دانش

۲۲ تابستان ۱۳۶۹

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

قابل توجهٔ نویسندگان و خوانندگان دانش

❀ مجلّهٔ سه ماههٔ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.

❀ بخشی از مجلّه به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.

❀ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

❀ به نویسندگانی که مقالهٔ آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.

❀ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی‌ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

❀ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

❀ آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها، نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبیّنِ رأی و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

❀ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ـ کوچه ۲۷ـ ایف ۶/۲ـ اسلام آبادـ پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۲۹ - ۸۱۸۲۰۳

دانش

۲۲

تابستان ۱۳۶۹

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسؤول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیرمجله

دکترسید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سید علی رضا نقوی

*حروف چینی: گرافك الیون، لاهور فون:۲۲۲۷۸٤
*چاپ خانه: منزا پریس، اسلام آباد
*محل نشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵، کوچه ۲۷، ایف ۶/۲، اسلام آباد، پاکستان
تلفن: ۸۱۸۱٤۹ - ۸۱۸۲۰٤

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بخش اردو

بخش انگلیسی

* * * * *

سخن دانش

فصلنامه دانش این بارنیز همچون گذشته با مقاله هاي ارزشمند از استادان مسلّم زبان فارسی در ایران و پاکستان در سه بخش و باسه زبان فارسی و اردو و انگلیسی به دوستداران علم و ادب و شیفتگان زبان و ادب پارسی تقدیم می گردد. زبان فارسی و فرهنگ و مذهب مشترک، مایه هاي اصلی پیوند دوکشور دوست و همسایهٔ ایران و پاکستان است و امید است که این فصلنامه هرچه بیشتر بتو اند دراستواری پیو ندهای این دو ملت موثر باشد. سخنِ خاصِ این‌سرآغاز پیرامون سال بزرگداشت حکیم شاعران و شاعرِحکیمان استاد ابو القاسم فردوسی است.

اگر منظومه ها و سروده های ایلیاد و ادیسه اثر هومر یونانی و مجموعهٔ مها بهارت هندی به عنوانِ آثار بزرگ حماسی شهرت یافته است، بدونِ تردید شاهنامه فردوسی هم از بزرگترینِ آثارحماسی و ادبی جهان به شمارمی رود. کیست که شاعرِ بزرگ و شرافتمند طوس را نشناسد و اثرِ مهم او راندیده یا نشناخته باشد. آوازهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی همهٔ جهان را پُر کرده است. کتاب عظیم شاهنامه پشتوانه و سندِ ارزندهٔ زبان پارسی است. زبانی که ازگاتان اوستا تا بهین آثار ادبِ امروزی بیش از سه هزار سال پیشینه دارد. سال ۱۹۹۰ میلادی از طر ف یونسکو به عنوان سالِ فردوسی اعلام شده و حقیقت آن است که هرسال و هرزمان سال و زمانِ

فردوسی است زیرا که او مجموعه یی از باورداشتهای راستین را همراه با حکمت عملی و اخلاقی و سیاستِ مدن، درقالبِ داستانهایِ حماسی تعلیم داده و جهانی را از سرچشمه هایِ حکمت و اخلاق و مذهب و سیاست سیراب کرده است.

درشبه قارهٔ هند و پاکستان پاره یی چنان پنداشته اند که تنها حافظ و سعدی و مولوی و نظامی و جامی و امیر خسرو نمونه هاي مؤثر شاعران و ادیبان به شمارمی آ یند و از سخنسرایِ طوس به عنوانِ آن که شاعری ملی است و داستانهایِ ایرانی رابه نظم آورده، سخن کمتر گفته اند. حال آنکه اگر با نظری دقیق بررسی کنیم، بسیار جنگنامه ها و فتح نامه ها و سوگنامه ها و تاریخهایِ منظوم توان یافت که زیرِ نفوذِ شاهنامه سروده شده است.بی شك زبانی که ہزار سال در این منطقه پر نفوذ راه یافته نمی توانسته اثرِعظیمِ شاهنامه را با خود نیا ورد. نه تنها ده ها کتاب بلکه صدها کتاب منظوم و غیر منظوم را توان یافت که به نوعی شاعران و نویسندگان در آنها منظومهٔ بزرگ مردِ خراسان را سر مشق و نمونهٔ کا رِ خود قرار داده اند.

رایزنی فرهنگی سفارتِ جمهوریِ اسلامیِ ایران این سال را بسیار بزرگ می دارد و امید وار است که بتواند با همکاریِ دیگر نمایندگیهایِ فرهنگیِ ایران در پاکستان در اندازه توانِ خود کنگره بزرگداشتی برایِ فردوسی و شاهنامه بر پا گرداند که هر چه در بزرگداشتِ سخنورِ طوس بگویندو بنویسند بازهم کم است و یك از صد بشمارنیاید. از دانشورانِ فارسی دان و جستار گرانِ دانشمندِ پاکستانی انتظارمی رود که در بزرگداشتِ این چهرهٔ انسانی و این شاعرِ حماسه سرایِ بزرگ، سخنها و نوشته هایِ پر ارزرش پدید آورند و دروسائلِ ارتباطِ جمعی و روز نامه ها و مجلّات قلمی گردانند که فردوسی تنها متعلق به ایران نیست بلکه او به همهٔ جهانِ فارسی زبان و جهانِ اخلاق و حکمت و حماسه تعلق دارد و

فردوسي ستایشگرِ دین و دانش و خرداست.

خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیردبه ہر دوسرای

❋❋❋

تو را دین و دانش رها ند درست
رہِ رستگاری ببایدت جُست

تیر۔ شهریور ۱۳٦۹ ھ-ش

صفر ۱٤۱۱ ھ-ق

ستمبر ۱۹۹۰ میلادی

دکتر سید جعفر شهیدی

نهج البلاغه

بسم اللهِ الرّحمنِ الرّحیم
وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدنا مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهِرینَ

درمیان هزاران نام که مصنفان، مؤلفان و یا مترجمان حوزه مسلمانی بر کتاب های خود نهاده اند، هیچ نامی چون «نَهجُ البَلاغَه» با محتوای کتاب منطبق نیست ومی توان گفت این نام از عالم غیب بر دل روشن شریف رضی رَحِمَهُ اللهِ إفاضه گردیده است، که «ألاسماءُ تُنزَلُ مِنَ السَّماءِ». راه سخن رسا گفتن را در این مجموعه باید یافت.

آنکه بخواهد عربی بنویسد یا به عربی سخن گوید و گفتهٔ وی پخته باشد و به جمال آراسته و لفظ آن سخته و از واژهٔ نابجا پیراسته، باید در این مجموعه بنگرد و آنرا بارها بخواند، وفقره هایش را بکار برد تا ملکهٔ بلاغت در گفته و یا نوشتهٔ او پدید گردد، و سخنش مورد قبول

همگان افتد. چنانکه گویندگان و مترسلان عرب از سده نخستین هجرت به بعد چنین کرده اند.

عبدالحمید بن یحیی عامری مقتول به سال ۱۳۲ هـ .ق کاتبِ مروان بن محمد آخرین خلیفهٔ مروانی است. درباره او گفته اند هنر کتابت به عبدالحمید آغاز گردید. عبدالحمید گفته است: هفتاد خطبه از خطبه های اصلع را از برکردم و این خطبه ها در ذهن من پی در پی (چون) چشمه ای جوشید.

و ابو عثمان جاحظ (م-۲۵۵ هـ . ق)که او را امام ادبِ عربی شمرده اند و مسعودی وی را فصیح ترین نویسندگان سلف دانسته است پس از نوشتن این فقره از سخنان امام «قِیمَةُ کُلِّ إمریً ما یُحسِن». چنین نویسد: اگر از این کتاب جز همین جمله را نداشتیم، آنرا شافی، کافی، بسنده و بی نیاز کننده می یافتیم. بلکه آنرا فزون از کفایت و منتهی به غایت می دیدیم و نیکوترین سخن آنست که اندك آن تو را از بسیار، بی نیاز سازد و معنی آن در ظاهر لفظ آن بود.

ابن نباته عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل (م-۳۷٤هـ .ق) که از ادیبان بنام، و خطیبان مشهور عرب است و در حلب در عهد سیف الدوله منصب خطابت داشته است، گوید: از خطابه ها گنجی از بر کردم که هر چند از آن بردارم نمی کاهد، و افزون می شود و بیشتر آنچه از برکردم یکصد فصل از موعظت های علی بن ابی طالب است.

زکی مبارك در کتاب «النثْر الفنّی» آنجا که از سبك ابواسحاقِ صابی (م-۳۸۰) سخن می گوید فقره ای از نوشتهٔ صابی را آورده و چنین نویسد: اگر ما این عبارت را با همانند آن که شریف رضی از گفتار علی آورده برابر کنیم، می بینیم صابی و شریف رضی هر دو از یك آبشخور سیراب شده اند.

پژوهنده هرگاه خطبه ها و رسالهٔ های ادیبان عرب و بلکه شعر های

شاعران عربی زبان پس از اسلام را بررسی کند، خواهد دید کمتر شاعر و ادیبی است که معنیی را از سخنان علي(ع) نگرفته و یا گفتهٔ او را در نوشته و یا سروده خویش تضمین نکرده باشد.

در ایران اسلامی نیز سیرت شاعران و نویسندگان بر این بوده است که نوشته های خود را به گفته های امام بیارایند، یا معنی های بلند سخنان وی را در شعر خود بیاورند و آنچه موجب روی آوردن این ادیبان و سخنگویان به گفتار امیرالمؤمنین علي علیه السلام بوده است گذشته از کمال معنی و جمال لفظ، بلاغت است که در عبارت های امام نهفته است. گنجاندن معنی بسیار در کمتر لفظ، بدون اخلال در معنی.

بلاغت چیست؟

در تعریف بلاغت گفته اند، متناسب بودن سخن فصیح است با مقتضای حال، یعنی رعایت کردن وضع شنونده و یا خواننده از جهت میزان دریافت، و مقدار اطلاع وی، نیز رعایت موقعیت زمان و مکان و دیگر خصوصیت ها که موجب شود سخن یا نوشته، در شنونده و یا خواننده اثري مطلوب بجا نهد. به تعبیر کوتاه تر بلیغ کسی است که سخن را پیرایه بندد و دراز گوید آنجا که باید و کوتاه سازد و لفظ وی ساده بود آنجا که دراز گفتن و پیرایه بستن لفظ را نشاید. دقت در مجموعهٔ فراهم آورده سید شریف رضي روشن می سازد که خطبه ها، نامه ها و گفتار های کوتاه امام(ع) مصداق درست چنین تعریفی است. هنگامی که خطبه می خواند و باید شنوندگان را از آنچه به سود دین و دنیای آنان است بیاگاهاند، گفته اش به تفصیل است و آنجا که شاید و سزاست و باید که سخن در دل شنونده نشیند، و جای گیرد و او از آن سخن پند پذیرد، معنی را در عبارت های گونه گون نشاند، چنانکه هر عبارت نکته ای نو را رساند، هر فقره درسی را آموزد، و چراغ دل شنونده را بیشتر برافروزد.

به سخنان او که در خطبهٔ نخستین و درباره فرشتگان و در خطبهٔ

غرا و اشباح و در چگونگی زندگی و مرگ انسان آمده بنگرید.

در این خطبه ها صحنه ها و حالت ها را چنان وصف می کند که گوئی شنونده خود در آنجا به سر می برد. این ها نه تنها نشان دهنده بلکه آموزنده دقت در لطف تعبیر و حسن ترکیب و زیبائی لفظ و بلندی معنی است. اما نکتهٔ اصلی یعنی بلاغت یا مطابقتِ گفته با مقتضای حال را، چنانکه باید آنگاه در می یابیم که وضع اجتماعی عصر و حالت مستمعان امام را در نظر بگیریم چه آگاهی از وضع آنان در آن روزگار است که ما را از سر تکرار چنین نکته ها در چند خطبه آگاه می سازد.

آنانکه تاریخ اجتماعی اسلام را خوانده اند، میدانند از سال بیست و پنجم هجری (تقریباً) اندك اندك مقدمات جدائی مسلمانان از عصر نبوت و بازگشت به زندگانی پیش از بعثت آغاز گردید. بزرگان و قدرت طلبان قریش که تا فتح مکه مسلمان نشده بودند، پس از گشوده شدن این شهر مقدس پیش پای خود راهی جز پذیرفتن اسلام ندیدند، اما گروهی از آنان جز کلمهٔ توحید و نبوت که به زبان آوردند تا زنده ماندند از اسلام چه می دانستند؟ هیچ و شاید هم نمی خواستند بدانند.

دوران زندگانی پر برکت رسول اکرم، پس از این فتح بیش از سه سال نبود. و پس از رحلت او عصر فتوحات آغاز گردید.

بیشتر این بزرگان با منصب فرماندهی روانه میدان های جنگ شدند و یا ولایتِ شهر های گشوده را یافتند. سرگرمی سران مهاجر و انصار در جنگ های برون مرزی از یکسو و سادگی وضع عموم مسلمانان، نیز سختگیری نسبی دو زمامدار پس از پیغمبر از سوی دیگر بآنان رخصت نمی داد که هر چه می خواهند بکنند. اما از سال بیست و پنجم به بعد زمینه برای تاخت و تاز قریش و خاندان اموی آماده گردید. مساوات اسلامی اندك اندك از میان رفت، و کسانی که خود را صحابی پیغمبر و حافظ سنت او میدیدند ترجیح دادند زندگی بی دردسری داشته باشند و از

غنیمت های جنگی و خزانهٔ مسلمانان هر چه بیشتر بردارند و خدا و روز جزا را هر چه کمتر به یاد آرند. دل بستگی آنان به این جهان روزافزون، و علاقمندی شان به آن جهان و فراهم آوردن ساز آن اندك. پس از شورش مسلمانان و کشته شدن حضرت عثمان و بیعت مهاجر و انصار با امیر مؤمنان، این دسته از مردم نیز در جمع اصحاب او در آمدند. اما چون عدالت علی را در تقسیم بیت المال و زهد او را در امارت دیدند، ناخشنودی خود را به زبان و کردار به امام مسلمانان نمودند، و این گروه اند که امام آنانرا با سخنانی که ترجمه آن چنین است اندرز می دهد و از دوزخ می ترساند و به برداشتن توشهٔ آخرت می خواند:

«کار از روی دل چنان کنید که گوئی از بیم جان کنید. من چون بهشت جائی را ندیده ام خواهان آن آسوده و از پای نشسته، و نه چون دوزخ ترسنده از آن خفته و ازبیم رسته.

بدانید آنکه حق او را سود ندهد باطل زیانش رساند و آنکه به راه نیفتد گمراهی به هلاکتش کشاند. شما را فرموده اند بار بر بندید و توشه برگیرید. من بر شما از دو چیز بیشتر می ترسم: دنبال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سر پختن. پس تا در این جهانید از آن چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاهداشتن توانید.»

و چه نکو نوشته است سید شریف در پایان این خطبه که «گر سخنی بود که مردم را به زهد کشاند و به کار آخرت نا چار گرداند این سخن است و درباره آن بس که دل را از آرزوها چنان برکند که روشن شود و پند پذیرد و بیش پی کار دنیا نگیرد.» و نیز این سخنان:

«اما مردمانی دیگرند که یاد قیامت دیده شان را فرو خوابانیده و بیم رستاخیز سرشکشان را روان گردانیده یا از مردم گریزانند و یا مقهور و ترسان، یا خاموش و دهان بسته یا از روی اخلاص به دعا نشسته یا گریان و دل شکسته. در کنج گمنامی خزیده و خواری و مذلت را بجان خریده...

پس دنیا را خرد مقدارتر از پر کاه و گیاه خشکیده بینید. و از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آنکه پسینیان از شما عبرت گیرند. دنیای نکوهیده را برانید چه او کسانی را از خود رانده است که پیش از شما شیفتهٔ آن بوده اند.»

نبرد بصره که نخستین درگیری در حوزه مسلمانی است هر چند به سود خلیفهٔ وقت پایان یافت، لیکن اندك اندك اثری نا مطلوب در ذهن گروهی که ایمانی درست نداشتند باقی گذارد. نبرد صفین و رویاروئی گروههای یك خانواده باهم این نگرانی را بیشتر کرد و دامنهٔ اثر آنرا در دلها گسترده تر. تا آنجا که آنانرا در رفتن به میدان کار زار بی رغبت ساخت، چنانکه هر یك کار را بعهده دیگری می انداخت در خطبه هائی که پس از اعتراض آنان به رأی داوران خوانده شده امام از ضمیر این دسته خبر میدهد. و ایمان و اخلاص خود و مسلمانان عصر پیغمبر را فرا یاد آنان می آرد:

«ما در میدان کارزار با رسول خدا بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می کشتیم و درخون می آلودیم، این خویشاوند کشی ما را ناخوش نمی نمود بلکه بر ایمانمان می افزود، که در راه راست پابرجا بودیم و در سختی ها شکیبا و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می جستند و چون دو گاو نر سر و تن هم را می خستند. هر یك می خواست جام را به دیگری به پیماید و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود و گاه دشمن گوی پیروزی را می ربود....به جانم سوگند اگر رفتارما همانند شما بود نه ستون دین برجا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش نما.»

و آنجا که می بیند هم چشمی های قبیله ای که در عصر رسول خدا(ص) از میان رفته بود زنده گردیده و ازدی به رقابت تمیمی ایستاده و مضری با یمانی درافتاده می فرماید:

بدانید که شما پس از هجرت و ادب آموختن از شریعت به خوی بادیه نشینی بازگشتید. و پس از پیوند دوستی دسته دسته شدید. با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید، و از ایمان جز نشان آنرا نمی شناسید. می گوئید به آتش می سوزیم و ننگ را نمی توزیم گویا می خواهید اسلام را دگرگون کنید یا پرده حرمتش را دریدن و رشتهٔ برادری دینی را بریدن...»

با توجه بدین وضع اجتماعی است که ما از سر تکرار تقوی و تحریص بدان درسخنان امیر مؤمنان و پی در پی ترساندن یاران خویش از کیفر آن جهان آگاه می شویم و بلاغت را به معنی حقیقی آن در این خطبه ها می یابیم.

اما آنچه این اثر را از دیگر نمونه های سخنان بلیغ جدا و خواننده آنرا در چهار موج إعجاب رها می سازد، تنها مطابقت سخن با مقتضای حال نیست، هر چند در این باب به کمال است. آنچه سخنان امام(ع) را تا بدان درجه بالا برده که گویند برتر از سخن آفریده و فروتر از گفتهٔ آفریننده است، رنگی است که از کلام پروردگار در گفتار علی(ع) می بینیم. گفتاری بی اندیشهٔ پیش و بی آموختن از استادی، –کم یا بیش–.

می دانیم هر گوینده که در فنّ سخنوری به کمال رسد و هر نویسنده که در میدان ترسل پیش افتد باید سالها در محضر استادان زانو زند تا هنر گویندگی و یا نویسندگی را بیاموزد. حالی که امام بزرگوار جز محضر رسول اکرم دبستانی ندیده، و جز از آورنده قرآن از کسی درس بلاغت نشنیده. آنگاه خواست او از این سخنان نه ترسل است نه انشاء و نه کوشش درآوردن سجع، یا ترصیع، یا موازنه یا طباق یا مراعات النظیر و دیگر هنرهای لفظی و معنوی. با این همه چنانکه می بینیم سخنان وی آراسته به چنین زیورهاست.

این خطبه های گوناگون به حکم ضرورت در جمعه ها و یا در اجتماع مسلمانان القاء گردیده است و بدون تردید گوینده پیش از آغاز

خطبه در لفظ نیندیشیده و قبلاً معنی را در خاطر نسنجیده، اما آنچه از معنی در قالب لفظ آورده است زیور صناعت را یکی پس از دیگری هر چه زیبا تر و متناسب تر به خود می گیرد. مجموعهٔ سخنان امام پندی است یا حکمتی، تعلیمی یا ارشادی ،تهدیدی یا تشویقی، عبرتی یا موعظتی، تشریفی و یا کرامتی که گاه در صلابت چون صخره های سخت است که از ستیغ کوهی بلند فرا زیر آید و به ژرفای دریایی خروشان فرو ریزد و صدمت آن در این سو و آن سو آوا در افکند، و گاه در نرمی چون شبنم بهاری که بر برگ گل نشیند یا نسیم سحر گاهی که چهره خفته ای را نوازش دهد. در بیم چون صاعقه ای که زمین را بلرزاند و در امید چون آبشاری که از فاصله ای نزدیك آهنگ موزون خود را به گوش جگر تافته اي رساند.

این جنس انشاء سخن، فن کس یا کسانی نیست که بتوانند از راه تدریس و محاورت و تمرین و ممارست بر آن دست یابند، موهبتی است خاص که از خزانهٔ علم الهی به نادره مردان جهان تفویض می گردد.

درباره نهج البلاغه و محتوای آن از دیر باز بحث ها شده و شرح ها و تفسیرها به زبان های گوناگون براین مجموعه نوشته اند، اما هر چه نوشته باشند و هر چه بنویسند باز هم حق این سخنان را نگذارده اند.

نهج البلاغه دائرة المعارفی از فرهنگ اسلامی است: خداشناسی، و جهان فرشتگان، پیدایش عالم، طبیعت انسان، امتها و حکومتهای نیکوکار و یا ستمباره اما نکتهٔ اصلی این است که در سراسر این سخنان، خواست امام تدریس علوم طبیعی و جانورشناسی یا فهماندن نکته های فلسفی و یا تاریخی نیست.

سخنان علی در طرح این گونه بحث ها همچون قرآن کریم است که به زبان موعظت از هر پدیده محسوس یا معقولی نمونه ای روشن و قابل درك در پیش چشم شنونده قرار می دهد، سپس آرام آرام او را با خود به

سر منزلی می برد که باید بدان برسد، به درگاه خدا و آستان پروردگار یکتا.

آنجا که سخن در خلقت آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستاره و کوههاست، به زبان اندرز یاد می دهدکه آنچه آفریدگار به آفریدگان بخشیده خیر محض است، اما انسانِ ناسپاس حق این همه نعمت را نمی گزارد و از راه خدا به راه شیطان می گردد و بخشش الهی را در راه انگیختن شر و بر پا کردن فتنه صرف می کند، و آنجا که تذکار داستان پیشینیان است، به حاضران تعلیم می دهد که روزگار آیینهٔ عبرت است و گذشته را در آن توان دید اما عبرت گیرنده کی و چه کسی است؟ ببینید امتهای از میان رفته و در زیر خاك خفته چه کردند و چه دیدند کار نیك آنان را تقلید کنید و از ارتکاب کار زشتی که به نابودی آنان منتهی گشت بپرهیزید.

در خلال این اندرزها گاهی هم به اصحاب خود می نگرد و به حال و کردار آنان می اندیشد، ناگهان کوهی از اندوه و دریغ بر دل او فرود می آید و آن هنگامی است که دیده حقیقت بین را از مردمی که پای منبرش نشسته اند می بندد و به افقی دورتر می گشاید به روزگار محمد(ص) و یاران پاکدل او که با اعتقاد به خدا و روز رستاخیز نصرت دین را بر سود دنیای خود مقدم داشتند. دیگر بار به جمع حاضران می پردازد و می بیند هنوز از آن زمان بیش از سی سال نگذشته است، چه شد که در این فاصلهٔ کوتاه مسلمان نماهاجای مسلمانان راستین نشسته اند؟ مردمی که چون دنیا به روی آنان خندید خدا را فراموش و امام خود را نافرمانی کردند. آن مردم که گردن ها را می کشیدند و برخود می بالیدند که ما در راه خدا شهید داده ایم و خود نیز در آرزوی شهادتیم کجا رفتند؟ چرا اینان که گرد مرا گرفته اند تن آسانی را برکشته شدن در راه دین ترجیح می دهند و هر یك می کوشد تا این وظیفهٔ دینی را به گردن

دیگری اندازد؟

به مساوات و ایثار مسلمانان در صدر اسلام می نگرد که چگونه دیگری را برخود مقدم می داشتند و می کوشیدند خود را از آلوده شدن به مال دنیا پاك نگاه دارند. اکنون چرا چنین مال اندوز و دنیا پرست شده اند؟ این نمونه ها و دهها نمونهٔ دیگر محتوای خطبه های امام است.

نامه ها بیشتر دستور کار حکمرانان است که: چگونه با طبقات مردم رفتار کنند و چسان در نگهبانی خزانهٔ ملت بکوشند. در هزینه صرفه و صلاح جامعه را در نظر بگیرند. امامضمون این نامه ها دستور حاکم نیمی از پهنهٔ مسکونی جهان آن روز که به عاملان زیردست خود فرمان می دهد نیست، نوشتهٔ پدری مهربان، سالخورده و سرد و گرم روزگار چشیده است که به فرزندان نو رس خویش می آموزد تا در نبرد زندگی چگونه با مشکلات روبرو شوند.

درباره فقره ها و جمله های کوتاه از خود چیزی نمی نویسم، و نوشته ام را یکبار دیگر با قضاوت امام ادیبان عرب عمر وبن بحر ملقب به جاحظ می آرایم.

«اگر از سخن علی جز همین نکته را نداشتیم آن را شافی کافی و بی نیاز کننده می یافتیم بلکه افزون از کفایت و منتهی به غایت می دیدیم.»

برای آن که نپندارند دلبستگی نگارنده به مذهب شیعه و شیفتگی وی به مکارم اخلاق و صفات انسانی علی علیه السلام او را به چنین داوری واداشته است، تنها ترجمهٔ یك فقره از مقدمهٔ شیخ بزرگوار محمد عبده رحمة الله علیه مفتی پیشین دیار مصر را که از علمای سنت و جماعت است می نویسم تا معلوم شود صرافان سخن بدین گنجینه گوهر چه نظری دارند و چه أرجی می نهند:

«هنگام خواندن چون از عبارتی به عبارت دیگر می پرداختم می

دیدم جولانگاه اندیشه و دیدگاه بصیرت تغییر می یابد. گاهی خود را در جهانی از معانی بلند می دیدم که در پوششی از لفظهای رخشان و خیره کننده، به زیارت جانهای پاك می آید و در دلهای زدوده از غل و غش رخت می گشاید... و گاهی جمله و عبارتها چنان می نمود که گویی باچهره های عبوس و درهم ریخته و دندانهای بر یکدیگر فشرده و چنگال عقابان درهم شکننده آماده حمله روبرو هستم و گاه عقلی نورانی را می دیدم که با آفریده جسمانی همانندی ندارد. از کاروان خدایی جدا شده و با روح انسانی پیوسته و پس از آن که آن را از آلودگی وسوسه ها پاك ساخته تشریفی از عالم طبیعت بدوپوشانده سپس آن را با خویش به ملکوت اعلی برده و تا پایگاه تجلی نور الهی رسانده و در کنف قدس ربوبی ساکن کرده است، و گاهی خطیبی را می دیدم که والیان امت را مخاطب ساخته با صدایی رسا آنان را تعلیم می دهد و راه صواب و خطا را به ایشان می نمایاند و دقایق سیاست را به آنان می آموزد و از پیمودن راهی که به ورطه گمراهی پایان می یابد، برحذر می دارد.»

آری چنین است سخنان علی علیه السلام. گفتاری فروتر از کلام خالق و برتر از سخن مخلوق.

بقلم: سید اختر حسین
مرکز زبانهای افریقایی و آسیایی
دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو - بهارت

نگاهی به شخصیت علی اکبر دهخدا

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، قرن علی اکبر دهخدا است. نام دهخدا با نهضت مشروطه، روزنامه نویسی، فرهنگ نویسی، کار های ادبی و پژوهشی همراه است. در تاریخ ادبیات ایران کمتر کسی یافت می شود که همانند دهخدا فعالیتهای گوناگونی داشته باشد و آثار با ارزشی از خود بیادگار گذاشته باشد. برای شناخت چهره واقعی دهخدا زمان و مکان و آثارش باید بر رسی شود.

دوره دهخدا، دوره ای بود پر آشوب که کشورهای خارجی با سر نوشت ایران بازی می کردند. دستگاه دولتی و سیستمهاي مالكین، فاسد و پوسیده بود. در این اوضاع تیره و شوم نهضت مشروطه بروز می کند، و مشروطه خواهان امید تازه ای را در دل ایرانیان زنده می کنند. مبارزه علیه استبداد آغاز می شود، و حق جویان صحنه سیاسی و اجتماعی کشور را تحت

نفوذ خود قرار می دهند، دهخدا در چنین اوضاعی چشم می گشاید، و مانند سرباز مسلح با حربه قلم خود به جنگیدن با استبداد می پردازد. دهخدا در تمام زندگی خود سرشار از روح وطن دوستی بوده است و این خصلت را در. بچگی از پدر خود فرا گرفته است:

هنوزم ز خردی به خاطر در است
که در لانه ماکیان برده دست
به منقارم آنسان به سختی گزید
که اشکم چوخون از رگ آندم جهید
پدر خنده بر گریه ام زد که "هان"
وطن داری آموز از ماکیان"

در سروده های او چهره دهخدای شاعر، آزادیخواه و مشروطه طلب پیدا است. در غزل معروف وی، در ردیف "نمی خواهم" چهره شاعر و چهره آزادیخواه روشنتر می گردد. شاعر افکار تازه و بکر را در چهارچوب کهن فارسی می ریزد و با آب و تاب مسائل ملت ستم دیده آن دوره ایران را بیان می کند. او همانند قهرمان در ظلمت استبداد برای حصول حقوق برابری، برادری، محبت و صفا دست می زند، نمونه شعر وی در ذیل می آید:

مرا این خاصیت ارث است از آبا که من کس را
ز خود برتر نمی تابم ز خود کمتر نمی خواهم
چو بر عشق است و بس بنیان و بیخ و پایه هستی
جدال و جنگ و جر و بحث و چون و چر نمی خواهم
زن بی شوی و طفل بی پدر، مام پسر کشته
رخ زرد و دل خونین و چشم تر نمی خواهم
اگر خود سیر گردون است و حکم انجم و اختر
من این گردون، من این انجم، من این اختر نمی خواهم

نوای یك جهان است این که از حلقوم من ریزد
من این از خود نمی گویم، بخواهم ور نمی خواهم

دهخدا به زبان مردم عامیانه شعر می سروده است. وی سنت شکن است، چون از گل و بلبل سخن نرانده، و از طرفی دیگر سنت گـرا است. چون شعرای بعدی به تقلید از وی به زبان عامیانه مردم شعر سروده اند. "رؤسا و ملت" شعری است از دهخدا که در آن دهخدا بزبان بسیار ساده وضع مستضعفین را مطرح می کند. اگر همراه این منظومه نظر یحیي آریان پور نقل شود، بی مناسبت نخواهد بود:

"در قطعه" روساء و ملت" که طی آن به کنایه از وضع استبداد انتقاد شده "رؤسا" در نقش مادر ناتوان و "ملت" به صورت بـچـه بیماری تصویر شده است که در میان بازوان مادر از گرسنگی جان می دهد":

گریه مکن لولو میاد می خوره
گریه می آد بزبزی رو می بره
از گشنگی، ننه دارم جون می دم
گریه مکن فردا بهت نون می دم

باخواندن سه نوع شعر دهخدا به نظر مرحوم دکتر معین اشاره می شود که اشعار دهخدا را به سه قسم تقسیم کرده است. اول اشعاری که به سبك متقدمان سروده، دوم اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته وسوم اشعار فکاهی که به زبان عامیانه است.

دهخدا روز نامه را برای تماس مستقیم با مردم وسیله ای قرار داد و از این طریق توانست ملت ظلم دیده را بیدار کند. در روزنامه "صور اسرافیل" هر گونه موضوع اجتماعی و سیاسی، از ترك عادت گرفته تا تجاوز روس به ایران را مطرح می کرد. "چرند و پرند" نام قسمت فکاهی "صور اسرافیل" بود که تحت آن عنوان مقاله های فکاهی و پرطنز و نیشدار دهخدا با امضا، خود یا «دخوعلی شاه» چاپ می شد. به نظر می رسد که مقصود دهخدا از روز

نامه نویسی دو گونه بود. اول اینکه مردم مشروطه خواه سرگرم و فعال باشند و نسبت به حقوق خود بیشتر آگاهی پیدا کنند. دوم اینکه وی می خواست روز نامه نویسی بسیار کامل را در ایران رایج کند و چون می دانست که خریدار روز نامه اش مردم عامه هستند؛ لذا به زبان آنها به روز نامه نویسی می پرداخت. "صور اسرافیل" بعلت همین ویژگی بین مردم بسیار محبوبیت داشت. روی این حساب می شود گفت که علی اکبر دهخدا هم در نهضت مشروطه و هم در روزنامه نویسی سهم بزرگی را دارد و خدمت بزرگ دهخدا این است که وی "توجه وافر به اشاعه زبان توده مردم داد.

در طول تاریخ ادبیات فارسی مسئله زبان معیاری که مورد نیاز همگان قرار گیرد وجود داشته است،. بین زبان کتابی و عامیانه فاصله بزرگی وجود داشته که در آن جهت شیخ اجل سعدی گام بسیار مؤثر برداشت امّا زیاد موفق نگردید. دهخدا که در ادبیات و هم در زبان شناسی صاحب نظر بوده، فاصله مذکور را بدقت مطالعه کرد و زبانی را معرفی کرد که هم برای تحریر و هم برای تکلم مفید باشد، یا بعبارت دیگر وی می خواست چنان زبانی را رواج دهد که مردم آن را بپذیرند. لذا بعد از انتشار روزنامه "صور اسرافیل"، عده ای از نویسندگان مانند سید محمد علی جمالزاده و صادق هدایت از آن مایه گرفتند و هنوز هم زبان مردم که به تحریر و تکلم به کار می رود از زبان "صور اسرافیل" دهخدا مدیون می باشد.

چنانکه در آغاز تذکر داده شد شخصیت دهخدا چند بعدی بود. دهخدا بیشتر از همه برای کارهای پژوهشی و تحقیقی معروف است. کتاب "لغت نامه دهخدا" که یکی از پر افتخار ترین کتب فارسی به شمار می رود، در صد جلد تهیه و تدوین شده است. دهخدا برای تألیف این لغت نامه چهل سال بسی رنج برد که بعد از وفات وی، مرحوم دکتر معین کار تکمیل آن را بر عهده گرفت که با فوت ایشان این کار بزرگ نا تمام ماند و در حال حاضر استاد دکتر سید جعفر شهیدی عهده دار این کار مهمی هستند. ویژگی لغت

نامه دهخدا از این قرار است:

(۱) بزرگترین فرهنگ فارسی است که تا امروز تألیف و منتشر شده است.

(۲) سیر تاریخی کلمه دراین لغت نامه نشان داده می شود.

(۳) تحول معنی هر لغت و کلمه در طول تاریخ زبان فارسی روشن می گردد.

همچنین "امثال و حکم" دهخدا در چهار جلد چاپ شده است، که این مجموعه هم از آثار پر ارزش ادبیات فارسی محسوب می شود. استاد دهخدا در این اثر خود سعی نموده است که ریشه و معنی و کار برد امثال در دواوین شعراء را پیدا کند. مثلاً، ضرب المثل است: "اگر موش و گربه بهم سازند وای به دکان بقال" ایرج میرزا این مثل را در شعر خود بکار می برد:

گر صلح میانه گربه و موش
بر باد رود دکان بقال

استاد دهخدا گذشته از این کتابهای مستطاب، کار های بی شمار ادبی و تحقیقی را از خود به یادگار گذاشته است مانند ملحقاتی بر دیوان ناصر خسرو و رساله ابو ریحان البیرونی.

در سال ۱۹۵۶ء دل طپنده دهخدا با سکته از حرکت باز ایستاد. وی رو در زیر خاك کشید و به کوی معبود شتافت. امّا نوشته های طپنده وی هنوز زنده و پاینده برای نسلهای آینده باقی است:

گل همین پنج روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد

* * * * *

دکتر حکیمه دبیران
دانشگاه پنجاب - لاهور

اولین و آخرین دیدار با خواجه عبدالحمید عرفانی

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
(حافظ شیرازی)

با آنکه در مدّت اقامتم در پاکستان فقط یکبار توفیق دیدار استاد عرفانی را داشتم، لیکن همان یکبار ملاقات آنقدر مفید و پر شور بود که جذبه روحانی و عرفانی وی مرا به خواندن حدیث عشقش وا داشت و به تحقیق و تدقیق در دیگر آثار فکری و قلمی وی بر انگخیت. البّته قبل از این ملاقات ذکر خیر استاد را بسیار شنیده بودم و بامطالعه رساله یکی از دانشجویان با عنوان "عرفانی و خدمات او به زبان فارسی"، کم و بیش با احوال و آثار او آشنا شده بودم.

شوق و شوری که در اولین و آخرین دیدار، در ضمن شنیدن خاطراتش

خاطراتش درمورد ایران دریافتم، در کتابهایش بعینه مشاهده کردم. مرحوم عرفانی به توفیق خدمت در مدّت مأموریت خویش در ایران بسیار افتخار می کرد و در همان جلسه خلاصه و دور نمایی تمامی دوران اقامت خود در ایران ر اپیش نظر آورد و برای من نیز ترسیم نمود. شاید بظاهر سنخیتی در احوال فعلی من و زمان مأموریت خویش در ایران می دید و این بیت غالب را گویای حال هر دوی ما:

بیاورید گر اینجا بود زباندانی
غریب شهر سخنهای گفتنی دارد

امّا آنچه بیش از آنهمه اظهار لطف و همدلی و همزبانی استاد مرا مشعوف ساخت، سعی و همّت والای وی در شناساندن افکار و اشعار علّامه اقبال به ایرانیان و ابلاغ پیام وی به ایشان بود و بالا تر از همه افتخار و مباهات به توفیق در انجام این مهّم، لذابنظر اینجانب مصداق آیهٔ کریمهٔ "والذین جاهدو افینالهندینهم سبلنا" را در عمر پر برکت ایشان می توان دید.

این توفیق نتیجه عشق او به ایران و علاقه کامل به علّامه اقبال لاهوری است که با توجه به صحبتها و اشعار و آثار آن مرحوم، هریك را جداگانه مورد بحث قرار می دهیم.

عشق او به ایران: شادی و شگفتگی که در روی پرصفای استاد عرفانی هنگام ذکر کلمه ایران دیده می شد خود بتنهائي گویای محبت خالصانهٔ او به ایران و ایرانیان، و حاکی از یك دوران طلائی با خاطرات ارزشمند بود. و چون قلم از وصف آن شور و شوق ناتوان است، پاره ای از سخنان و اشعارش را گواه می آوریم،

مرحوم عرفانی در چکامه ای باعنوان "معراج خیال" که تحت تأثیر ملّای روم سروده است، عاشقانه و عارفانه از ایران سخن می گوید و اظهار می دارد آشنائی را که می خواسته، یافته است. وی این همصحبتی و

همدمی را تولدی دوباره می نامد، گوئی با بال و پر ملائك به پرواز در آمده و پیر رومی را باخود هم آواز دیده است.

ای خوشا آن صبح مهر انگیز من
وی خوشا آن روز عشرت خیز من
از زمین تا آسمان پرواز من
من کیم؟ روح الامین دمساز من

* * *

چشم من می دید هر جا نقش آب
زورق جان مضطرب اندر سراب
روز و شب گشتم به پهنای جهان
تا ز یار همدمی یابم نشان

* * *

ناگهان از آسمان آمد فرود
دلبری زیبا تر از بود و نبود
طلعتش زیبا تر از حور و پری
از نگاهش نور مهر و مشتری

* * *

زد جهان روشن به نور ایزدی
نور جاویدان و نور سرمدی
از جبنیش عقده دلها گشاد
حرف نرمش روح را جام مراد

* * *

افتخار آدم خاکی از او
گرد راهش آسمان تو به تو
اسم او از بهر من ایران بود
اسم جانان خوبتر از جان بود

آشنا یانه به من آواز داد
برق سینا در روانم اوفتاد
در جهان تازه ای زادم اگر
یافتم من از ملائك بال و پر

* * *

ای خوشا آن صبح جان افزای من
خوشتر از امروز من، فردای من
از زمین تا آسمان پرواز من
پیر رومی گشته هم آواز من (۱)
(حدیث عشق ص ۶۳ تا ۶۶)

در مثنوی دیگری که با الهام از غزل خواجه حافظ به مطلع:
خوشا شیراز و وضع بی مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش
سروده است از محبّت خواجه شیراز مهد حیات و پرورش سعدی و حافظ سخن می گوید. مرحوم عرفانی اظهاری دارد که از برکت وصفای‌شیراز وتحت تأثیر این دو سخنسرای عرفانی، ذوق سخن را آموخته ومعنویت را اندوخته است:

خوشا شیراز خاك خوش خصالی
خوشا نور جمال بی زوالی
ندیدم خوشتراز شیراز جائی
نه بهتر از هوای او هوائی

* * *

زمین صدق و اخلاص و یقین است
فضا زیر پر روح الامین است

گره از غنچئه معنی گشاده است
مرا ذوق سخن هم یاد داده است

* * *

الا یا ایها الساقی شنیدم
ز جام او می باقی کشیدم
به یاد آب و گلگشت مصلی
دگر هم رقص باشم بامسیحا (۲)
(حدیث عشق ص ۷۱)

استاد عرفانی بدانجهت به شیراز عشق می ورزد که گوش جانش نوای روحبخش غزلهای سعدی و حافظ را از فضای پرصفای آنجا می شنود، عرفانی آنچنان با غزلهای حافظ آشناست که آن را معراج غزل فارسی می داند. در مقدمهٔ کتاب غزل فارسی اقبال می گوید:

"بطوری که همه درستداران زبان فارسی می دانند مقبول ترین صنعت شعر فارسی، غزل است و اگر ملحقات غزلیّات حافظ را نا دیده بگیریم، بطور کلی غزل حافظ ازحیث انتخاب الفاظ و ترکیبات و بحور و قوانی و ردیف و تراش و تزیین کلمات، موسیقی و هم آهنگی و امتزاج معانی و زبان معراج غزل فارسی است. صد ها شاعر در ایران و هند و پاکستان کوشیده اند که آن طائر لاهوتی را که آزاد و بی پروا در زیر آسمانها و بر بالای آسمانها بی حد و حصر در پرواز است، دنبال کنند، امّا پر و بال آنها یاری نکرد و بعد از جهشهای کوتاهی در هوا و فضای حافظ به سطح خود باز گشت نمودند".

اگرچه بعد از آن حساب اقبال را از دیگران جدا می کند و او راشاگرد و مقلّد حافظ و درعین حال صاحب سبك مخصوصی به خود می

داند، لیکن در همین مقاله می نویسد: "از میان غزلهائی که در مجالس شعر و ادب تهران در حضور اساتید دانشگاه قراءت کرده بودم، تعدادی غزل انتخاب کرده و با مقدّمه و توضیح مختصری در آخر کتاب "رومی عصر" ضمیمه کردم. چه خوب می بود اگر عنوان این ضمیمه را "حافظ عصر" می گذاشتم ولی مناسب ندیدم و جسارت نکردم" "من بسیار مایل بودم که اقبال را "حافظ عصر" گویم. امّا نوای حافظ شیراز از تمام وسایل ارتباط جمعی، از انجمنهای ادبی گرفته تا گوشه و کنار دور دست ترین مناطق شنیده. می شد"..."و من جسارت نکردم که دیوان غزلیّات اقبال را دیوان حافظ قرن بیستم بخوانم." و اینست رمز علاقهٔ عرفانی به شیراز، و راز عروج وی به آسمانها به یاد آب و گلگشت مصلی.

بهمین ترتیب از هر شهری سخن می گوید، با معرفت کامل از اولیا و عرفای آن شهر نام می برد و نشان می دهد عشق او به شیراز و تهران و تبریز و بطور کلّی ایران بخاطر جذبات معنوی بزرگان و سخنوران آن سامان است. استاد عرفانی در مثنوی دیگری به نام ارمغان آذربایجان که به یادگار مسافرت به آن استان در پائیز سال ۱۳۳۲ سروده است، به شیوه اقبال به زبان سؤال و جواب، احساس خود را از این سفر بیان می کند و شکوه این سر زمین یعنی زادگاه شمس تبریزی و شیخ محمود شبستری را بر تر از آسمان می داند.

سؤال: چه داری بهریاران ارمغانی
ز خاك پاك آذربادگانی
جواب: شکوه خاك برتر زآسمان است
چه خاکی خاك آذربادگان است
به دامان ریخت آن والا مقامی
چه گلهائی ز گلزار دوامی

***

به شهر "شمس" گرم تاز بودم
به "شیخ شبستر" همراز بودم
بگفت ای عاشق رومی و اقبال
گشودی در دیار ما پر و بال

* * *

ولی از کوه و دشت ما گذر کن
زفیض حرف ما در خود سفر کن
سفر کن جستجو کن خویشتن را
تو شمشیری ز کام خود برون آ

* * *

متاع ما دل گرم و جنون است
فروغ چشم ما از اشك خون است
بگیر از ما فروغ قلب و جان را
ز ما بستان دگر درد نهان را

* * *

نوای من نوای آن دیار است
دل من در تپش چون "شهریار" یار است
زسوز و ساز باشد ار مغانی
ز خاك پاك آذربادگانی
(حدیث عشق ص ۷۲ و ۷۳)

و با همین بینش در غزلی خطاب به ایران با مطلع:
سر خوش ازتست جان من جانم
نشهٔ دیگری نمی دانم

با اظهار خوشحالی از رسیدن به ایران و بجریان انداختن کشتی خویش در این محیط عرفان می فرماید:

خاك شیراز و مشهد و تبریز
سرمه نور بهر چشمانم
من زکشمیر و خاك پاکستان
ارمغانی برای ایرانم

* * *

این بود افتخار جاویدم
در زبان تومن غزلخوانم
خواجه عبدالحمید عرفانی
عاشق خاك پاك ایرانم

(حدیث عشق ص ۶۹ و ۷۰)

خلاصه کلام اینکه استاد عرفانی سر علاقه پاکستانیان به ایران و ایرانیان، و ایرانیان به پاکستان و پاکستانیان را در چند جمله چنین بیان می کند:

"ایران در نظر پاکستانیان عزیز و گرامی است، نه بدین خاطر که الوند و دماوند و بیستون در آنجاست. بلکه بدین سبب که این خاك وطن "سعدی و فردوسی و مولوی و حافظ" است. بهمین طریق، ایران، پاکستان را به دیده محبّت و احترام می نگرد، چرا که این وطن "اقبال" است."

علاقه عرفانی به علّامه اقبال لاهوری: مرحوم عرفانی به شعر و فکر اقبال و مقام شامخ او در همه البعاد آشنائی داشته و به وجود او افتخار می کرده است. در پیشگفتار کتاب غزل فارسی علّامه اقبال می نویسد: "باید عرض کنم من شخصا" مانند هزاران مسلمان شبه قاره هند و پاکستان مدیون علّامه اقبال هستم که در ما احساس تشخص ملی اسلامی

را بیدار و ما را به زیبا ترین و نشاط انگیز ترین و روح پرور ترین جهان معنی یعنی جهان ادبیّات فارسی راهنمائی کرد. طبیعی است که من اقبال را بزرگترین شاعر و متفکر و عارف می دانم. وی برای من یك دائرة المعارف همه جهتی او همه گونی بوده است."علّامه اقبال نقاوه و خلاصهٔ تاریخ ادبیّات و معنویّات نهصد سالهٔ فارسی می باشد و در شعر فارسی وی، مولوی و سعدی و حافظ با آب و تاب تازه که چشم قرن بیستم را خیره می کند، تجلّی کرده اند." وی پس از شرح خدمات خود در شناساندن شخصیت والای علّامه و گزارش مبسوط سفر خود به ایران از این توفیق الهی که نصیب وی گشته است، زبان به شکر می گشاید و می فرماید:" خداوند تعالی این ضعیف را آنچنان توفیق داد که توانست علّامه اقبال را طوری معرفی نماید تا قبل از مراجعت به کشور خود، ایرانیان او را به عنوان "اقبال ما" قبول کردند."

باید اذعان داشت که بحمدالله "عرفانی ما" دین خود را در تبلیغ افکار و آثار "اقبال ما" بنحوا حسن ادا کرد. بسیاری از اساتید و دانشوران ایران معترف به این حقیقتند از آنجمله مرحوم استاد دکتر ناظرزاده کرمانی فرموده است: "کسانی که کتاب "رومی عصر" تألیف آقای عرفانی را خوانده اند به آسانی با من همداستان می شوند که او در تحلیل و تشریح عقاید و نظریّات محمّد اقبال، شاعر بیدار دل و الهام بخش پاکستان قدرت و دقّت بسیار نشان داده و با هنرمندی از عهده شناساندن طرز تفکر آن مرد بزرگ بر آمده است."

استاد دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی در شماره اخیر کیهان فرهنگی که در زمان حیات استاد عرفانی انتشار یافت، می نویسد: "خواجه عبدالحمید عرفانی وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی پاکستان در تعرفه اقبال به ایرانیان سعی جمیل بکار برد."

ضرورت این امر مهّم را نه تنها خود عرفانی در یافته بود. بلکه

استادان ایرانی نیزمشوّق وی بوده اند. مرحوم عرفانی در مقدّمه کتاب "اقبال در نظر ایرانیان" به ملاقاتهای مداوم خود با ملك الشّعراء بهار اشاره می کند و می گوید: "در اکثر ملاقاتهایم با بهار از اقبال سخن به میان می آمد ... و بهار به من می گفت رساندن کلام اقبال به ایرانیان برشما فرض است."

البّته بزرگانی چون مرحوم عرفانی و بسیاری از اساتید بزرگوار ایرانی و پاکستانی که در راه تبلیغ افکار علّامه اقبال و ابلاغ پیام آن شاعر متفکر آزاده بیدار دل، جهد بلیغ نمودند، طلایه داران این راه بوده اند و از این به بعد نیز به یاری خدای متعال یکایك دوستداران ادب فارسی وشیفتگان نشر فرهنگ اسلامی در ایران و پاکستان باید این راه را ادامه دهند، تا صدای جانفزای اقبال همچنان که خاك هزار ساله هند رازنده کرد و به تشکیل کشور اسلامی پاکستان انجامید، به گوش همۀ مسلمانان جهان برسد واز خواب گران بر خیزند.

ای که زمن فزوده ای گرمی آه و ناله را
زنده کن از صدای من خاك هزار ساله را

* * * * *

دکتر محمد ریاض
اسلام آباد

استاد و شاعر فارسی

سید محمد عبدالرشید فاضل

رود کاویری یکی نرمک خرام
خسته ای شاید که از سیر دوام (۱)
ای در و دشت تو باقی تا ابد
نعره لا قیصر و کسری که زد (۲)

اشعار فوق علامه محمد اقبال الی آخر منظومه ها بویژه، سی و اند سال پیش از زبان مؤثر و شیرین استاد سید محمد عبدالرشید متخلص به فاضل نخستین بار در دوران درس طنین انداز گوش این نویسنده شده و هنوز هر موقع که ذکری از استاد باشد یا از صفحات اشاره شده کتب "جاوید نامه" و مثنوی "پس چه باید کرد" مروری کینم لابد به یاد ایام دانشجوئی دوره های متوسطه و لیسانسیه می افتم که در" کالج اردو" دائر در کراچی، طبق برنامه دروس فارسی دانشگاه آن شهر گذرانده بودم و خالا که دوست بسیار عزیز بندهٔ دکتر سید سبط حسن رضوی مدیر محترم

دانش که تجدید تقاضا فرمودند که مقاله ای درباره استاد و شاعر فارسی جناب سید محمد عبدالرشید فاضل برای دانش بنویسم، آن خاطرات دیرینه تازه گشت و چهره درخشان استاد فاضل که واقعاً اسم با مسمی هستند، از افق خاطرات شیرین ماضی طلوع نمود ذکر این دو منظومه فوق من باب مشتی از خرواری بوده و الا درباره فصاحت و صراحت بیان استاد فاضل رو بهمرفته همه آشنایان وی رطب اللسان بودند و اینجانب خودم بارها مستفیض گشته ام.

مختصری از احوال:

استاد سید محمد عبدالرشید فاضل، فرزند سید نثار حسین متخلص به نثار (۱۸٦۱ - ۱۹٦٤م) می باشد، او در حدود سال ۱۹۰۷م در قسمت قرولی راجپوتانه چشم بگیتی بگشود. بعداز تفکیك شبه قاره، قرولی اینك بخشی از استان راجستان هند قرار گرفته است.

استاد فاضل پس از آموختن خواندن قرآن مجید، بآموختن درس نثر و نظم فارسی پرداخت. او در مدرسه فیض عام، سید مهربان علی دروس متداول را باتمام رسانید. درآن زمان، کتب گلستان سعدی، اخلاق محسنی، انوارسهیلی، انشای جامی، رقعات عالمگیر، بوستان سعدی، سکندر نامهٔ نظامی، دیوان حافظ و چند کتب دیگر شامل نصاب درس بوده اند. استاد بعداً امتحانات عالی زبانهای اردو و فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهور گذرانده درسال ۱۹٤٤م باخذ فوق لیسانس در اردو و هم در فارسی نایل آمد. استاد زبان عربی و طبابت و خوش نویسی راهم تا حد وافی یادگرفته است.

استاد فاضل شغل معلمی را برگزید و از سال ۱۹۳۱ الی ۱۹٤۹م یکی پس از دیگری، در دو دبیرستان ایالت جیپور، بتدریس زبانهای اردو و فارسی وغیره پرداخت. دو سال بعد از تاسیس پاکستان، درسال ۱۹٤۹م،

استاد فاضل، مانند هزارها افراد مسلمان دیگر، باین کشور (۳) مسلمان نشین، از جے پور (وسط هند) هجرت کرد و در کراچی سکنی گزید، درهمان سال کالج بزرگ موسوم به "اردو" درین شهر دائر گردید و استاد فاضل کرسی زبان و ادبیات فارسی را در آن احراز نمود. او بعداز ۲۲ خدمت در سال ۱۹۷۱م باز نشسته شد. در دوران تدریس محصّلان، استاد فاضل کلاسهای عالی زبانهای اردو و فارسی و دانشجویان امتحانات دوره های متوسطه و لیسانس و فوق لیسانس را تعلیم می داده است. (٤)

محیط شعر گوئی و علمی:

استاد فاضل در پانزده سالگی شعر گوئی به اردو و فارسی را آغاز کرد. خوش بختانه او از محیط خانوادگی علمی برخوردار بوده و پدرش سید نثار حسین متخلص به نثار شاعر اردو و فارسی بوده واحیاناً به غزل سرائی هم پرداخته است. مجموعه کلام وی را فرزندش استاد فاضل، در سال ۱۹۸۰م بعنوان "گنج معانی" مرتب ساخته از کراچی منتشر نموده است. پدر استاد فاضل درس نظامی، بوده و در سایر علوم و فنون متداوله عصر تبحر داشته است خاصه در زبان و ادبیات فارسی.

فارسی سرائی پدر و فرزند:

مولانای نثار و استاد فاضل شاعران صاحبان دیوان اند. استاد فاضل غیر از مرتب ساختن (۵) کلام پدرش، کلام اردو و فارسی، خودش را نیز بعنوان "نقوش جاویدان" مدون نموده بچاپ رسانده است.

پدر و فرزند هر دو شاعران و نویسندگان اخلاق آموز می باشند- یك غزل استاد فاضل بقرار زیر می باشد. برتصریح شاعر این غزل در سال ۱۹۳۷م سروده شده و در شماره مجله "هلال" فارسی متعلق به ژوئن ۱۹۶۲م هم چاپ گردیده بود. وزن و بحر این غزل در موارد مخصوص دو بیتیها بوده است.

آنکه داند لذت آزار ها
بر نتابد پرسش غمخوار ها
زنده باشی چشمِ خون افشانِ من
در اسیری دیده ام گلزار ها
جان و دِل نذرِادائی می کنم
من که عمری کرده ام این کار ها
با که گویم چیست این درد فراق
کو خلد در سینه همچون خار ها
من در دلدار را جویم ولی
پیش من آیند اینجا دار ها
هیچ پیمان با مراد من نه کرد
آنکه با من کرد صد اقرار ها
افسر اقبال بر سر داشتم
من حوالت گشتنه ادبار ها
وای قسمت جنسِ نا پرسان شدم!
من که بودم رونق بازار ها
کافرم گر چه مسلمان صورتم
سبحه ها دارم پی زنّار ها
کس نمی داند زمشکل سهل تر
بسکه آسان کرده ام دشوار ها
شور ها دارند بهر قاتلی
بر دری افتاده دِل افکار ها
عقده ای از هیچ کارم وا نشد
آه از یاری که دارم کار ها

آنکه ناواقف ز قانونِ حیات
از خُدا داند سزای کار ها
حیف از کوریِ خود نشناختم
پیش من دلدار آمد بار ها
خون یك ارمان چه کردی جانِ من
در دل فاضل شکستی خار ها

استاد فاضل مانند بعضی از احبابش در بدیهه گوئی و سرودن قطعه مرصّع در صورت غزل مهارت بسزائي را داراست مثلاً یکی از یگانگان استاد، عبدالحمید خان افضل در سال ۱۹۷۱م مریض شد. استاد فاضل در صورت مکتوبی پرسان احوال این دوست شد و افضل بدیهه سرا در صورت قطعهٔ غزل نما به تشکر پرداخت:

سر بستر هلاکم، بچه دل شنیده باشی
نشود چنان بصد رنگ که بسی تپیده باشی
چه پیام مهر خیزی که مجید داد دوشم
سخنی بدین نکوئی، ز دل آفریده باشی
دل من فدای آن دم که بفرط مهر دیرین
بگذشته خط نسیان، بصفا کشیده باشی
تو ز لطف دامن دل نه چنان رفو نمودی
که توان شناخت بینا ز کجا دریده باشی
زمن محبّ مخلص که سنجبل تو(٦)بودم
تو اگر رمیده باشی، ز خودت رمیده باشی
نظرم خطت بافروخت چو به بست چارمین تیر
شده لاجرم درنگی نه زمن کپیده باشی
چون ز حیدراست آباد ز کجا توان هلیدش
تو چنان که یاد داری که مرا هلیده باشی

سر بام چرخ شاتو (۷) بنهم به نزع خواهم
"به رخ تودیده باشم تو درونِ دیده باشی" (۸)

استاد فاضل هم در قطعه مرصّع مفصل تر به تجدید و تشیید پیمان محبت پرداخت:

غلط است این سراسر که گهی زمن جُدائی
که بسوی دِل چوبینم ز درون جان برآئی
تو بدان نمط سرودی غزلِ محبت من
که مرا ز من ربودی ز کمال دلربائی
سزد ار به بخت نازم که چو افضلِ یگانه
بَبَرد ز نقدِ جانم همه داغ ناروائی
تو هلاك خود چه گوئی که هنوز یك زمانه
دِل بمدمِ قدیمی به محبت آزمائی
بخدا چه شعر گفتی، چه دُریگانه سُفتی!
که خطاکنم چوگویم که کمی تو از شفائی
من و تو بیك زمانه چه بهار ها که دیدیم!
گهی سیر باغ و صحرا، گهی آن سخن سرائی
گهی درس خواندنِ ما بحضور آن مکرّم
که عیان ز چهره او همه نور پارسائی
گهی استفاده کردن ز کمال آن مسیحا
که به نکته های حکمت نظر ورا رسائی
به عیان اگر بخواهی ز یکی مراد طالب
ز دگر مراد قدسی که به عصر خود سنائی
چه کنم چو یاد آید گهی آن بهار رنگین
همه نالهٔ صباحی همه گریه مسائی

تو بیا که باز آید دگر آن زمانهٔ ما
بمن آن بهار بینی در دل اگر گشائی

غزل زیر را استاد فاضل در دوران جوانی و دانشجوئی سرود، این در سال ۱۹۲۸م در دوران اقامت شاعر در لاهور سروده شد. این متن در شماره عیدالفطر روز نامهٔ "سیاست" چاپ گردید:

جورها با ما وفا با غیر، ای جان کرده ای
یاد می داری چه با ما عهد و پیمان کرده! ای
من که صد خورشید اندر سینه پنهان داشتم
چشمها دادی که در یك ذرهٔ حیران کرده ای
یك جهان بی خودی خواهد دل شوریده ام
ای ز دیدارت مرا آئینه سامان کرده ای
غیرتی دارم که با اغیار رو نتوان نمود
ای نگارم بسکه لطف خویش ارزان کرده ای
باز دل را از خیال دلبری آباد کن
مدتی شد بی خبرا کین خانه ویران کرده ای
بسکه جان دادن به هجرت مشکلی افتاده بود
ای سرت گردم ز وصل خویش آسان کرده ای
داد سامان جنونی مهر عالمتاب عشق
ذره ای برداشتی فاضل بیابان کرده ای

در شبه قارهٔ پاکستان و هند از دیر باز شعر مجالس برپا می شده که آنها را، مشاعره، می نامند. مشاعره های جالب هنوزهم برپامی شود. استاد فاضل در دوران جوانی در اینگونه، مجالس، شرکت می جسته و طبق، مصراعهای طرح غزل می سروده است. غزل زیر بر مصراع "بیا صوت تبسّم بشنو از لعل خموش او" مطرح شده و در سال ۱۹۳۹م سروده شده است.

چه افسون است یارب نرگس حیرت فروش او
که باخود رفتگی دارم بصد انداز هوش او
دران محفل بیانِ شوق را آماده می گشتم
مگر آمد بکارم آن عتابِ پردهٖ پوش او
دو عالم در نظر دارد که در کف ساغری دارد
چه پروای کسی دارد کنون پیمانه نوش او
خوشا مردی که غافل نیست از کار خوش انجامی
شود اندر سر فردا همه امروز و دوش او
مگر درپیش داور خود فروشی های ها هیچ است!
نصیبی گر برد این زاهد طاعت فروش او
چه سود ار ناله ام افلاک را در لرزه می آرد
که برخود لرزه ها دارد چو آید تا بگوش او
دریغ آید ترا در قتل ورنه عاشقِ زارت
چه پروای سری دارد که باشد بارِ دوشِ او
عجب هنگامه ها برپا نمود این نفس خود کامم
کجا آید بگوشم فاضل آواز سروشِ او

غزل زیرِ "مشاعره" را مجلۂ "هلال" در شماره سپتامبر ۱۹۷۱م هم بچاپ رسانده بود:

پیرمغانِ ما و را آبِ حلال نام کرد
آنکه غم زمانه را برمن و تو حرام کرد
هستی ناتمام من بود مصیبتی مرا
جلوه بی نقاب او کار مرا تمام کرد
آنکه نقاب روی او اطلس زر نگار چرخ
گردش چشم خویش را گردش دهرنام کرد

چرخ کمینه خود بخواست خاك مرا دهد بباد
کوزه گری مگر مرا کوزه بساخت، جام کرد
من که نمی شناختم بند بلائی را که چیست
کاکل خم بخم مرا دام نهاد، رام کرد

شعر، بویژه غزل، باید از نظر مجاز و حقیقت و لفظ و معنی جلب توجه نباید و تنها صبغه واعظانه نداشته باشد، از این شعر اخلاق پرور استاد فاضل داد خواه خوانندگان است، با نقل نمونه ای از غزل دیگر، این بحث مختصررا درباره شعر استاد فاضل خاتمه می دهیم!

برای خاطر او کرد غارت یك جهان من
عدو را یار بودستی نگار دل ستان من
چسان باور شود او را چسان تسکین دهم خود را
که من در عشق او برباد دادم خانمان من
نگار من بیا حال پریشانم تماشا کن
که از بهر من مسکین زمین شد آسمان من
سرت گردم ز تو نقش همین امید می بستم
برسوای من افسانه کردی داستان من
دل مجروح و چشم خون فشان آورده ام هدیه
کرم باشد اگر افتد قبول این ارمغان من
چها از دوستدارانت جفا و جور ها بینم
بداند این دل آشفته حال و ناتوان من
توآن عیار از چشم سرشك آلود بفریبی
من آن نادان که دانم غمکسار و رازدان من
متاع عمر من بودی بدلت دیگران رفتی
شدی آرام جان دیگران جان جهان من

تغافل کن، جفاکن، هر چه خواهی کن مگر ای دوست
مشو بهر عدوی من خدا را راز دان من
نه من فاضل نه من از عقل و دانش بهره ای دارم
نه بینی غیر احوالِ جنون اندر بیانِ من

اساتید و احبابِ خاص جناب فاضل:

اساتید در تشکیل سیرت و تهذیب قوای ذهنیِ تلامیذ نقشی مهم ایفا می نمایند و صحبتِ احباب و معاشران هم مشرب و هم ذوق هم مسلّماً مؤثر واقع می گردد:

صحبت روشن دلان یك دم دو دم
آن دو دم سرمایه بود در عدم (۹)
صحبت عالم کتابی خوشتر است
صحبتِ مردانِ حُر آدم گراست (۱۰)

از حیث موضع اشاره شده فوق هم وضع استاد فاضل شایستهٔ تمجید بوده است درمیان اساتید استاد فاضل رسائی، حکیم فقیر محمّد چشتی نظامی، حافظ قاری زین العابدین، سیّد مهربان علی، سید طالب حسین طالب و حکیم سید محمد عبدالرّزاق قدسی و مولانا عبدالسلام دهلوی شایستهٔ تذکر اند. استاد فاضل تصریح می کند که سایر دروس فارسی را براهنمائی استادانش، حکیم فقیر محمد چشتی نظامی و حکیم سید محمد عبدالرزاق قدسی گذارانده بود.

استاد مؤخّرالذکر جنابِ فاضل را کتبِ عمیق و عسیر آموخته بود. در کتب اشاره شده تاریخ وصّاف، درّه نادری، انشای ابو الفضل علّامی، دیوان نظیری، مخزن الاسرار نظامی، قصائد خاقانی و مثنویِ رومی شامل بوده اند. مولانا عبدالسلام دهلوی او را مثنوی گلشن راز آموخت. این کتاب سعدالدین محمود شبستری (م ۷۲۰هـ) که در حدود هزار بیت دارد،

متضمن مسائل تصوف خاصه وحدت الوجود است. علامه اقبال در مثنوی گلشن راز جدید خود که محتوی ضخامت در حدود یك چهارم کتاب محمود شبستری است، مسائل این کتاب را در پرتو نظرات خودی و بیخودی خود پاسخ گفته است. از مقالۀ استاد فاضل که در شمارۀ ویژه "اقبال" مجلۀ فیض السلام، راولپندی در اوائل سال ۱۹۷۸م انتشار یافت، پیداست که او به سایر مباحث مثنویهای مزبور ناظر است.

دربارۀ احباب و معاشران استاد فاضل به ذکر عبدالمجید خان افضل مقیم حیدر آباد پرداخته ایم. دیگر منور حسین خان زیب، احترام الدین شاغل، وارث سرهندی، معشوق حسین اطهر، علامه محمد حسین عرشی امرتسری و دکتر غلام مصطفی خان ممتاز اند. بزرگان مزبور ادیب و شاعر و محقق بوده و در زبان فارسی و چند زبان دیگر تبحّر داشته اند. مثلاً استاد فاضل کتاب دکتر غلام مصطفی خان را که دربارۀ اقبال می باشد در پیش گفتار خود معرفی ساخته است. او مجموعۀ کلام اردو علامه حکیم محمد حسین عرشی امرتسری (۱۸۹۶ - ۱۹۸۸م) را بعنوان "مرا رسوا ساخته" مرتب و چاپ نموده است. (۱۱)

محقق و مترجم و شارح:

بیشتر آثار استاد فاضل پیرامون اقبال شناسی است. البته مقالات تحقیقی و شروح و تراجم وی دربارۀ موضوعات دیگرهم اورا یك محقق، ادیب و مترجم و شارح بزرگ جلوه گر می نماید.

پاره ای از آثار وی بقرار زیر است:

۱- شرح لوائح جامی:

لوائح اثر عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸هـ) است که درس آن در برنامۀ فوق لیسانس دانشگاه کراچی شامل بوده است. استاد فاضل شرح خود را درسال ۱۹۵٤م عرضه داد و درسال ۱۹۸۵م طبع ثانی کتاب با

تجدید نظر مطالب در آمده است. موضوع "لوائح" وحدت وجود است. جامی نثر مخلوط به نظم ببار می آورد. کتاب ۳٤ لائحه دارد و بیان نویسنده موجز و رمزی است. استاد فاضل جامی و آثارش را معرفی نموده و غیر از ارائه دادن ترجمه و شرح کتاب، مصطلحات صوفیه را هم عرضه داده است. (۱۲)

۲- نقوش جاویدان:

مجموعه کلام اردو و فارسی خود شاعر است. استاد راجع به سایر منظومه های خود توضیحاتی مفید عرضه داده است. (۱۳)

۳- گنج معانی:

مجموعه کلام پدر استاد است. استاد فاضل در مقدّمهٔ خود شرح احوال و سبك شعر پدرش را معرفی نموده (١٤) و بعداً کلام وی را با حسن سلیقه مرتب ساخته است (ص ۷۰ + ۱۲۰)

٤- ترجمه و توضیح تاریخ:

"مهر نیمروز" (۱۵) غالب: نسبت به این کتاب قبلاً اشارتی رفته است. موضوع این کتاب تاریخ جهان، بویژه تاریخ تیموریان، است. اصل کتاب "پرتوستان" بایستی در دو مجلد تألیف می شد ولی تنها جلد نخست "مهرنیمروز" تکمیل یافته که وقائع آغاز آفرینش الی نهایت کار پادشاه همایون (۹٦۳هـ) را متضمن است. غالب از ژوئن ۱۸۵۰م مأمور تدوین این کار بوده و "مهرنیمروز" در ۱۸۵٤م/۱۲۷۱هـ تکمیل یافته در صورتی که جلد دوم "پرتوستان" باسم موعود "ماه نیم ماه، اتمام نیافته بود که در سال ۱۸۵۷م جنگ آزادی آغاز شد. این جنگ به انقراض سلطنت تیموریان منتهی گردید و آثار ناتمام مانده آن اوضاع بغرنج دیگر مفقود می باشند. "مهرنیمروز" نوعی از فارسی سره است "دستنبو" درباره وقائع جنگ آزادی هم اثر همانگونهٔ غالب است. از پیش تازان دیگر سره نویسان شبه قاره،

امیر خسرو (م ۷۲۵هـ صاحب رسائل الاعجاز) و ابوالفضل علّامی (م ۱۰۱۱هـ) صاحب آئین اکبری و انشاء را می توان نام برد. در "مهرنیمروز" تراکیب نوین و اصطلاحات وزین و سبك متنوّع و متین غالب واقعاً ستودنی است.

اردو و فارسی دانان آگاه از مشکلات ترجمه عالی اذعان دارند که ترجمه نمودن چنین کتاب صعب می باشد. استاد فاضل نظم را هم ترجمه نموده و مصطلحات و تلمیحات را هم حل نموده است. بهمین علّت (۱۶) متن فارسی و ترجمهٔ اردو (۱۷) از نظر ضخامت و قطوری تفاوت زیاد دارند.

اقبال شناسی استاد فاضل:

در یك بیت چاپ نشده "جاوید نامه" (۱۸) علامه اقبال بعنوان تحدیث نعمت و تعلی شاعرانه گفته است:

خرگوش و کبك و آهوان، باشد شکار خسروان
شیران نر بین سرنگون تك بسته بر فتراك من

آری، استاد سید محمد عبدالرّشید فاضل هم شامل شیر مردانی است که برفتراك اقبال خود را داو طلبانه بسته اند و بر اسارت خود فخر و مباهات می نمایند. استاد فاضل در زمان دانشجوئی خود در دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور، بحضور اقبال ایاب و ذهاب داشته، از توجه های وی حظّی بردهٔ و خطابهٔ اقبال را که به انگلیسی ایراد نموده، استماع هم کرده بود. شاید نخستین مقالهٔ استاد درباره اقبال "علامه اقبال من حیث مصلح" عنوان داشته که درشماره ویژه "نیرنگ خیال" مربوط به ماههای سپتامبر و اکتبر ۱۹۳۲م چاپ شده و مجدّداً چاپ می شود. او گویا در شماره ویژه بزرگداشت علامه اقبال که مجلّه مزبور در حین زندگانی شاعر انتشار نموده، شریك بوده است. معاشرت ذهنی و فکری استاد فاضل با اقبال به مدت شصت سال نزدیك شده است. ما در این و هله تنها به

کتب شرح و ترجمه و تألیف استاد اشاره می نمائیم

(۱) ترجمانِ خودی، ترجمه منظوم مثنوی اسرار خودی اقبال "اسرار خودی" تعلیمات اساسی اقبال را در بر دارد. "ترجمان خودی" استاد فاضل در سال ۱۹٤۷م چاپ و در ۱۹۵٦م تجدید طبع گردید. استاد فاضل بر این ترجمه مقدمهٔ مبسوط افزوده (۲۳۳ص) و در آن احوال و آثار و زبده افکار اقبال را گنجاند.

او سایر کتب اقبال و آثار نویسندگان مهم اقبال شناس را از نظر گذرانده و مقدمهٔ کتابش واقعاً جزوکتب ارزنده اقبال شناسی محسوب می گردد. بر این کتاب دکتر مولوی عبدالحق (بابای اردو م ۱۹٦۱م)؛ مولانا ظفر علی خان (م ۱۹۵٦م)؛ سید اولاد حسین شادان بلگرامی، مولانا حامد حسن قادری، دکتر محمد طاهر فاروقی و مولانا عبدالمجید خان سالک (م ۱۹۵۹م) تقاریظ نوشته اند.

راجع به علل فارسی سرائي اقبال مطالب زیادی در دست داریم و بعضي اسباب در دیباچهٔ "بانگ درا" نیز دیده میشود. اقبال مثلاً درین بابت سخنان متفاوت دارد {(۱) از شعر اردوی خود بیزار می شوم، غبار دل را به فارسی بهر خارج می سازم"

(۲) "من مثنوی اسرار خودی را به اردو می نوشتم ولی این زبان مساعدت نکرد، ناچار به فارسی گرائیدم و مسوده تا تمام اردو را تلف نمودم"

(۳) "مطالب نوین خودی را به فارسی نوشتم که عده کمتر مردم شبه قاره آن را بفهمند. مقصود این بود که پیش از فهمیدن افکار، مردم فتنه را بپار نیاورند" (۱۹)

اقبال بعداً از شیوع پیغام خود درمیان فارسی زبانان و فارسی دانان دل گرم و خوشحال گردید. استاد فاضل سایر علل را بیان نموده به

عالمگیریت شرقی فارسی بیشتر ارج می نهد. او ازعان می نماید که تقریباً همهٔ شرقیان بویژه مسلمانان فارسی دان می باشند. لذا کلام فارسی اقبال پیغام او را بسرعت عالمگیر ساخت:

"مولانا محمد اسلم جیراجپوری نوشته است که اقبال در محیط هند فارسی سرائی را وسیلهٔ ابراز افکار خود ساخته به کوه کنی (۲۰) پرداخته تاملل آسیا که اکثریت آنان فارسی دان می باشند، با جوی شیر خیالات وی آشنا تر شوند. اگر او این کار را انجام نمی داد، چطور می توانست بگوید که:

نوای من به عجم آتش کهن افروخت
عرب ز نغمه شوقم هنوز بی خبراست (۲۱)

وشاد روان دکتر عبدالرحمن بجنوری گفته بود: در بعضی مواقع مردم سوال می کنند که سروده شدن مثنوی های اسرار خودی و رموز بیخودی در فارسی بجای اردو چه فائده دارد؟»

باید متوجه باشیم که اقبال جزو کسانی است که گاه گاه برای عرضه دادن پیغام خاص به منصّهٔ شهود می رسند، پیغام وی برای همهٔ جهان خاصه برای مسلمانان است. مثنویهای وی باید مانندگلستان سعدی در مدارس دهلی، کابل "تهران" قاهره، قازان، استنبول و حرمین شریفین تدریس شوند و برمنبرهای شهر های مسلمانان مثل مثنوی مولوی خوانده شوند." (۲۲) مولانا محمد علی جوهر فرموده که بوسیلهٔ این مثنویها پیغام اقبال تقریباً به نقاط وسیع ترجهان اسلام رسیده و این کار از دست شعر اردو ساخته نمی شد. شاعر خودش اینك به این موفقیت خود متوجه است که زبان فارسی موجبات آن را برایش فراهم ساخته است:

عجم از نغمه های من جوان شد
ز سودایم متاعِ او گران شد

هجومی بود ره گم کرده در دشت
ز آواز درایم کار دان شد

عجم از نغمه من آتش بجان است
صدای من درای کاروان است

حدی را تیز تر خوانم چو عرفی
که ره خوابیده و محمل گران است

ز جان بی قرار آتش گشادم
دلی در سینئه مشرق نهادم

گل او شعله زار از نالئه من
چو برق اندر نهاد اوفتادم (۲۳)

درمقدمهٔ خود استاد فاضل سایر نکات ادبی را هم عرضه می نماید. از آنجمله است تتبع و پیروی شعرای متأخر از متقدمان

(۲) بیان بیخودی (ترجمه منظوم مثنوی رموز بیخودی): بیان بیخودی در سال ۱۹۸٤م انتشار یافت. استاد فاضل در هر مصراع یك رکن اضافی آورده ترجمهٔ خود را مترنم و واضح تر ساخته است. توضیح این امر ضروری است که تنها مثنوی "گلشن راز جدید" اقبال در وزن دوبیتی یا در بحر گلشن راز است متضمن هر مصراع به "مفاعلین مفاعلین" یا فعولن"، بقیه مثنویهای اقبال، از آنجمله مثنویهای اسرار خودی و رموز بیخودی، در وزن مثنوی معنوی می باشند: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن یا فاعلات، استاد فاضل در ترجمهٔ خود "یك فاعلاتن" را درهر مصراع اضافه نموده است. بطور نمونه ترجمهٔ افتتاحی مثنوی "رموز بیخودی" را مع اصل متن ملاحظه بفرمایند:

اصل متن:

ای ترا حق خاتمِ اقوام کرد
بر تو هر آغاز را انجام کرد (۲٤)

ترجمه اردو:

اے کہ تجھ کو خاتمِ اقوام خالق نے کیا
اور ہر آغاز کا انجام تجھ پر کر دیا (۲۵)

"بیان بیخودی" بعنوان مقدمّهٔ توضیحی درباره بیخودی، یعنی حسن همکاری فرد با جامعه، دارد (ص-۱۱) وسپس ترجمه کتاب گنجانده شدهٔ است. "ترجمان خودی و بیان بیخودی" اینك بوسیلهٔ اکادمی اقبال در لاهور یکجا در شرف چاپ می باشند.

۳- سلسله درسیات اقبال در ۳ جلد: هر مجلّد کتاب این سلسله در حدود دویست صفحه دارد و اینها در حوالی سال ۱۹۷۳ م بوسیلهٔ اکادمی اقبال چاپ گردیده و اخیراً درصورت مجلّدی واحد تجدید چاپ گردیدهٔ اند، مقصود از این کتابها آشنائی نژاد نو به آثار و افکار اقبال است. اقبال در آثار خود حکایات آورده و مطالب مفید در مکاتیب و مجموعه هاي گفتار وی نیز مشهود می باشند، استاد فاضل چون بر سایر آثار منثور و منظوم اقبال متوجه است، او مطالب را از نظر سهولت و آسانی فهم جوانان مرتب ساخته از "سهل به دشوار" گرائیده است. کتابها مانند دروس خود آموز مرتب گردیده و در آخر هر درس سوال و جواب و فرهنگ لغات هم شامل کرده اند. برای ملاحظه نمودن نمونهٔ مطالب، مکتوب مختصر اقبال را به فارسی بر می گردانیم. این نامه بعنوان سید اکبر حسین رضوی معروف به اکبر اله آبادی (م۱۹۲۱م) نوشته شده است.

"سیالکوت ۱۳ اوت ۱۹۱۸م

مخدوم من السلام علیکم

نامهٔ جناب عالی از لاهور برگردانده شده و اینجا آن را دریافت نمودم خدا را شکر که احوال شما بهبود یافته است. شما درست فرموده اید که یك نگاه پر شفقت پدر بر هزار کتابخانه رجحان دارد. من بهمین علت بمحض بدست آمدن فرصتی بحضور پدر می رسم و بجای روی آوردن به ییلاقی در تعطیلات تابستانی، از گرمی صحبت وی استفاضه می کنم.

پریشب بوقت صرف شام پدرم بذکر یکی از خویشان ما می پرداخت. این یگانهٔ ما در این ایام درگذشته است. در دوران ذکر پدرم فرمود: "نمی دانیم انسان از کی از پروردگار خود در جدائی بسرمی برد". ذکری از جدائی او راچنان متأثر ساخت که گویا ازهوش در رفت. تاساعت یازده شب وضعش تغیّر نکرد.این نوع حرف خطابه های خاموش اند که از گلوی پیران شرق، یواشکی سر می زنند. درسگاههای غربیان از اینگونه خطابه ها خبری ندارند. پدر بزرگوار به جناب والسلام می فرستند

مخلص جناب عالی،

محمد اقبال (۲۶)

پیداست که مطالب مانند یکی ارائه داده درفوق، برای نژاد نو اثرات خوب تولید می نمایند.

٤- شرح بال جبریل: "بال جبریل" دیوان دوّم شعر اردوی اقبال است. این مجموعه از نظر لفظ و معنی و بخاطر تضمینهای دلاویز فارسی بسیار دلپذیر واقع شده است. دراین مجموعه سایراصناف شعر دیده می شود، ۸۰ غزل، ٤۰ دوبیتی، ترکیب بند ها، منظومه های طویل و مختصر و قطعه ها وغیره. غزلهای آن شبیه غزلیات زبورعجم است و دوبیتی ها همانند دوبیتهای پیام مشرق مطمح نظر شاعر را اشعار سر نامه آشکار می سازند:

خیز خورشید را سامان سفر تازه کنیم
نفس سوخته شام و سحر تازه کنیم (۲۷)
می توان الماس را سودن با برگ گل، جگر
بر دل نادان کلام نرم و نازك بی اثر (۲۸)

بهر طور "بال جبریل" مختصات عالی زیاد دار دو شارحین هم آن را مورد توجه قرار داده اند. پیش از استاد فاضل، حکیم نشتر جالندری و یوسف سلیم چشتی و غلام رسول مهر شروح برآن نوشته ولی سایر ناقدین متفق القول اند که شرح استاد فاضل بر شروح دیگر رجحان لایح دارد. او به لفظ و معنی هر دو متوجه بوده و معانی اشعار را طوری بیان کرده که از مجاز و هم حقیقت جالب توجه است. این شارح ابهامات و تعقیدات شاعر را با کمال سادگی مرتفع می سازد "بال جبریل" چون در بر نامهٔ تدریس اکثر دانشگاهای پاکستان شامل است، لذا استاد فاضل به احتیاجات محصلان متوجه بوده و به اختصار گرائیده است.

۵- **علامّه اقبال و تصوّف:** کتاب قطوری است در نمایاندن موقف واقعی علامّه اقبال در ماله و ماعلیه تصوّف (۲۹). اقبال در مثنوی اسرار خودی علیه تصوّف بی عمل تاخته و در بسیاری از نامه ها و مقاله ها خود نیز تصوّف جمود آور و رکود پرور را نکوهیده بود، لذا شائع شد که او اساساً مخالف تصوّف است. در سال ۱۹۸۵م چند باب تاریخ تصوّف نوشتهٔ وی چاپ گردید. اقبال این کتاب را بین سالهای ۱۹۱۶ الی ۱۹۱۹م احیاناً می نوشت ولی بعداً آن را بعد از ذکر حسین منصور ابن الحلاج (م ۳۰۹هـ) نا تمام گذاشت. این کتاب هم موقف اقبال را موضح است که او تصوّف خودی آموز را مورد تائید قرار می دهد و صوفیان مجاهد و ساعی بهبود جامعه را دوست می دارد ولی از خود فراموشان و بی عملان او همواره منزجر بوده است:

گر تو میخواهی مسلمان زیستن
نیست ممکن جز بقران زیست

صوفی پشمینه پوش حال مست
از شراب نغمهٔ قوال مست
آتش از شعر عراقی درویش
در نمی سازد به قرآن محفلش (۱)

ز من گو صوفیان با صفا را
خدا جویان معنی آشنا را
غلام همت آن خود پرستم
که با نور خودی بیند خدا را (۳۲)

تو کیستی؟ زکجائی؟ که آسمان کبود
هزار چشم براه تو از ستاره گشود
چه گویمت که چه بودی چه کرده ای چه شدی
که خون کند جگرم را ایازی محمود
تو آن نه ای که مصلی ز کهکشان می کرد؟
شراب صوفی و شاعر ترا ز خویش ربود (۳۳)

پس مؤقف اِقبال در قبال صوفیه و تصوّف همان خذ ما صفا و دع ما کدر، است. او صوفیه این عصر را برای ترك خانقاهها توصیه نموده و برای تمسك فقر و تصوّف واقعی پیغام داده است:

فقر کافر خلوت دشت و در است
فقر مؤمن لرزه بحر و بر است
زندگی آن را سکون غا و کوه
زندگی این را ز مرگ با شکوه

آن خدا را جستن از ترك بدن
این خودی را بر فسان حق زدن
آن خودی را کشتن و وا سوختن
این خودی را چون چراغ افروختن
فقر عریان گرمی بدر و حنین
فقر عریان بانگ تکبیر حسین(رض)(۳۴)

٦- اقبال و عشق رسالتمآبؐ : این کتاب مهم در ۱۹۵۸م حلیهٔ چاپ پوشید. در ۱۹۷۷م اداره اعتقاد پبلشنگ هاؤس دهلی، بدون اجازه مؤلف آن را چاپ نمود. آن اداره در اسم کتاب و مؤلف هم تصرّفی کرده و کتاب را "اقبال و عشق رسول" و مؤلف را پروفیسر سید محمد عبدالرشید، نوشت، در سال ۱۹۸۸م مؤلف کتاب را با تجدید نظر چاپ ساخته است. (۳۵)

درباره موضوع حُب و عشق رسول(ص) کتب و مقالات زیاد نوشته شده ولی جامعیت و حسن سلیقه کتاب استاد فاضل در آنها دیده نمی شود. استاد فاضل به ترجمه اشعار فارسی توجه دارد و مطالب را معلمانه واضح می کند در صورتی که اکثر دیگران قارئین را در پیچاك ابیات مشکل و ابهام عبارات گذاشته از یك عنوان بدیگری می پرند.

استاد فاضل به ذکر و حُب رسول(ص) در سایر آثار اقبال مرور کرد و بعضی از اشعار را توضیح هم داد. او نمونه های شعرای فارسی و ارود را ارائه داد و بیان و شعر آنان را در تقابل موارد همسان آثار اقبال قرار داد. درمیان شعرای فارسی، ابیات سنائی و عطار و رومی و نظامی و خاقانی و سعدی و امیر خسرو و جامی و عرفی و فیضی و قدسی مشهدی و غنی کشمیری و ناصر علی سرهندی و نظیری نیشاپوری وغیرهم درین مطالعهٔ متقابل نقل گردیده است:

معنی دیدار آن آخر زمان (ص)
حکم او بر خویشتن کردن روان
در جهان زی چون رسول(ص) انس و جان
تا چو او باشی قبول انس و جان
باز خود را بین، همین دیدار اوست
سنّت او سرّی از اسرار اوست
(کتاب مورد بحث ص ۹۵)

۷- اقبال و پاکستان: این کتاب تحقیقی خدمات علامّهٔ اقبال را در زمینئه تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان بیان می کند. راجع به این موضوع کتب و مقالات مختلف نوشته شده ولی کمتر کسی مثل استاد فاضل مدت طولانیتر ۱۹۰۸م الی آخر ۱۹۳۸م خدمات اقبال را احاطه کرده و از سایر آثار وی، بویژه از کتب منظوم وی بترتیب اشاعت نخست هر یکی از آرمانهای سیاسی اقبال را استخراج نموده بتوضیح آنهمه پرداخته باشد. درباره نهضت پاکشتان سه اثر اقبال بسیار هوید است:

۱- در اواخر ۱۹۳۰م او ریاست اجلاسیه مسلم لیگ کل هند را بعهده گرفته، در خطابهٔ معروف خود راجع به لزوم تجزیهٔ هند و تشکیل دولت مسلمانان در استانهای مسلمان صحبت مفصل کرده و اقامه اولهٌ و براهین نموده بود. این اجلاسیه در شهر اله آباد تشکیل گردیده نمود.

۲- روز ۲۱ مارس سال ۱۹۳۲م او ریاست اجلاسیهٔ مسلم کنفرانس کل هند را در لاهور بعهده داشته و در خطابهٔ ریاست، مانند خطابهٔ ۱۹۳۰م از لزوم تقسیم هند دفاع کرد.

۳- ۱۸ نامه های اقبال بعنوان قائد اعظم محمد علی جناح بدست داریم. در این نامه ها از لزوم تشکیل پاکستان ذکر گردیده است.

البته کتاب استاد فاضل حاکی سیر تدریجی، نهضت پاکستان

است مثلاً چند اشعار فارسی را در زیر ملاحظه بفرمائید که در اینها به تشخّص جداگانه مسلمانان و لزوم یا امکانات تشکیل پاکستان اشاراتی دیده می شود:

خانه سوز محنت چل ساله شو
طوف خود کن شعلهٔ جواله شو
زندگی از طوف دیگر رستن است
خویش را بیت الحرم دانستن است
پر زن و از جذب خاک آزاد باش
همچو طائر ایمن از افتاد باش
تو اگر طائر نه ای ای هوشمند
بر سر غار آشیان خود مبند (۳۶)
از مقام خویش دور افتاده ای
کرگسی کم کن که شاهین زاده ای
مرغك اندر شاخسار بوستان
بر مراد خویش بندد آشیان
تو که داری فکرت گردون مسیر
خویش را از مرغکی کمتر مگیر
دیگر این نه آسمان تعمیر کن
بر مراد خود جهان تعمیر کن
احتساب خویش کن از خود مرو
یك دو دم از غیر خود بیگانه شو
تا کجا این خوف و وسواس و هراس
اندر این کشور مقام خود شناس
این چمن داردبسی شاخ بلند
بر نگون شاخ آشیان خود مبند

نغمه داری (۳۷) در گلو ای بی خبر
جنس خود بشناس و با زاغان مپر

۸- ذکر فاضل: این کتاب را تلمیذ استاد، مرحوم دکتر محمد یوسف فاروقی (۳۸) تألیف نموده ولی اطلاعات آن مدیون استاد فاضل است. این کتاب ذکر احوال و آثار استاد را داراست و تبصره ها و تقریظها که درباره آثار این استاد نامدار نوشته شده، همه درین اثر باسلیقه و حسن ترتیب گنجانده شده است.

خاتمه سخن:

استاد فاضل بعد از بازنشستگی از خدمت، در سال ۱۹۷۳م مشرف به حج و زیارت حرمین شریفین گردید. او دوپسر و دو دختردارد که همه تحصیلات عالی کسب نموده اند. درهشتاد و اند سالگی او هنوز مشغول مطالعه و تألیف و تصنیف است.

او آثار زیاد در صورت مسّوده ها دارد ولی بنا برطبع غیور خود او برای چاپ آنها دنبال اداره ها نمی گردد. درمیان مسوده های وی برخی بقرار زیر می باشند.

مطالعهٔ اقبال، سفر حجاز، شرح دیوان اردوی غالب، معرفی نامه فانی بدایونی (م ۱۹٤۲م)، مطالعه جامی، ترجمه تمثیل فارسی، حکیم نباتات، مقالات فاضل، شرح مهرنیمروز غالب و شرح باقیات فانی، بهر طور استاد فاضل مانند اقبال هنوز هم گویا دست بدعاست (کلیات فارسی اقبال ص٤۱۳) که:

تو اگر کرم نمائی، بمعاشران ببخشم
دو سه جام دلفروزی ز مئی شبانه دارم

***

مراجع و حواشی

۱- جاوید نامه، کلیات اقبال فارسی؛ لاهور ۱۹۷۳م و بعد ص ۷۷۱

۲- پس چه باید کرد، ایضاً ص ۸۳۵

۳- فارسی گویان پاکستان، تألیف دکتر سید سبط حسن رضوی، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - راولپندی ۱۹۷٤م ص ۳۹، ٤۹

٤- ذکر فاضل مرتبه شاد روان دکتر محمد یوسف فاروقی، کراچی، اداره تنویرات علم و ادب ۱۹۸۲م، ص ۱۷ ابتدائی

۵- نقوش جاویدان، کراچی، اداره تنویرات علم و ادب ۱۹۷۳م ص۱٦۸

٦- آئینه

۷- نردبان

۸- ذکر فاضل، ص ۷٤، ۷۵

۹- جاوید نامه، کلیات اقبال، فارسی، ص ۷۲۲

۱۰- پس چه باید کرد، کلیات فارسی اقبال، ص ۸۲۳

۱۱- ص ۲٦۸، با مقدمه استاد فاضل

۱۲- چاپ دوم، اداره تنویرات علم و ادب، ص ۱۷٦

۱۳- رجوع شود به: شماره ۵ در فوق

۱٤- بنگرید: گلشن معانی ص ۱۱

۱۵- مهرنیمروز مرتبّه استاد دکتر عبدالشکور احسن، دانشگاه پنجاب لاهور ۱۹٦۹م ص (متن)

۱٦- ایضاً

۱۷- ایضاً ص ۱۷٦ و ۳۳۹ بالترتیب

۱۸- رجوع شود به مسوده کتاب در موزه اقبال در لاهور (قسمت فلك زهره)

۱۹- برای این اقتباسات ملاحظهٔ شود بالترتیب مکاتیب اقبال بنام گرامی، اقبال اکادمی ۱۹٦۹م ص ۹۸ تا ۱۰۰، انوار اقبال، اقبال اکادمی ۱۹٦۸م ص ۱۵٦ نامه بنام تمکین کاظمی.

۲۰- نوادرات، اداره طلوع اسلام، مقاله پیام مشرق اقبال

۲۱- پیام مشرق، کلیات فارسی اقبال ص ۳۱۷

۲۲- "مجله ایست اند ویست" روم (اطالیه) بابت ژانویه ۱۹۱۹م

۲۳- پیام مشرق، کلیات فارسی اقبال ص ۱٤۰ تا ۱٤۲

۲٤- کلیات فارسی اقبال ص ۸۱

۲۵- بیان بیخودی ص ۱۳

۲٦- کتاب دوم درسیاست، اکادمی اقبال ۱۹۷۳م ص ۹۷

۲۷- ترجمهٔ اشعار اردو به فارسی از نگارنده است

۲۸- ماخوذ از شاعر اقدم هندی برتری هری

۲۹- ص ٤۳۲، طبع ۱۹٦۷،

۳۰- مرتبه صابر حسین کلوروی، مکتبه تعمیر انسانیت

۳۱ تا ۳٤- کلیات فارسی اقبال صفحات بالترتیب ۱۲۳، ۲۳۷، ۵۱۰، ۸۱۸

۳۵- صفحات ۱۹۲

۳٦ تا ۳۷- کلیات فارسی اقبال ص ٦۵، ٦٦، ۹۰۸، ۸۲۰

۳۸- آقای عبدالرحمن بزمی در شعری مرحوم دکتر فاروقی و این نگارنده را یکجا ذکر کرده اند:

ڈاکٹر یوسف ہوں یا کہ ڈاکٹر صاحب ریاض
صاحبان فضل و دانش ہیں تلامیذالرشید

ترجمه: دکتر محمد یوسف فاروقی باشند یا آقای دکتر محمد ریاض تلامیذ عبدالرشید فاضل صاحبان فضل و دانش می باشند.

* * * * *

حسین عارف نقوی
اسلام آباد

ترجمه های متون فارسی

به زبانهای پاکستانی

گفتار حاضر مشتمل است بر تکمله کتاب "ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی از دکتر پروفسور اختر راهی و مقاله به همین عنوان از آقای عارف نوشاهی (رك دانش:١٤ ص ٨٥ -١٣١) که در کتاب مقاله مزبور ذکر نشده است.

این کتابشناسی بترتیب الفبائی تنظیم شده است. عنوان متن فارسی

با علامت یك گل(*) و عنوان ترجمه بانمره ها نشانگزاری شده است:

*١- آفتاب ظهور مهدی:

مولانا سید علی حسن اختر (م ٢٢ ذی الحجه ١٤٠٩هـ) ١٤٤ ص، مفید بك ایجنسی کراچی (پاکستان)، سندهـ آفست پریس، ٢٥، ذی قعده ١٤٠٣هـ، کاتب: جعفر زیدی.

*- آیات القیومیه: سید امام علی شاه مکان شریفی

۲- ماه و انجم: دکتر محمد مسعود احمد

احوال و آثار سید امام علی شاه مکان شریفی، سید صادق علی شاه مکان شریفی و محمد مسعود شاه محدث دهلوی (جهان مسعود ص ۵۸)

*- ابوالفضل: ابوالفضل علامّی

۳- بامحاوره اردو ترجمه و شرح : مولانا عبدالعلیم

۵۲ ص، بها:۸. ۲ آنه، مطبع ارمغان دهلی، ۱۸۸٤م

٤- تشریحات بلگرامی برمکاتبات علامّی (دفتر سوم) : سید اولاد حسین شادان بلگرامی (٦٤ + ۱۹۱) ص، بها : ۱٫۵۰ روپیه

شیخ مبارك علی بك سیلر لاهور، مطبع کریمی لاهور (پاکستان)، ۱۹۳۰م

۵- اپنے وطن کےلئے : دکتر محمد علی زرنگار

ترجمه خود نوشت محمد رضا شاه پهلوی، ۳۰۵ص، سفارت خانه ایران کراچی (پاکستان)، ۱۹٦۳م

*- اثبات الرجعت : محمد باقر مجلسی(رح)

٦- لوح محفوظ (منظوم) : اثر

سه هزار بیت دارد، مخطوطه، ۱۰۹ص (قاموس : ۱)

*- داستان راستان : آیت الله مرتضی مطهری(رح)

۷- اجنبی شخص : آغا محمد ناصر

ترجمه تنهایك جز "داستان راستان" ۲۲ ص، بها : هشت روپیه، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کوئٹه (پاکستان)، مارچ ۱۹۸٦م

شفاف پرنٹنگ ایجنسی لاهور (پاکستان)، کاتب : محمد باقر

*- احادیث قدسیه : شیخ عباس قمی(رح)

۸- کلام ربانی: ابو محمد نقوی بن سید غلام عباس

۱۲۰ص، سید نذیر حسین نقوی، مرکنتائل پریس، لاهور (پاکستان)

*- احکام بانوان : م وحیدی

۹- آسان مسائل : بیگم ط - سیده

۱٤٥ص، دارالثقافته الاسلامیه، کراچی (پاکستان)، ۱٤۰۷هـ / ۱۹۸٦م

کاتب : سید جعفر صادق

*- احکام شیعیان

۱۰- احکام شیعیان (عقائد شیعه): مرزا حسن احقاقی کویتی

۱۰۰ ص، مدرسه جامعة الثقلین، خانیوال رود، ملتان (پاکستان)، جون ۱۹۸٤م

*- احکام الصلواة :-

۱۱- شریعت نامه : شاه مالك بیجا پوری (قاموس : ۱)

*- اخبارالاولیاء : عبدالله خویشکی عبدی

۱۲- ترجمه اخبار الاولیاء :-، نسخه خطی، (احوال و آثار ۷۸)

۱۳- ترجمه و تلخیص اخبار الاولیاء : دکتر مولوی محمد شفیع نسخته خطی (احوال و آثار ۷۸)

*- اخلاق جلالی : جلال الدین دوانی (م ۹۰۷هـ)

۱٤- ظهیرالاخلاق : مولانا سید ظهیر الحسن زیدی آف پیدی ضلع بجنور (هند) ۱۱۲ص، گلزار محمدی ستیم پریس، لاهور (پاکستان)

۱۵- شعله جواله : پاندیت کرپا رام منشی فاضل

حلّ بعض مقامات اخلاق جلالی، ۳۲ص، بها، سه آ نه

الهی بخش تاجر کتب لاهور، مطبع گنیش پرکاش لاهور (پاکستان)

۱٦- تاریخ میلکم و اخلاق جلالی کا اردو ترجمه مع فرهنگ:مولوی محمد فیروز الدین،

ترجمه تنها لمعه دوم و چهارم، ۱۷۵ص، بها : شش آنه

مطبع مفید عام لاهور (پاکستان)، ۱۸۸۷م

۱۷- نیّر اعظم : مولانا غلام حسین داد

۸٤ ص، مطبع عزیز دکن، حیدر آباد دکن (هند)، ۱۳۲۷ هـ/ ۱۹۰۳م

۱۸- معاون اخلاق : آقا بیدار بخت

سوالاً جواباً، ۸۸ص، بها : یك روپیه

تاج بکدپو لاهور، انشاء پرنتنگ پریس، لاهور (پاکستان)

*- اخلاق محسنی :ملا حسین بن علی واعظ کاشفی (م ۹۱۰هـ)

۱۹- جوهر اخلاق : نشتر شادمانی، بها : ٤ آ نه

۲۰- خلاصه اخلاق محسنی (تحفه جعفریه)

*- اخلاق ناصری : خواجه نصیرالدین طوسی (م ٦۷۲ هـ)

۲۱- تحفه جعفری یعنی خلاصه اخلاق ناصری :مولانا میرزا محمد

جعفر کشمیری رامپوری، ۱۰۹ص، بها : یك روپیه، شیخ جان محمد الله بخش، تاجران کتب علوم مشرقی لاهور (پاکستان)، رفاه عام ستیم پریس لاهور، اپریل ۱۹۳۱م

۲۲- بهاگ بهری : کنهیا لال، ۶۳ص، منشی گلاب سنگهه، لکهنؤ (هند)، ۱۸۹۲م

۲۳- مطلع الاخلاق، ترجمه انتخاب اخلاق ناصری : درگاه پرشاد نادر دهلوی، ۲۷ص، مطبع محمد سعادت علی خان، ۱۲۸۲ه/مارج ۱۸۶۶م

مولانا مظهرالحق قطعه تاریخ گفت:

جو یه مجموعهٔ اخلاق نادر
هوا مطبوع با صد فضل مولا
کہا ہاتف نے لکھ مظهر یه تاریخ
چهپا گلاستهٔ اخلاق زیبا
۱۲۸۲ه

۲٤- فرهنگ اخلاق ناصری : درگاه پرشاد نادر، ۱۶ ص، مطبع محمد سعادت علی خان، ۱۲۸۲ه، مرزا اشرف بیگ قطعهٔ تاریخ گفت:

بهر تاریخ کتاب اوستاد
منشی والا و هم دانش قرین
سر بزانو بردم و گفتم بغور
سال تاریخش «ز هی نثر متین»
۱۶۸۲ه

۲۵- خلاصه اخلاق ناصری : محمد اشرف خالد، ۹۸ ص، بها : یك روپیه ترجمه تنها مقاله اول، حاجی فرمان علی بك سیلر، لاهور، رشید

آرت پریس لاهور (پاکستان)

*- اذکار قلندری : پیر فرح بخش فرحت خادم دربار سید احمد توخته

۲۶- سوانح قلندر شاه قریشی هاشمی هنکاری (م ۱۲۷۹هـ/۱۷، اکتوبر ۱۸۶۲م) : غلام دستگیر نامی، ۵۲ ص،

مطبع حمیدیه، لاهور (پاکستان)، ۱۳۳۲هـ

مترجم تاریخ چنین گفت است:

جو پوچھے کوئی سال طبع نامی
تو کهدو خوب، اذ کار قلندر

*- الارشاد : سید عبداللطیف

۲۷- تنبیه العباد ترجمه الارشاد : غلام محی الدین قادری

مسائل فقه (قاموس ج ۱ : ۳۲۱)

*- ارض العتاق لاهل الوفاق : علامه سید ابوالقاسم حائری(رح)

۲۸- ارض العتاق لاهل الوفاق

جواب یك پرسشی که عراق در زمانه خلیفه دوم فتح شده بود بقهر و غلبه، خریدن ارض نینوا برای حضرت امام حسین علیه السلام چگونه جائز بود؟

۱۲ ص، نیو امپیریل پریس، لاهور (پاکستان)، ۱۳۱٤هـ/ ۱۸۹٦م

*- ارمغان حجاز : دکتر محمد اقبال لاهوری (م ۱۹۳۸م)

۲۹- ماورای مجاز : آغا بیدار بخت

۱۸٤ ص، بها : دو روپیه چهار آنه، تاج بکدپو، انشا پریس،

لاهور (پاکستان)

*- اسرار الاولیاء : شیخ فرید الدین گنج شکر

۳۰- اسرار الاولیاء : پروفسور عبدالسمیع ضیاء

۲۳۲ ص، بها : ۱۵ روپیه

*- اسرار خودی : دکتر محمد اقبال لاهوری (م ۱۹۳۸م)

۳۱- اردو ترجمه اسرارخودی،بها:۴/۵۰روپیه،جامعه ملیه، دهلی(هند)

*- مظهرالعجائب

۳۲- اسرار الغرائب ترجمه مظهرالعجائب : مولانا میر محمود علی لایق تذکره طرق خواندن ناد علی، ۴۸ ص، بها : چهار آنه، کتب خانهٔ حیدری، چهته بازارحیدر آباد دکن (هند)، حیدری پریس

*- ـــــ

۳۳- اسلام ـــــ دین فطرت : محمد فضل حق

مشتمل بر هفت باب، ۲۴۸ص، جامعه تعلیمات اسلامی، پاکستان، کراچی (پاکستان) ۱۴۰۰هـ) ۱۹۸۰م، کاتب، سید جعفر صادق.

دو قسمت دارد با عنوانهای زیر:

اسلام میں کام اور محنت، اسلام میں والده کا مقام، اسلام میں نیکوکاری، اسلام میں الکحلی مشروبات کی ممانعت، اسلام میں قمار بازی کی مخالفت، اسلام میں جهوٹ کے خلاف جهاد، اسلام میں اجتماعی روابط، اسلام میں آداب معاشرت، اسلام میں بهائی چاره اور غم خواری، اسلام میں دوستی کا آئین، اسلام میں پاکیزگی اور صفائی، ۳۰۴ ص جامعه تعلیمات اسلامی، کراچی، ۱۴۰۱هـ/۱۹۸۱م، کاتب : سید جعفر صادق

*– ــــــــ

۳۵-اسلام کیا هے! به ضمیمه "قرآن یورپی مفکرین کی نظر میں" ترجمه مقاله دکتر با هنر، خانئه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۴۲ص.

*– اسوله عشره : مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی

۳۶- ترجمه اسوله عشره:محمد مهدی واصف (۱۲۱۷هـ - ۱۲۹۰هـ)

جواب پرستش های پادشاه بخارا در باره امور اسلامی، ۳۴۰ص، نسخه خطی (تذکره مخطوطات، ج ۵)

*– ــــــــ

۳۷- اشغال و اذکار و مراقبات طریقه شریفه مشائخ مجددیه، ترجمه مع متن، ۴۰ ص، آرمی پریس کراچی (پاکستان)

*– الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه : مولانا محمد حسن جان سرهندی

۳۸- الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه : مولانا حافظ محمد عبدالستار قادری چشتی، ۲۰۰ ص (مرآة التصانیف : ۲۵۱)

۳۹- ترجمه الاصحل الاربعه فی تردید الوهابیه : مولانا عبداحکیم خان شاه جهانپوری، (مراة التصانیف : ۲۵۱)

*– اصول حدیث : شیخ عبدالحق محدث دهلوی

۴۰- اصول حدیث : شیخ الهی بخش بهاری (قاموس ج ۱)

*– ــــــ : آیت الله سید روح الله خمینی(رح) (م ۱۴۰۹هـ)

۴۱- اقوال رهبر : شیخ اسد علی شجاعتی ۲۴۸ ص، بها : ۱۵

روپیه

ترجمه انتخاب بیانات و پیغامات آیت الله(رح) چهار فصل.

اول: اسلام ــــــ امام کی نظر میں

دوم: اسلام کے سیاسی اور حکومتی مسائل

سوم: اسلام کے سیاسی اور حکومتی مسائل

چهارم: امام اور اسلامی جمهوریه

امامیه پبلی کیشنز، لاهور (پاکستان)، مارچ ۱۹۸۲م، شرکت پرنٹنگ پریس لاهور (پاکستان)

*- ــــــ

٤٢- انتخاب مثنویات و غزلیات امیر خسرو دهلوی : مولانا سید حسن عباس رضوی فطرت، ترجمه مع متن، ۱۹۷۵م، هند

*- انتظار : آیت الله مکارم شیرازی

٤٣- فلسفه انتظار : سید احمد علی عابدی

۱۰٤ ص، بها : هشت روپیه، نور اسلام امامباره فیض آباد (یو-پی)، ۱۹۸۳م، امیرالمؤمنین پریس، قم (ایران)، کاتب : حسن اختر لکهنوی

*- انتقام خونین : سید محمد علی افجه ای

٤٤- انتقام خونین یا خروج مختار : مولانا سید علی حسن اختر امروهی (م ۱٤۰۹هـ) ۷۱ص، بها : ٥ روپیه، رضوی بك ایجنسی کراچی، جولائی ۱۹۸۰م، مترجم تاریخ چاپ گفته است بقرار زیر:

گر هے تاریخ ترجمه درکار ــــ لکهدو اختر "سعید هے مختار"

*- الانوار الخمسه : مولانا سید ابوالقاسم حائری (م ۱۳۲٤هـ)

٤٥- الاذکار الخمسه (ذریعه)

*- انیس الارواح : خواجه معین الدین چشتی

٤٦- روح الارواح : مولانا محمد عبدالصمد کلیم

٢٨ ص، ١٣٠٨هـ مطبع رضوی (دهلی) (مرآة التصانیف : ١١٦)

*- اوراد : شیخ یعقوب چرخي

٤٧- اوراد : ــــــ، نسخه خطی، ترجمه مع متن ١٠٠ ص، ١٨٣٥م (قاموس ج ١ : ١٠٦٥)

*- اوراد امیریه : سید علی همدانی(رح) (م ٧٨٦هـ)

٤٨- اوراد امیریه : غلام حسن بلتستانی

١٨٠ ص، بها : ٦/٥٠ روپیه، مشتمل است برسه باب

١- اوراد کے فضائل : اسمن پانچ فصلیں ہیں

٢- اوراد و وظائف اور ذکر کی ضرورت :اسمیں پانچ فصلیں ہیں

٣- اوراد کے لئے وقت کی تقسیم : اسمیں چار فصلیں اور چند ورد ہیں، ندوه اسلامیه نور بخشیه لاهور (پاکستان)، ١٩٦٨م

*- اوصاف الاشراف : شیخ نصیرالدین طوسی(رح)

٤٩- تشریف الاوصاف : حکیم ذاکر حسین

شش باب دارد، ٧٩ص، ١٣٣٨هـ/١٩٢٠م، مطبع اثناعشری، دهلی (هند)

*- اویس قرنی(رح) : محمد محمدی

٥٠- حضرت اویس قرنی(رح) : دکتر نظیر حسنین زیدي

٤٠ ص، بها:چهار روپیه، مکتبه مسعود، ناظم آباد، کراچی (پاکستان) ١٩٨٤م

*- ______ : مصطفے زمانی

۵۱- اونتنی : محمد فضل حق

۶۴ص، جامعه تعلیمات اسلامی،۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، قادر پرنٹرز کراچی (پاکستان)، کاتب : جعفر صادق

"لبه"

*- باغ ارم : مصطفے زمانی

۵۲- باغ ارم : محمد فضل حق

تذکره حضرت هود علیه السلام، ۷۶ص، ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، قادر پرنٹرز کراچی (پاکستان)، کاتب : سید جعفر صادق

*- بعد هندی : حافظی

۵۳- کنوز الآخرة : مرزا محمد عباس حسین هوش، (عقائد شیعه - منظوم) ۶۰ ص، مطبع نو لکشور، لکهنو (هند) جمادی الاول ۱۳۲۱ھ/اگست ۱۹۰۳م

آغاز: حمد سے ابتدا کلام کی هے

برکت سب خدا کے نام کی هے

ہیں جو احمد نبی اور هے خدا

ان سے وہ، ان سے یه نهیں ہیں جدا

۵۴- بعد حمد بلتستانی (منظوم) : مولانا اخون محمد سلطان مرحوم

۶۴ص، بها : هشت آنه، مکتبه امامیه سکردو، همدرد پریس راولپنڈی، کاتب : ملك محمد اسحاق

۵۵- بعد هندی (منظوم) : فاضل خان

۲۸ ص، نومبر ۱۸۸٤م، مطبع نولکشور

آغاز:اول که زبان سے نام خدا
اسکی نعمت کا کر تو شکر ادا
پھر تو تعریف کر پیمبر کی
مدح کر اسکے بعد حیدر کی

انجام: حافظی نے کہے تھے دیں کے اصول
سعی اسکی خدا کرے مقبول
شرح هندی کیا هے فاضل خاں
دیوے اسکو خدا بهشت مکاں

*- بناء الاسلام :مفتی میر محمد عباس (م ۱۳۰٦هـ)

مفتی میر محمد عباس بن سید علی اکبر جزائری از اخلاف سید نعمت اللّٰه جزائری بودند- در لکهنو ربیع الاول ۱۲۲٤هـ/۱۸، مارچ ۱۸۰۹م ولادت یافتند و ۲۵، رجب المرجب ۱۳۰٦هـ/مارچ ۱۸۸۹م واصل بحق شدند. قریباً ۱۵۰ کتاب نو شتند. بعضي اسمای کتاب این است

۱- روائح القرآن-عربی ۲- تفسیر سورة الرحمن - عربی ۳- تفسیر سوره ق ٤- انوار یوسفیه- فارسی ۵- حاشیه شرح لمعه-عربی ٦- الشریعة الغرا عربی دو جلد ۷- منابرالاسلام - عربی دو جلد ۸- لسان الصباح عربی ۹- رطب العرب دیوان عربی ۱۰- الشعلة الجوأله عربی ۱۱- اجناس الجناس مثنوی عربی و فارسی ۱۲- بیت الحزن فارسی ۱۳- آب زلال عربی و فارسی ١٤- مثنوی نان و حلوا-فارسی ۱۵- ریاحین الانشاء-خطوط فارسی ۱٦- مثنوی بنیاد اعتقاد-اردو ۱۷- نصرالمومنین-فارسی، ردّیهود ۱۸- ید بیضا-فارسی ۱۹- ظل ممدود-عربی مکاتیب علماء عرب وعجم

٥٦- بناء الاسلام : مفتی میر محمد عباس (مسائل روزه فقط) (ذریعه : ۳)

*- بوستان : شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

٥٧- ترجمئه بوستان : شمس بریلوی (اردو : ۲۲۵)

٥٨- ترجمئه بوستان : حاجی مرزا مغل (گل کرسٹ : ۱۷۷)

٥٩- بوستان سعدی : مولانا محمد میرزا بیگ خان بیدل دهلوی، ترجمه باب چهارم تا دهم، مطبع یوسفی دهلی (هند)، ۱۸۸۱م، ۱۹۵ص، بها : ۱۲،

٦٠- حکایات بوستان ٩٤ص، بها : شش آنه هشت پائی، فیروز سنز لاهور، ١٩٤٨ء، فیروز پرنتنگ پریس، لاهور

*- صادق الاحوال:-

٦١- بوستان خیال، جلد اول موسوم به مهدی نامه : مرزا محمد عسکری عرف چهوٹے آغا لکهنوی، ۱۸۸۰م (آصفیه)

*- معزالدین نامه

٦٢- بوستان خیال، جلد دوم موسوم به روحته ابصار مرزا محمد عسکری عرف چهوٹے آغا لکهنی، ۱۸۸۹م (آصفیه)

*- جمشید نامه

٦٣- بوستان خیال جلد سوم موسوم به ضیاءالابصار : مرزا محمد عسکری عرف چهوٹے آغا لکهنوی، ۱۸۹۹م (آصفیه)

*- خورشید نامه

٦٤- بوستان خیال، جلد چهارم موسوم به شمس النهار، ۱۸۹۲م (آصفیه)

۶۵- بوستان خیال، جلد پنجم : منشی پیارے مرزا ۱۹۰۹م (آصفیه)

*- خورشید نامه

۶۶- بوستان خیال، جلد ششم موسوم به خزانته الاسرار : نواب میرزا محسن علی خان عرف آغا حجّو خان (آصفیه)

۶۷- بوستان خیال، جلد هفتم موسوم به نورالانوار : نواب میرزا محسن علی خان عرف آغا حجّو خان، ۱۹۰۷م (آصفیه)

۶۸- بوستان خیال جلد هشتم موسوم به مشرق الآثار منشی پیارے میرزا لکهنوی، ۱۹۰۷م (آصفیه)

۶۹- بوستان خیال، جلد نهم موسوم به تفریح الاحرار، منشی پیارے میرزا و میرزا علی خان لکهنوی، ۱۸۹۲، (آصفیه)

*-

مولانا میرزا محمد علی بن حجةالاسلام محمد حسین مرعشی شهر ستانی

۷۰- البیان المبرهن فی نفی عرس قاسم بن الحسن(ع) : مولانا سید حسین گریان ۵۲ص، جواب یك پرسش درباره عروسی حضرت قاسم بن الحسن(ع)، ترجمه مع متن، ۱۹۰۶ء، تصویر عالم پریس، لکهنو

مرزا کاظم حسین محشر تاریخ طبع گفت:

از بیان مبرهن و روشن
حق چو مهر مبین هویدا شد
ادعای عروسی قاسم
بی سر و پا بچشم بینا شد

خواندن وهم شنیدنش باطل
ثابت از قول اهل فتوی شد
علمای عراق از سر صدق
آنچه دادند حکم امضا شد
سال طبعش رقم زده محشر
عقد قاسم دروغ پیدا شد
(۱۹۰۶ء)

(پ)

*- ....

۷۱- پانچ مقاله حصه چهارم : علامه نصیرالدین هونزائی (۵۹) ترجمه و تشریح یك غزل شیخ فرید الدین عطار خانئه حکمت، کراچی، ۱۳۹۷هـ/۱۹۷۷ء

*- پرواز روح : حجة الاسلام سید حسن ابطحی

۷۲- پرواز روح : انوار بلگرامی، ۲۲۸ص، بها : ۳۰ روپیه درباره مشاهدات روحانی ولی العصر ترسٹ، رتّه متّه، جهنگ، ۱٤۰۹هـ/۱۹۸۸ء

*- پندیات جوانمردی

مولانا مستنصر بالله علیه السلام

۷۳- پیر پندیات جوانمردی : علامه نصیرالدین نصیر هونزائی ۱۳۵ ص، دارالحکمت الاسماعیلیه هونزه، گلگت، بها : پنج روپیه ۱۳۹۰هـ/۱۹۷۰ء مشرق پریس، کراچی

*- مصطفی زمانی

۷٤- پهلا قتل : محمد فضل حق، ٦٤ص، تذکره حضرت آدم،

حوا، هابیل، قابیل و ابلیس ۱٤۰۱ھ/۱۹۸۱ء کراچی

*–

۷۵– پیام انقلاب : مولانا سید سراج الکاظم حسنی ٦۰ ص، مشتمل برسه مقاله

۱– ایك کیمونسٹ سے تباه کن مناظره

۲– ازدواج در اسلام ۳– جهاد و انقلاب، تنظیم فدائیان اکبر، کراچی

*– پیغمبر و یاوران : علامه محمد علی عالمی دامغانی

۷٦– یاوران محمد(ص) : میرزا مصطفی علی همدانی، سابق مدیر اخبار سفینه، لاهور، شاگرد علامه سید اولاد حسین شادان بلگرامی ۲۵۰ ص، تذکره ۱۹٤ اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم، نسخه خطّی، نستعلیق، کاتب : مترجم، در ملکیت ملك فیض بخش، گلبرگ، لاهور

آغاز : کفار قریش کے مقابلے میں سپر رسول، داعی اسلام کے محافظ و حامی، مربّی پیغمبر اور محسن اسلام شجره نسب اس یگانئہ روزگار ہستی کا یہ ہے.....

"ت"

*– تاریخ ادبیات ایران : دکتر شفق، رضا زاده

۷۷– تاریخ ادبیات ایران : سید مبارز الدین رفعت ٦۰۵ص، بہا : ۳۵/روپیه، تبصره درباره ادبیات قبل از اسلام تا دوره قاجاری در ایران، ندوة المصنفین، دهلی، ذی الحجه، ۱٤۰۲ھ/ستمبر ۱۹۸۲ء، کوفیو لیتهو آرٹ، پریس، دهلی

*– تاریخ انبیاء : حکیم شیخ احمد دیو بندی (م ۱۳۱۵م)

۷۸- تاریخ انبیاء در اقوال اصفیاء جلد اول : حکیم شیخ احمد دیو بندی ۷۳۵ ص، یکم صفرالمظفر ۱۳۱۵ھ/۱۸۹۷ء مطبع مظهر العجائب لکھنو. کسی تاریخ طبع گفت:

مرحبا نسخۂ مفید جہاں
جسمیں ہے حال انبیاء اکثر
آئینے سے بھی صاف ہے تاریخ
کیوں مکدّر نہووے اسکندر
طبع کا سال یوں لکھا میں نے
کہ ہے تاریخ انبیاء بہتر
(۱۸۹۷ء)

آغاز: بسمه و خطبه اما بعد بنده مسکین خاکپای مومنین با صدیقین الشیخ احمد بن مولانا مولوی محمدوجیهه الدین العثمانی الدیوبندی عرض کرتا ہے کہ تاریخ الانبیاء ۱۳۰۶ھ میں حقیر پرتقصیر نے فارسی عبارت میں لکھی تھی.....

*- تاریخ فرشتۂ، گلشن ابراهیمی، محمد قاسم هندو شاه

۷۹- سلطان التاریخ : مولانا حیدر علی سهسوانی

ترجمه فقط مقاله سوم، ۲۲۵ص، بها : یک روپیه، ۱۳۰۰ھ/۱۸۸۳ء مهرنیمروز پریس، بجنور

*- تاریخ نادر شاه

۸۰- تاریخ نادر شاه : سید محمد علی داعی الاسلام حیدر آبادی، (ذریعه : ۲٦)

*- مکتوبات امام ربانی : شیخ احمد سر هندی (م ۱۰۳٤ھ)

۸۱- تجلیات ربانی:مولانا نسیم احمد فریدی امروهی (م ۱٤۰۹ھ/ ۱۹۸۹ء) ۳۵۲ص، بها : ۱۳/۵۰روپیه ترجمه فقط ۳۱۳

مکتوبات، تعارف از مولانا محمد منظور نعمانی کتب خانه الفرقان لکھنو
*- تحفة الاحرار : عبدالرحمان جامی

۸۲- ترجمئه تحفة الاحرار، بها : ۱۲، ترجمه مع متن (تحفئه جعفری)

*- تحفة الصلوٰاة : مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی (م۹۱۰ھ)

۸۳- ریاض الحسنات، ترجمه تحفة الصلوٰاة : احمد الدین صبر مراد آبادی ۱۳۰ ص، مطبع صدیقی بریلی، مترجم قطعه تاریخ گفت:

گل مجموع این ریاض حسن
چون شگفته به تحفة الصلوات
بر فلك شد بلند صلی علی
بر زمین فرش کرده شد برکات
شور در بزم حور عین افتاد
جسته رضوان به تحفئه جنات
عرشیان را هزار عید دمید
فرشیانرا رسید آبحیات
پی مضمون عالی تاریخ
ساختم فکر خویش را مرقات
بهر تاریخ خاطرم آورد
ار مغانی ز گشن حسنات
بے سر و عد مصرعه ای بر گفت
بشه مرسلان بسی صلوات

آغاز: بسمله و خطبه بعد اسکے یه گمنام خیر خواه انام برمنده شرمنده جوش خجالت معاصی سے سرفگنده احمد الدین صبر مراد آبادی

گزارش کرتا هے که بعد تألیف نسخه کیمیای سعادت ایقان الملقب به ملخص القرآن فی امتحان اهل الایمان ......"

*- حدیقئه سلطانیه : سید العلماء مولانا سید حسین (م ۱۲۷۳ه)

۸٤- تحفة العارفین : ۱۵٦ ص، بها : ۵، ترجمه خلاصه مباحث توحید، عدل و نبوت فقط ۱۳۰۹ه، مطبع یوسفی، دهلی

آغاز: بسمه و خطبه اما بعد بنده شرمنده خاکسار بے سواد امید وار معفرت ربّ العباد سید امداد حسن بن سید علی حسن نے چاها که حسب ایمائے

*- حدیقئه سلطانی : سید حسین کشمیری

۸۵- تحفة العارفین : سید حسن بن سید علی کشمیری، ۱۲۸۸ه، کشمیر

*- تحفئه عباسی، آقا محمد طاهر شیرازی قمی (م ۱۰۹۸ه/۱٦۸۷م)

۸٦- هدیئه محمدی، ترجمه تحفئه عباسی، حکیم سید محمد علی فیض آبادی، ۱۳٦ ص (ناقص الآخر)

عقائد شیعه، مطبع اکسیر اعظم، بنارس

آغاز: بسمه و خطبه اما بعد امیدوار رحمت لم یزلی حکیم سید حسن عسکری خدمات عالیات میں حضرات مومنین کے مدعا طراز هے که یه رساله نادره عجاله باهره جو اصول دین میں ایک قابل قدر اور ممتاز رساله هے

*- تحفئه عجم

۸۷- ترجمه تحفئه عجم، ۱۹٦۲م، هند

*- تحفة النصائح : شیخ محمد یوسف شاہ راجو

۸۸- تحفة النصائح : ۸٤ ص، نسخه خطی (تذکره مخطوطات ٥: ۲٥۱)

*- تحقیق اراضی هند، شیخ جلال الدین تهانیسری

۸۹- ترجمه، تحقیق اراضی هند :مولانا سعید اشرف ندوی (اردو کتابوں کی ڈائرکٹری : ۲٦۹)

*- تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی : مولانا محمد فضل حق خیر آبادی (م ۱۲۷۸هـ)

۹۰- تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی : مولانا محمد عبدالحکیم شرف قادری، مولانا محمد اسماعیل دهلوي (م ۱۲٤٦هـ) در کتاب "تقویت الایمان" انکار شفاعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم کرده بودند. این کتاب مشتمل است ٤۳۷ ص، ترجمه مع متن، شاه عبدالحق محدث دهلوی اکیڈمی، بندیال (سرگودها)، ۱۳۹۹هـ/۱۹۷۹ء، کاتب : شاه محمد چشتی نظامی

*- تکمیل الایمان : شیخ عبدالحق محدّث دهلوی

۹۱- خلاصئه تکمیل الایمان : غلام محمد مهدی واصف (قاموس ج ۱ :۲۰۷)

*- تذکرة الاولیاء : شیخ فریدالدین عطار

۹۲- تذکرة الاصفیاء فی ترجمة تذکرة الاولیاء : شاه عبدالله مشتاق قادری (آصفیه)

۹۳- انوار الاولیاء : رئیس احمد جعفری ۱٤٦ص، خلاصه تذکرة الاولیاء، شیخ غلامعلی و پسران لاهور، ۱۹٥۸ء، علمی پرنتنگ پریس لاهور

*- تذکرة العارفین شرح نهج البلاغه : ملا فتح الله کاشانی

۹۴- تذکرة العارفین : مولانا سید صفدر حسین رضوی ۳۲ص، فقط ترجمه لمعه اول، کراچی

*- تزک تیموری امیر تیمور گورگانی (م ۸۰۷هـ)

۹۵- ترجمهٔ تزک تیموری : ابوالهاشم ندوی (اردو کتابوں کی ڈائرکٹری : ۳۶۳)

*- تزک بابری: ظهیرالدین محمد بابر (م۹۳۷هـ)

۹۶- بابر نامة : محمد قاسم صدیقی

٦٤ص، ترقی اردو بیورو نئی دهلی، ۱۹۸۳م، سپز پرنٹرز، دهلی

*- تشئید المطاعن

مولانا سید محمد قلی خان (م ۱۲٦۰هـ)

۹۷- النار الحاطمة لقاصد احراق بیت فاطمه(ع) : سید مقرب علی بن سید شیرعلی نقوی (م ۱۳٤۵هـ)

رد تحفه اثناعشریه عبدالعزیز دهلوی، مولانا سید محمد قلی خان در رد این کتاب کتابی نوشته بودند بنام "تشئیندالمطاعن" در ده جلد. ترجمه است فقط یك باب "طعن قصد احراق بیت اہلبیت علیهم السلام"

آغاز: بسمله و خطبه اما بعد خدمت برادران ایمانی امیں عاصی سراپا معاصی مقرب علی ابن المرحوم السید شیر علی نقوی الحسینی ملتمس هے که بعد اتمام جلد اول نفحات الر یاحین فی احوال سیدنا خاتم البنین....

۲۰٤ ص، ۱۷ ذی قعده ۱۲۸۱هـ، مطبع مجمع البحرین، لدهیانه

*- تعالیم آسمانی : سید محمد مصحفی

۹۸- اسلام مین قرضه حسنه

ترجمه فقط یك باب ٤۰ ص، بها : سه روپیه، مدرسته محصومین ،کراچی

*- تقلید المقلدین

۹۹- تقلید المقلدین : علامه سید علی الحائری(رح) (م ۱۳٦۰هـ)

ترجمه فتاوی مجتهدین، ۸۸ص، مطبع جعفری، لاهور

*- تکمیل القرآن : مرزا محمد کامل (م ۱۲۳٥هـ)

۱۰۰- رساله تکمیل القرآن :مولانا سید محمد حسنین دهلوی، شاه عبدالعزیز محدث دهلوی (م ۱۲۳۹هـ) در تحفته اثناعشریه نوشته بود که شیعه بر قرآن ایمان نمی دارند هم عصر دهلوی مولانا مرزا محمد کامل در این کتاب جواب این الزام نوشته

٥، رجب ۱۲۹٦هـ/۲٤، جون ۱۸۷۹م چاپی

*- عملیه

آیت الله سید مصطفی کاشانی

۱۰۱- رساله تقلید : مولانا سید شریف حسین سبزواری(رح) ۹۲ص، بها : ٤ آنه

جمادی الاول ۱۳۳۲هـ، رفاه عام ستیم پریس، لاهور

*- تنقید التقلید

۱۰۲- تنقیدالتقلید : شیخ محمد کاظم ۱۸۰ص، رساله ایست درباره، رد تقلید مجتهدین، رجب ۱۳۳٤هـ، مطبع کاظمی، کانپور

*- سراج الاسلام ترجمه الفقه الاحوط

۱۰۳- تنویر السراج : مولانا شیخ روشن علی هندی ۲۷٦ ص،

الفقه الاحوط (عربی)، تصنیف سید محمد نور بخش (م ۸۶۹هـ) بانی سلسلئه نور بخشیه ترجمه فقط کتاب الصلاة با حواشی مولانا سید عباس کرسی (م ۱۹۸۶م هـ) مولانا محمد مهدی لنگرودی مقدمه نوشت و باهمراه یك مضمون از مولانا سید محمد باقر موسوی کشمیری بڈگامی پسر مولانا سید محمد یوسف موسوی مترجم "لمعه" بزبان فارسی، بعنوان "کشمیر کی شیعه تاریخ پر ایك ورق" در قم چاپ شده است

*- توضیح الاحکام : سید محمد شیرازی

۱۰۴- ترجمه: مولانا شیخ محمد اسحاق نجفی ۶۴ص، بها : دو روپیه، انترنیشنل پریس، کراچی

*- توضیح المسائل : آیت الله سید محمد شیرازی

۱۰۵- احکام اسلام : مولانا محمد علی فاضل، ۶۰۳ص، بها : ۲۵/روپے، مکتبة المفیدالحسین منزل، ڈیره غازیخان

*- توضیح المسائل : آیت الله سید محسن الحکیم (رح)

۱۰۶- احکام طهارت : مولانا سید محمد عادل (رح) (م ۱۳۹۵هـ)، ۱۸ ص، بها : ۲۵ پیسه

ترجمه فقط باب طهارت، اداره ناصرالاسلام کراچی ۱۹۶۷م

*- توضیح المسائل : آیت الله سید ابولقاسم الخوئی

۱۰۷- توضیح المسائل : مولانا سید کرامت علی نجفی ۴۴۰ ص، یونائتید (تریدز امین) پور بازار، فیصل آباد، پاکستان آرت پریس

*- توضیح المسائل : آیت الله سید عبدالله شیرازی (م ۱۹۸۴م)

۱۰۸- توضیح المسائل : مولانا عبدالواحد ایم اے ۳۳۳ص، بها : شش روپیه مکتبه اصغریه دارالعلوم المحمدیه، سرگودها

*- توضیح المسائل : شیخ حسینؒ علی منتظری

۱۰۹- توضیح المسائل : طلاب غیر ایرانی، ۷۵۷ ص، ۱۴۰۶ھ، چانچانئه ارشاد اسلامی، کاتب : جعفر صادق

*- توقیعات کسری : سید محمد جلال الدین زواری

۱۱۰- احکام نوشیروان : سید آقا حسن عرف میرن صاحب رضوی ۱۱۸ ص، ۵، دسمبر ۱۹۶۶م، مطبع جنگ بهادر بلرام پندت دیاشنکر فکار تاریخ طبع گفت.

هوا جو ترجمه توقیع کسروی کا فکار
بحسن کوشش نامی شاعر یکتا
کهو یه مصرعه تاریخ از سر انصاف
عروس عدل کو ملبوس خوب پهنایا

آغاز: بسمله حمد و ثنا اس خداوند زمین و زمان کو زیبا هے جسے حکومت بنی آدم کے لئے دنیا کو خلق کیا اور انسان کو فرمانروا اور سردار فرما کے اختیار عدل و احسان دیا

"ج"

*- جاماسپ نامه : حکیم جاماسپ خلیفه حکیم زرتشت

۱۱۱- جاماسپ نامه : محمد الواحدی، درباره نجوم، ۳۴ص، ۱۳۳۰ھ/۱۹۱۲م، نظام المشائخ دهلی، دلی پرنٹنگ ورکس، دهلی

*- جامع عباسی : شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰ھ)

۱۱۲- جامع عباسی : مولانا سید سبط حسن (م ۱۳۷۲ھ) ۱۴۰ص، فقه شیعی، رائل پریس، جونپور

*- ــــــــ استاد سبحانی

۱۱۳- : جبری صلح اور ظالم جماعت، ۳۴ص، تذکره مظالم عراقی ها، ۱۹۸٦م، بها : ۵۰ ریال

*- الجغرافی جدید : عبدالغفار نجم الدوله تهرانی

۱۱٤- جغرافیئه ایران : الله بخش، ۷۲ ص، ۱۹۰۹م، خادم التعلیم، استیم پریس، لاهور (قاموس : ۲)

۱۱۵- جامع عباسی، ترجمه : مولانا خواجه عابد حسین انصاری (م۱۳۳۰هـ) ۳۲۳ ص، ۱۳۰۵هـ، مطبع یوسفی، دهلی، مولانا شیخ غلام حسین قطعه تاریخ گفت

هیں مترجم کتاب هذا کے
خواجه عابد حسین نیك و رئیس
فقه داں، متقی، فصیح و بلیغ
عالم با عمل خلیق و انیس
دیکھئیے کیا بیان واضح هے
ترجمه کسقدر هے صاف و نفیس
سر بد قطع کر کے هاتف نے
بولا یه ترجمه هے چست و سلیس
۱۳۰۵هـ

*- جلاءالعیون : محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱هـ)

۱۱٦- جلاء العیون : مولانا محمد باقر(رح) (الذریعه)

۱۱۷- ترجمه جلاءالعیون (منظوم)، مرزا محمد حسن مذنب، نسخئه خطی، (مقدمه تذکره خوش معرکه زیبا)

*- جمهوری اسلامی : آقای حسین نوری

۱۱۸- اسلامی جمهوریت : مولانا سید صغیر حسین رضوی،

مشتمل است بر عناوین، عقلی نقطئہ نظر سے معاشرے کے لئے حکومت کا وجوب، ایران و اسلام، اسلامی حکومت میں رہبری کے شرائط، اقسام حکومت ١٤٤ص، ١٩٧٩م، امامیہ مشن لاہور، کاتب : صفدر حسین شیخ

*- جواهر التفسیر (٣ جلد) : علامہ مجدالدین خاصہ شیرازی

١١٩- ترجمہ : (قاموس ج ا: ٢١)

*- جواهر الحقائق

١٢٠- جامی المظاهر (منظوم) : محمد عبدالله قادری، ٧ ص، ١٦٥١هـ

نمونہ: بندہ بندہ خدا ہے
ہے ایک کبھی جدا ہے

(قاموس ج ١ : ١٠٣٦)

*- جهاد اکبر : آیت الله سید روح الله الخمینی(رح) (م ١٤٠٩هـ)

١٢١- جهاد اکبر : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی، ١٢٨ص، بها : پانچ روپیہ

مکتبہ معراج ادب ٢٠/٩١٩ سادات کالونی، فیڈرل بی ایریا، کراچی، ٨، مئی ١٩٧٩م، انجمن پریس

"چ"

*- چرا شیعہ شدم

١٢٢- عقائدالشیعہ : مولانا موسی بیگ نجفی ٣٢ص، ترجمہ فقط مقدمئہ کتاب، جامع المنتظر، لاہور

*- چرا و چگونہ مسلمان شدند

آیت الله سید محمد شیرازی

۱۲۳- اور صلیب ٹوٹ گئی : مولانا آغا بین سرحدی، ۸۰ص، رد عیسائیت، (بہا) : ۹ روپیه، درس آل محمد فیصل آباد

*- ...

۱۲٤- چریاں اور ہاتھی : سید غضنفر حسین بخاری ۲۰ص، دارالثقافته الاسلامیه، کراچی

*- چهار زندان انسان : دکتر علی شریعتی

۱۲۵- چهار زندان انسان : سردار نقوی، ۷۹ص، بها : ده روپیه، اداره احیای تراث اسلامی، اگست ۱۹۸۷ء کاتب : اے الیس خورشید

*- چهل حدیث : آیت الله سید علی الاصفهانی(رح) (م۱٤۰۹ھ/ ۱۹۸۹م)،چهل حدیث: مولانا سهد صفدر حسین نجفی (م ۱٤۱۰ھ) ۲۰۷ص، بها : ۱۲ روپیه، مشتمل برهشت فصل : توحید، نبوت، امامت، شرعی واجبات، شرعی محرمات، معاشرتی امور و حقوق، اخلاق، معاد امامیه پبلی کیشنز لاهور، فروری ۱۹۸۳م، الامان پریس

"ح"

*- حج : دکتر علی شریعتی

۱۲۷- حج: سید انوار احمد بلگرامی ۸۷ص، مکتبه لوح و قلم، ۱٤۰۳ھ/۱۹۸۳م، جدید پریس لاهور

*- حدیث الثقلین : آقای شیخ مصطفی ملکی

۱۲۸- حدیث الثقلین : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی، ۸۲ص، بها : چار روپیه، مقاله عربی حجة الاسلام قوام الدین دشنوی قمی که در دارالتقریب بین المذاهب قاهره خوانده بود ترجمه فارسی از آقائی ملکی مکتبه معراج ادب کراچی، ربیع الاول ۱٤۰۱ھ/فروری ۱۹۸۱م

*- حدیقه هندی : مولانا غلام حسن

۱۲۹- روفته الصالحین (منظوم) : سید مصطفی ۱۳۲ص، مجموعه فتاوی سید العلماء مولانا سید حسین بن غفرانمآب(رح) که مولانا غلام حسن مرتب کرده اند، مطبع البحرین لدهیانه، رمضان المبارك ۱۲۸٦ھ

آغاز: پهلے تو کر خدا کی حمد و ثنا
جسنے ہم سبکو کیا پیدا
اور فضیلت دی اپنی رحمت سے
نوع انسان کو ساری خلقت سے

*- ________

۱۳۰- حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
سید احمد علی عابدی
٧٦ ص، موسسه درراه حق قم ایران، ۱٤٠٦ھ/۱۹۸٤م چانچانه سلمان فارسی کاتب : موسی کلیم فیض آبادی

*- ________

۱۳۱- حضرت اما رضا علیه السلام : سید احمد علی عابدی، ٧۲ص بها : هفت روپیه، اداره نوراسلام فیض آباد (یوپی)، ۱٤٠۲ھ/۱۹۸۲م، سلمان فارسی پریس قم

*- ________

اداره در راه حق قم ایران

۱۳۲- حضرت امام تقی علیه السلام : سید احمد علی، ٥٦ص،

بها : هفت روپیه، نوراسلام امامباڑه فیض آباد (یو پی)، ۱٤۰۲هـ/۱۹۸۲ء، سلمان فارسی پریس قم کاتب : حسن اختر

*- حق نما : دارا شکوه

۱۳۳- راه هدی ترجمه حق نما : سید احمد علی شاه بتالوی

۳۲ ص، انقلاب پریس لاهور (مرآة التصانیف : ۱۱۵)

*- حق الیقین :محمد باقر مجلسی(رح) (م ۱۱۱۱هـ)

۱۳٤- حق الیقین : مولانا مظفر علی اسیر (م ۱۲۹۹هـ.۱۸۸۱م)، (مطلع انوار : ۹۸)

*- گلستان سعدی : شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

۱۳۵- حکایات گلستان سعدی ۱۵۱ ص، ترجمه فقط ۱۰۷ حکایت، فیروز سنز لاهور

*- حکومت اسلامی : آیت اله سید روح الله الخمینی(رح)

۱۳٦- حکومت اسلامی حصه اول و دوم، ۸۷ص، بها : ۱۲ روپیه، مکتب رضا کراچی

*- حمله حیدری : مرزا محمد رفیع باذل (م ۱۱۲۳هـ)

۱۳۷- غزوات حیدری ترجمه حمله حیدری : سید محسن علی اسیر ابن سید میر علی ۷٤۸ ص، ۱۳۳۲هـ/جولائی ۱۹۱٤م، مطبع نولکشور لکهنو.

۱۳۸-مجاربه صفدری ترجمه حمله حیدری بها : یك روپیه شش آنه

۱۳۹-ترجمه حمله حیدری: سید ابرار حسین (م۱۳۰۰هـ) مطلع انوار

۱٤۰- ترجمه حمله حیدری جلد اول

سید ذوالفقارعلی خان صفا (م۱۲۶۰ھ) شاگرد میر تقی میر تلامذہ میر : ۵۴

۱۴۱- ترجمہ حملہ حیدری جلد دوم

محمد مرزا بن تجلی علی شاہ، ۲۱۴ ص، نسخہ خطی

آغاز: عہد آسمان علوم و ذکا
سخن سنج اعلی جناب صفا
زبان اسکی جان بخش جان سخن
سخن پہلوان، پہلوان سخن
کیا ریختہ حملہ حیدری
تولرد سے سرقہ سے سارے بری

(تذکرہ اردو مخطوطات)

۱۴۲- غلبہ حیدری تر حملہ حیدری، ذریعہ : ۱۲

۱۴۳- حربہ حیدری، غزوہ حیدری : حیدر مرزا

۸۵ ص، ۱۳۰۴ھ، مطبع اثنا عشری لکھنو

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد راقم السطور حیدر مرزا نے ترجمہ حملہ حیدری ملا محمد رفیع باذل سے یکہ تاز عرصہ مدحت ثنائی فارس میدان صف آرائی۔

۱۴۴- ہیبت حیدری، ترجمہ حملہ حیدری (منظوم) : واجد علی شاہ بادشاہ اختر، ۲۹۷ ص، مطبع سلطانی کلکتہ، رمضان المبارک ۱۲۹۲ھ/۱۸۷۵م در بارہ سبب ترجمہ می گوید:

کہی نظم جب میں نے اے نکتہ سنج
تو ہجرت سے تھے بارہ سو شصت و پنج
بتائید استاد روح الامین
نمودم بدل فکر ہجری سنین

در آمد در سال از موج فکر

خسی جوهر سیف باوج فکر

۱۳۰۲هـ

دگر دم زدم با مسیحی سنین

ز سلطان باذل فضائل مبین

۱۸۷۵م

آغاز کتاب: شروع سخن صاف هے حمد رب

در لعل تن صاف هے حمد رب

خداوند دنیا و دین و زمین

ضیاء بند دنیا و دین و زمین

آغاز ترجمه: نگارنده داستان کهن

خوش انداز و خوش خلق شیرین دهن

*- حیات امام خمینی : رجب علی مرزوعی

۱۴۵- حیات امام خمینی : سید عطا محمد عابدی، ۱۰۲ ص، بها : ۱۵ روپیه، اداره احیاء میراث اسلامی، محرم ۱۴۰۸هـ/ ستمبر ۱۹۸۸ء

*- حیات رسول(ص) (۵) : ع ب شیرازی

۱۴۶- حیات رسول(ص) (۵) : سید غضنفر حسین بخاری

۲۰ص، جون ۱۹۸۵م، خانۀ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کراچی، کاتب : سید تهذیب حسین نقوی امروهی

*- حیات القلوب : محمد باقر مجلسی(رح) (م ۱۱۱۱هـ)

۱۴۷- ریاض القلوب، ترجمۀ حیات القلوب : محمد واجد علی شاه بادشاه اختر

۲۲۳ ص، شوال ۱۳۰۲ھ، مطبع سلطانی، کلکته، مترجم درباره سبب ترجمه می گوید:

بنام خداوند هر انس و جان
بیان میں کرونگا نئی داستان
باحسان ختم الرسل مصطفا(ص)
زمانے میں رہ جائیگا تذکرہ
رکھا نام اسکا ریاض القلوب
نہو جس سے اختر کا طالع قلوب
جو بارہ سو پر ہیں اٹھانوے
سن هجری ای خوش سیر جان لے
اسی سن میں کی ابتدا نثر کی
خدا مشعل دل میں دے روشنی
ہوں شاہ اودھ نام واجد علی
مگر ملك تعبیر ہے خواب کی
خدایا ہو انجام اسکا بخیر
کروں هفت کشور کی میں خوب سیر

۱٤۸- تنبیه الغافلین:-

۲۳ص، ترجمه فقط یك روایت حیات القلوب در بارهٔ گفتگوی حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه بامرده، ۱۵، جمادی الاول ۱۳۰۳ھ/ ۲۰، فروری ۱۸۸۶م، مطبع اثنا عشری، لکهنو.

"خ"

*- خاور نامه، جلد اول: ملّا حُسام الدین قهستانی

۱٤۹- خاور نامه جلد اول : سعید احمد ناطق لکهنوی، تذکره حضرت علی(ع) ابوالمحجن، سعد بن ابی وقاص، مالك أشتر ۱۷٦ص، دسمبر ۱۹۰۰م، مطبع نولکشور لکهنو.

*- خروج ابا مسلم

۱۵۰- محاربۂ حق/جنگ نامۂ ابا مسلم

مرزا رحم علی ششدر عرف مرزا بنّے، ۱۵۸ص، ۱۵، اکتوبر ۱۸۸۷م، مطبع اثنا عشری، لکهنئو

آغاز: بسمله و خطبه جمله سادات عظام و مؤمنین عالی مقام غلامان حیدر کرار کو واضح هو که ذکر خروج عبدالرحمن ابا مسلم بن خواجه اسد بن خواجه جنید بن خواجه علی مرکب سوار قوم قریش بزبان فارسی شاهان ماضیه میں تحریر هوا تها.

*- خلاصة النجوم : میر قمرالدین

۱۵۱- رساله گرهن : ۱۵ ص، نسخه خطّی،

آغاز: خلاصته النجوم فارسی کتاب میں میر قمرالدین نجومی کے قول سوں سورج گهران کا بیان لکها هے که سال میں ایك بار سورج گهران پکڑتا هے، تذکره مخطوطات ۵ : ۲۵۹

*- خواب، بیداری، ملا فتح علی شیرازی

۱۵۲- خواب بیداری : بها : ۸ آنه، نظامی پریس، لکهنئو

*- رباعیات عمر خیام : عمر خیّام نیشاپوری

۱۵۳- خیمے کے آس پاس : میرا جی

ترجمه فقط ۳۲ رباعی بزبان اردو و انگلیسی، مکتبۀ ادب جدید لاهور، انفائن پرنتنگ پریس، لاهور.

*- داستان امیر حمزه : شاه ناصرالدین محمد

۱۵۴- داستان امیر حمزه، حصه اول : سید نظر زیدی

فقط هفت داستان، ۱۲۰ص، بها : سه روپیه، شیخ غلام علی و پسران لاهور، علمی پرنتنگ پریس، لاهور

۱۵۵- گلستان باختر ترجمه داستان امیر حمزه : شیخ تصدق حسین،

۶۷۵ ص، ۱۹۰۹م، مطبع نو لکشور، لکهنئو

آغاز: وه خالق لائق حمد و ثنا هے
که جسنے سب جهاں پیدا کیا هے
وهی هے خالق هر اوج و پستی
عدم اُسکا اُسی کی هے یه هستی
محمد(ص) بادشاه دو سرا هے
محمد(ص) شافع روز جزا هے
محمد(ص) عرش اعظم کا هے تارا
گنهگاروں کی بخشش کا سهارا
زباں سے وصف حیدر گر بیاں هو
زمین شعر رشك آسماں هو
وه حیدر(ع) جو وصی خاص احمد(ص)
وه حیدر(ع) جو هے داماد محمد(ص)

۱۵۶- داستان امیر حمزه، حصه چهارم : سید نظر زیدی، ۱۰۸ ص، بها : سه روپیه، شیخ غلام علی و پسران لاهور، علمی پرنتنگ پریس لاهور

۱۵۷- امیر حمزه : نواب مرزا امان علی خان غالب لکهنوی، نولکشور لکهنؤ.

*- داستان راستان : آیت الله مرتضی مطهری(رح)

۱۵۸- اجنبی شخص : آغا محمد ناصر

ترجمه فقط یك جزو، ۲۲ص، بها : هشت روپیه، مارچ ۱۹۸۶م، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کوئٹه، شفاف پرنتنگ ایجنسی، لاهور کاتب:محمد باقر

۱۵۹- دانش رومی و سعدی:دکتر غلام جیلانی برق (اردو کتابوں کی ڈائرکٹری : ۴۲۰)

*- دانش نامه جهان

غیاث الدین علی

۱۶۰- دانش نامهٔ جهان، بها : ۱۳ آنه، مطبع لوهارو

*- دربار ملی : شیخ محمد اکرام و وحید قریشی

۱۶۱- ترجمه دربار ملی : سید اصغر علی شاه، تذکره علمای اہلسنت و جماعت لاهور ۳۸۴

*- درثمین : مرزا غلام احمد قادیانی (م ۱۹۰۸م)

۱۶۲- درثمین فارسی مترجم : دکتر میر محمد اسماعیل (م۱۹۴۷م)، ۳۸۴ ص، بها : ۴۵۰ روپیه، ۱۹۶۷م، محمد احمد اکیدمی، رام گلی، لاهور، نقوش پریس لاهور.

*- در الفرید فی عزاء السبط الشهید(ع) : مرزا محمد علی بن

حجة الاسلام شیخ محمد حسین، شهر ستانی

۱۶۳- ترجمه درالفرید فی عزاء السبط الشهید(ع) : سید عاشق حسین وصل، در جواز عزا داری سید الشهداء علیه السلام ۳۴ص، ۱۳۳۲ھ مطبع تصویر عالم، لکھنو

مترجم تاریخ طبع گفت:

بطبع آمده فی الحال و بهر تاریخش
به بست و پنج دقیقه چو فکر کرد حقیر
دلم تپید و فغان زد بگو بگو ای وصل
رساله هدیۂ آداب ماتم شبیر
۱۳۳۲ھ

آغاز: بسمه و خطبه بعد اسکے کهتا هے بنده جانی فانی محمد علی بن محمد حسن الحسینی المرعنی الشهیر بشهرستانی که ایك شخص برادر ایمانی نے مجھ سے خواهش کی که ایك رساله لکهوں جو عزا داری سید الشهداء....

*- در نجف : علامه سید محمد علی هبة الدین شهرستانی(رح)

۱۶۳- در نجف : مولانا سید نظیر حسین زیدی جونپوری، ۱۳۳۰ھ/۱۹۱۲ء (ذریعه : ۸)

*- دستور علی علیه السلام ـــــ برای متحد کردن مسلمانان دنیا، دکتر صادق تقوی تهرانی

۱۶۵- دستور علی علیه السلام : مولانا صدر الدین الرفاعی المجددی رد شیعه، ۶۴ص، بها : روپیه، تعمیری کتب خانه، راولپنڈی

*- الدعاة الحسینیه : آیت الله محمد علی نخجوانی

۱۶۶- اکیس اعتراضات، اردو ترجمه الدعاة الحسینیه پاسخ بیست و یك اعتراض که مخالفین عزای حضرت امام حسین علیه السلام می کنند، ۱۱۲ ص، محفوظ بك ایجنسی، کراچی، سندھ آفسٹ پریس، کراچی

*- دلیل العصاة : الذخائر فی احکام الکبائر

۱۶۷- مولانا سید علی حسین زنگی پوری، (ذریعه : ۱۵)

*- دو گوهر گران بها : اقای حاج قوام الدین دشنوی قمی

۱۶۸- حدیث الثقلین : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی ۸۳ ص، مکتبئه معراج ادب کراچی، ۱۴۰۱هـ/۱۹۸۱م، انجمن پریس

*- ___________

آیت الله سید محمد شیرازی

۱۶۹- دینی تبلیغ کے مراکز .... مسجد و امام بارگاه : سید نجم الحسن تقوی ۵۶ص، وفاق علمای شیعه پاکستان لاهور، نیازی پرنتنگ پریس

*- دیوان باهو : سلطان باهو

۱۷۰- نقش باهو : مسعود قریشی، ۱۳۵ ص، بها : ۸۰ روپیه
ترجمه مع متن، لوك ورثه اشاعت گهر اسلام آباد، کاتب :اعجاز احمد

آغاز: یقین دانم درین عالم که لا موجود الا هو - وگر موجود فی الکونین لامقصود الا هو

ترجمه: یقیناً کوئی دنیا میں نہیں موجود الا هو - نہیں کونین میں موجود یا مقصود الا هو

*- دیوان حافظ : حافظ شیرازی

۱۷۱- جام جم : سید اصغر علی شاه جعفری،

(تذکرہ علمای اہلسنت و جماعت، لاہور ۳۸۳)

۱۷۲- ترجمه دیوان حافظ : مولانا ابوالحسنات سید قادری،

(شریف التواریخ، جلد ۳ : ۲۸۱، تذکرہ علمای اہلسنت ۱۳۸)

۱۸۳- ترجمه دیوان حافظ (پنجابی) : ماسٹر غلام حیدر،

شرح چوہدری محمد افضل (اردو)

فقط ٥٦ غزل ۱۲۷ ص، کتب خانه پیسه اخبار لاہور، اشرف پریس لاہور

۱۷٤- انتخاب از تفسیرحافظ : رشید الدین انصاری ۱۳٦ ص، بها : ۱۲ روپیه، ترجمه منظوم

بعض غزلیات، ادبی مرکز، حیدر آباد، دکن، ۱۹۷۹م، کاتب: محمد ولی الدین، نمونه: ای دل از سیل فنا بنیاد هستی بر کند - چون ترا نوح است کشتی ابان ز طوفان غم مخور.

ترجمه: اگر سیل فنا ای دل تری ہستی مٹا ڈالے.

محمد تیرے کشتی بان ہیں طوفاں سے مت گھبرا

*- دیوان حضرت غوث الاعظم

شیخ عبدالقادر جیلانی (م ٥٦١ ھ)

۱۷۵- دیوان حضرت غوث الاعظم مع منظوم اردو ترجمه : الحاج عبدالقادر قادری فدائی

۱۵۰ص، بها : ۱۵ روپیه، ترجمه مع متن، ۱۹۷۹م، نیا بازار عیدگاه رود دهنباد (بهار)

آغاز: بی حجابانه در آ از در کاشانهٔ ما

که کسی نیست بجز درد تو در خانهٔ ما

ترجمه: بے حجاب آپ چلے آئیے کاشانہ میں

آپ کے غم سوا کون ھے غم خانہ میں

*- دیوان خواجه معین الدین چشتی : خواجه معین الدین چشتی

۱۷۶- ترجمه : محمد شاه الدین ابن مولانا محمد قطب الدین قریشی ۵۶ص، بها : ۱۲ آنه

ترجمه بزبان پنجابی: الله والے کی قومی دکان لاهور، حسن سٹیم پریس لاهور

*- دیوان فرخی : ابولحسن علی فرخی

۱۷۷- ترجمه انتخاب فرخی : مولوی احمد حسن سواتی الچهار باغی

ترجمه فقط ۷۲ قصیده، ۹، مارچ ۱۹۳۸م، مطبع چرخی دالان دهلی

"ذ"

*- ذخیرة العباد : آیت الله میرزا محمد کاظم خراساني

۱۷۸- خزینة الرشاد : مولانا سید شریف حسین بریلوی

۳٤۸ص، حمیدیه سٹیم پریس، لاهور

*- ذخیرة العابد لیوم المعاد : آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

۱۷۹- لآلی النقاد، اردو ترجمه ذخیرة العباد : مولانا سید شاکر حسین نوگانوی، ۲۲٤ ص، مطبع یوسفی، دهلی

آغاز: بسمله و خطبه اما بعد بنده گهنگار امیدوار رحمت غفار ارذل عبا درب المشرقین سید شاکر حسین بن سید غلام حسنین...

۱۸۰- تحفة المؤمنین : مولانا بهبود علی مرزا

ترجمه فقط احکام الجنائز، حیدر آباد، دکن

*- راه علی(ع) : آیت الله السید رضا صدر مدظله

۱۸۱- حضرت علی علیه السلام کا راسته : مولانا محمد حسین اکبر فاضل قم. مشتمل است برعناوین ذیل:

حضرت علی علیه السلام کی تجارت، حضرت علی علیه السلام کی عدالت، جوانمردی،و حضرت علی علیه السلام کی حکومت، عبادت، روش اور طریق کار، شهادت، ۱۰٤ص، سید محمد حسین رضوی، مدرسه باقرالعلوم مکهنا والی گجرات (پاکستان)

*- رباعیات خیام : عمر خیام

۱۸۲- احوال و رباعیات خیام - متن و شرح : مولانا سید مرتضی حسین فاضل(رح) (م ۱۹۸۷م) ۳۷۳ص، شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاهور پاکستان، علمی پرنٹنگ پریس لاهور، ۱۹٦۵م، کاتب : منشی رحمت الله وزیر آبادی

*- رساله عبدالواسع : عبدالواسع

۱۸۳- کنزالمنافع، اردو خلاصه رساله عبدالواسع :مولانا میرزا محمد جعفر کشمیری، بها : ۲٤ آنه، شیخ جان محمد الله بخش تاجران کتب علوم مشرقی انارکلی لاهور (پاکستان)

*- رسالهٔ نور : مولانا سید ابوالقاسم حائری (م ۱۳۲٤هـ)

۱۸٤- ترجمه رسالهٔ نور : علامه سید علامه الحائری ابن مصنف رد عیسائیت، متن فارسی و ترجمه بر حاشیه، ۱۲ص، مطبع اسلامیه لاهور (پاکستان)

*- سیاحت غرب - سر نوشت ارواح بعد از مرگ : سید حسن نجفی قوانی

۱۸۵- روحوں کا سفر - موت کے بعد :محمد المهر مرزا

۱۳۶- ص، بها : ده روپیه

مکتبه معراج ادب کراچی، انجمن پریس، کراچی، ذی قعده

۱٤۰۷هـ/جولائی ۱۹۸۷م

*- روضة السیر :-

۱۸۶- روضة السیر : ناصر

بحکم واجد علی شاه اختر در ۱۲۷۰ هـ ترجمه شده است

مهدی علی زکی مراد آبادی تاریخ گفت

گفتم شعری بهفت گانه تاریخ

هر هفت سخن به فکر سالم آمد

اعداد حروف هر یك از مصراعش

صوری زیکی حجت قائم آمد

بس معجمه و مهمله هر دو بهم

با وفق و خلاف ازان ملازم آمد

وی شعر گرفته بامید کرمے

ناچیز ذکی پیش مکارم آمد

هدشش و دو صدی و سی دگر چهل با وے

ناصر بوقوف او مترجم آمد

(دیوان مهدی علی زکی مراد آبادی)

*- روضة القیلومیه : کمال الدین محمد احسان

۱۸۷- حدیقة محمودیة : مولانا ولی الله صدیقی

مطبع بلبیر ریاست فرید کوت (هند)، ۱۹۱۸ھ
(احوال و آثار : ۲۲۱)

۱۸۸- ترجمه روضة القیومیه : ـــــــ

لاهور، ۱۳۳۵ ھ (احوال و آثار : ۲۲۱)

*- ره آورد سفر : حافظ محمد ظهورالحق ظهور

۱۸۹- ایران میں دس دن : حافظ محمد ظهورالحق ظهور

۶۳ ص، بها : ۱۲ روپیه، مکتبه انوار الاسلام، اسلام آباد، ایس ٹی پریس، راولپنڈی، کاتب : صفدر علی

*- ریاض الشهادة : ـــــــ

۱۹۰- مختار نامه : سید کرار حسن حسینی نقوی، ۵۲ص، ۱۲۸۳ھ، مطبع مجمع البحرین، لدهیانه

آغاز:بسمه و خطبه اما بعد شیخ فاضل محدّث سید جعفر بن محمد که جمله مشائخ کبار محدثین و اعاظم فقهای متقدمین میں سے ہیں بیچ رساله حال مختار نامه کے فرماتے ہیں...

*- ریگستان نجف : مولانا سید محمد رضوی المعروف به آقای پرهیزگار (م ۱۳۵۲ھ)

۱۹۱- هدایا ی نجف : مولانا سید مرتضی حسنین فاضل(رح)

ترجمه انتخاب مع متن، ۱۰۴ص، بها : دو روپیه

امامیه پبلی کیشنز لاهور،اپریل ۱۹۸۵م، اظهار سنز پرنٹرز کاتب:ملك علی محمد

آغاز: حمد و شکرآن خداوند جلیل، کی تواند کرد این عبد ذلیل و حقیر ، بزرگ و برتر خدا کی نه حمد کا حق ادا کر سکتا ہے نه پوری طرح

شکر ادا کرنے کی طاقت رکھتا ہے...

*- معیار الاشعار : محقق طوسی

۱۹۲- زر کامل عیار ترجمه معیار الاشعار :: مولانا مظفر علی اسیر

۳۱ص، جمادی الثانیه ۱۲۸۹ھ اگست ۱۹۷۲م، مطبع نولکشور لکھنئو سید افضل علی خان افضل تاریخ طبع گفت:

عجب یه شرح ہے معیار کی صحیح صحیح

ورق په منتخب روزگار خوب چھپی

خرد نے طبع کی تاریخ یوں کھی افضل

مطالب زر کامل عیار خوب چھپی

(۱۲۸۹ھ)

آغاز: بسمله وخطبه کہتا ہے فقیر حقیر سید مظفر علی اسیر که درنیولا اکثر دوستان الولا اور آشنایان با صدق و صفا فقیر خانے میں جمع ہوئے

*- زندگی جاوید : مرتضی مطهری شهید(رح)

۱۹۳- زندگی جاوید : حافظ سید ریاض حسین نجفی، ۴۰ص، بها:چار روپیه، وفاق علمای شیعه، لاهور (پاکستان)

* * * * *

دکتر گوهر نوشاهی
اسلام آباد

البیرونی

شرح حال بیرونی در تذکره ها و تواریخ قدیم از جمله در جلد ششم "معجم الادبأ و اخبار الحکماء" شهرزوری، "طبقات الاطباء" ابن ابی اصیبعه، تتمه "صوان الحکمة" و "مختصر الدول" آمده است. اما شرح حال آنقدر نامنظم، مجمل و مبهم هست که هیچیك از جنبه های زندگی بیرونی را روشن نمی کند. البته در مقدمۀ "آثار الباقیه": پروفیسور سخاؤ بوسیلۀ تمام مآخذی که درباره احوال بیرونی بدست رسیده است، خلاصه ای از شرح زندگي او را بنظر خواننده می رساند. خلاصه این احوال را محمد بن عبدالوهاب قزوینی در حواشی، "چهار مقاله" درج کرده که ما نیز در اینجا قبل از همه آن را ذکر می کنیم. او می نویسد:

"آنچه مستشرق ادوارد سخاؤ در مقدمۀ "آثار الباقیه" آورده بهترین شرح حالي است که تاکنون درباره ابوریحان بیرونی نوشته شده است. او تمام مآخذ و مصادری را که جزئیات زندگی ابوریحان را نیز معلوم می کند مطالعه کرده است. زیرا در مشرق زمین شرح صحیحی از احوال این فیلسوف و ریاضی دان بزرگ ایرانی وجود ندارد." بهمین جهت، درج

خلاصهٔ نوشتهٔ پروفیسور سخاؤ در اینجا مناسب بنظر می رسد:

بیرونی در سوم ذیحجه سال ۳۶۲هـ در خوارزم تولد یافت و در دوم رجب سال ۴۴۰هـ در غزنه در سن ۷۷ سالگی در گذشت. بیرونی به بیرون خوارزم منسوب است چون ساکن حومهٔ شهر خوارزم یا اطراف ایالت خوارزم بود، بهر حال در خود شهر خوارزم سکونت نداشت بهمین جهت او را "بیرونی" نامیدند. در "کتاب الانساب" سمعانی که تقریباً یکصد سال بعد از وفات بیرونی نوشته شده، چنین آمده است:.

"نسبت بیرونی به بیرون شهر خوارزم مربوط می شود. چون مردمی که در خود شهر خوارزم ساکن نباشند بلکه در بیرون شهر سکونت داشته باشند "بیرونی" خوانده می شوند و در زبان خوارزمیان این مردم را "ایزك" می نامند. منجم ابو ریحان بیرونی بهمین نسبت معروف است".

ظاهراً ابوریحان دورهٔ اول زندگی خود را در خوارزم و در سأیه حمایت مأمونیان که به خوارزمشاهیه معروف هستند، بسر برد. خاندان مأمونیان در ابتدا باج گزار شاهان سامانی بود. بعد از این در فاصله بین پایان حکومت سامانیان و استقلال حکومت غزنویان، یعنی بین سالهای ۳۸۴ و ۳۹۰ هجری این خاندان بطور مستقل فرمانروائی کرد، اما فقط چند سال بعد از این استقلال، در سال ۴۰۷ هجری، سلطان محمود غزنوی خوارزم را فتح کرده به قلمرو وسیع سلطنت خود افزود.

ابو ریحان چند سال هم در جرجان در دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که در دو دوره مختلف یعنی سال ۳۶۶ تا ۳۷۱ و ۳۸۸ تا ۴۰۴ هجری در جرجان و الحاقات آن حکومت کرد، بسر برد و در حدود سال ۳۹۰ هجری بنام او کتاب "آثار الباقیه" را تألیف نمود. بعد از آن در بین سالهای ۴۰۰ تا ۴۰۷ هجری ابوریحان دوباره به وطن اصلي خود خوارزم باز گشت و در دربار (ابوالعباس) مأمون بن مأمون خوارزمشاه اقامت

گزید. و خود به چشم خویش شاهد شورش خوارزمیان، قتل خوارزمشاه و لشکرکشی سلطان محمود به بهانهٔ خونخواهی خوارزمشاه و تمام وقائع فتح خوارزم بود و در همهٔ آن وقایع، خود حضور داشت. در فهرست کتابهای ابوریحان کتابی است بنام "تاریخ خوارزم" و ابوریحان در آن کتاب برحسب عادت، همهٔ اخبار و آثار و قصص و حکایات وطن خود بخصوص همهٔ وقایع تاریخی زمان خود را که قسمت اعظم آنها را بچشم خویش دیده بود، درج نموده است. این کتاب ظاهراً مفقود شده اما چند فصل از آن را ابو الفضل بیهقی در پایان "تاریخ مسعودی" آورده است.

بهر حال، هنگامی که سلطان محمود از خوارزم به غزنه بازگشت، در بهار سال ٤٠٨هـ ابوریحان و بهمراه او همهٔ فضلای دربار خوارزمشاهی را با خود به غزنه برد. بعد از استقرار غزنه، ابوریحان چندین بار به وطن خود خوارزم سفر کرد. محمود غزنوی به هندوستان حمله ها کرد و اکثر همراهان او در آنجا اقامت گزیدند و با علماء و حکمای هندوستان تماس پیدا کرده زبان سانسکریت را آموختند و با مطالعهٔ تاریخ و هیئت و ریاضی و جغرافی و علوم طبیعی، معلومات خود را وسعت بخشیدند. در همین سفرها ابوریحان مطالب کتاب معروف خود "کتاب الهند" را درباره علوم و مذاهب و اخلاق هندوان جمع آوری نمود. این کتاب در سال ١٨٨٧ع به اهتمام پروفیسور سخاؤ و به خرج دولت هند در لندن بچاپ رسید.

تألیفات ابوریحان به دو زبان فارسی و عربی است. اما از مطالعهٔ کتابهای او معلوم می شود که وی به زبان سانسکریت و مقداری هم عبرانی و سریانی آشنائی داشته است. البته از زبان یونانی هیچگونه اطلاعی نداشت و آنچه از قول بطلیموس و جالینوس وغیره در کتابهای خود نقل کرده، از ترجمهٔ عربی یا سریانی کتب یونانی اقتباس کرده است.

ابو ریحان اطلاعات خود را علاوه بر آن کتابهای خوب که در حال حاضر نا معلوم هست، بیشتر از زبان مردم بدست آورده است، و همیشه با

پیشوایان مذاهب و علما و حکمای ملل در تماس بوده، و با سعی و کوشش فراوان آن اطلاعات را بدست آورده است. مخصوصاً قسمت اعظم اطلاعات نادر و کمیابی که درباره تاریخ و تقویم زردتشتیان ایران و اهل خوارزم و صغد و سمرقند جمع آوری کرده غالباً از بیانات شفاهی گرفته شده است و از کتابها نقل نشده، و اگر ابو ریحان آنقدر به حفظ آثار قدما علاقمند نبود ازآن مطالب حتی نام و نشانی هم باقی نمی ماند.

در زمان ابوریحان، اغلب هموطنان او اهورا مزدا را می پرستیدند و در اکثر شهرها و شهرستان ها، آتشکده ها برپا بود و تأثیر علمای مذهب زرتشت کاملاً از بین نرفته بود. بهمین علت است که برای جمع آوری اطلاعات مربوط به اخبار و آثار و تقلید و تعالیم زرتشتیان مآخذ خوبی برای ابوریحان وجود داشت.

از مطالعهٔ سطحی تألیفات ابو ریحان نیز عقیده و مشرب او مشخص و معلوم می شود. ابوریحان جویای حقیقت بود و هیچ چیز را در دنیا بر حقیقت ترجیح نمی داد. برای هیچ غرض دیگر حقیقت را پنهان نمی کرد و برای از بین بردن توهمات و خرافات از هیچ کوششی دریغ نمی نمود. او مسلمان بود و به مذهب تشیع "تمایل داشت. اما متعصب، متشدد و خشك نبود. از اعراب که اعتبار و عظمت ساسانیان را از بین بردند، بشدت متنفر بود، و نسبت به هر چیز که به ملت ایران مربوط می شد بی اختیار علاقه نشان می داد. ظاهراً در اوایل آن دوره دین اسلام آنقدر قدرت نیافته بود که مردم آشکارا ادیان دیگری اختیار نکنند، و یا کسی از خوبی و بدی اسلام سخن نگوید. دقیقی شاعر دوره سامانیان که از زمان ابوریحان خیلی دور نیست در کمال آزادی این نوع شعر می سراید:

دقیقی چار خصلت برگزیده است
به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و نالۀ چنگ

مئی گلرنگ و کیش زرتهشتی".

ولی چندی بعد یعنی در زمان سلطان محمود غزنوی اینگونه اشعار بدون شك زندگی شاعر را به مخاطره می افکند.

شرح حال بیرونی که به وسیلۀ پروفیسور سخاؤ نوشته شده، اگرچه بسیار مفصل و مرتب است و در تذکره های موجود ما این نظم و ترتیب یافت نمی شود، باوجود این در آن تذکره ها مطالب زیاد دیگری هم مذکور است که پروفسور سخاؤ به آن توجه نکرده. بهمین علت در اینجا ما آنها را نیز ذکر می کنیم تا هیچ نکته ای از زندگی بیرونی از نظر پنهان نمانده باشد.

وطن: دربارۀ موطن بیرونی اختلاف نظر هست. در "طبقات الاطباء" آمده که "بیرون" شهری از سند است و نام "بیرونی" به این شهر نسبت داده شده. در "اخبار الحکماء" شهرزوری هم همین نظر آمده است و همینقدر بر آن افزوده شده که:" بیرون که مولد و وطن اوست شهر خوبی است که در آن عجائب و غرایب زیاد پیدا می شود و این سخن عجیب نیست زیرا که مروارید همیشه در صدف یافت می شود." اما در حقیقت این نظر بکلی غلط است و علت این اشتباه آنست که در سند شهری بنام "نیرون" وجود دارد که در آن محل و موقع نیرون مشخص شده است و شهری بنام "بیرون" در سند نیست. شاید مردم به غلط همین نیرون را بیرون خوانده ابوریحان را به آن نسبت داده اند. آشنائی بیرونی با زبان سانسکریت و "کتاب الهند" او هم باعث ایجاد این اشتباه شده است. زیرا وی به این زبان کهنۀ هندی و مذهب و تمدن و علوم هند آنقدر علاقه داشت که فقط یك هندی می توانست این چنین باشد. بهر حال، نه "بیرون" شهری در سند است و نه بیرونی در آنجا تولد یافته. مولد اصلی او دهکده ای است در خوارزم. در این باره پروفسور سخاؤ به "کتاب الانساب" سمعانی مراجع داده است و در معجم الادبای یاقوت هم همین نظر تائید شده است.

ولادت و وفات: تذکره نویسان ما سال تولد بیرونی را ننوشته اند. البته یاقوت حموی سال وفات او را چنین ذکر کرده که:" وی در حدود سال ۴۰۳هـ در غزنه پس از یك زندگی طولانی وفات یافت "به نظر اینجانب این کاملاً غلط است و از خود " معجم الادباء" یاقوت هم این اشتباه آشکار می شود، چون او نوشته است که وقتی سلطان محمود در سال ۴۲۲هـ وفات یافت ابوریحان در غزنه می زیست. از این قول کاملاً ثابت می شود که ابو ریحان تا سال ۴۲۲هـ وفات نیافته بود، شاید این اشتباه از نویسنده (یا کاتب) باشد که بجای سال ۴۳۰، ۴۰۳ نوشته است. دربارهٔ سال ولادت بیرونی غلط یا درست، تذکره نویسانِ ما چیزی ننوشته اند. البته یکی از دوستان بیرونی از او فهرست تصنیفاتش را خواسته است و در جواب بیرونی نوشته است:

"شما نام آن دسته از کتب مرا دریافت کرده اید که تا سال ۴۲۷ نوشته شده است. در این زمان سن من به ماه قمری ۶۵ سال و به ماه شمسی ۶۳ سال است."

از این نوشته از یك طرف سقم سخن یاقوت دربارهٔ سال وفات بیرونی ثابت می شود و از طرف دیگر معلوم می شود که بیرونی در سال ۳۶۲هـ بدنیا آمد. البته از روی این نوشته، ماه و روز ولادت او معلوم نمی شود اما ابواسحاق ابراهیم بن محمد الغضنفر تبریزی در شرح این نامهٔ بیرونی رساله ای نوشته است که نسخه ای از آن در اروپاست، و در آن وی به صراحت نوشته است که ابو ریحان در صبح روز پنجشنبه سوم ذیحجه بدنیا آمد. و در حاشیهٔ یکی از کتب ابو ریحان بخط یکی از شاگردان او بنام امام فاضل سرخسی نوشته شده که ابوریحان درشامگاه روز جمعه دوم رجب سال ۴۴۰ هـ وفات یافت و در جای دیگر بدست شخص دیگری نوشته شده که سن ابوریحان در آن هنگام ۷۷ سال و ۷ ماه بود.

خانواده و تعلیم و تربیت: از تذکره های موجود، احوال خانوادگی، طفولیت و تعلیم و تربیت ابو ریحان بهیچوجه معلوم نمیشود.

البته ابو ریحان در "آثار الباقیه" نام دو تن از استادان خواد را ذکر کرده: یکی ابو نصر منصور بن علی بن عراق مولی امیر المؤمنین که درباره او کلمه "استادی" بصراحت نوشته شده، و دیگری بندار سرخسی نام دارد که سید حسین برنی او را در شمار اساتید ابوریحان آورده است. اما ابوریحان در "آثار الباقیه" نام او را به این شکل "آورده:" محمد بن اسحاق بن استاد بندار سرخسی." که از آن به صراحت معلوم نمیشود که آیا بندار سرخسی استاد ابو ریحان بود یا اینکه "استاد" لقبی برای اوست. از "معجم الادبای" یاقوت نام یکی دیگر از استادان ابوریحان معلوم می شود. او می نویسد که:" هنگامیکه محمود بن خوارزم تسلط یافت ابو ریحان و استادش عبدالصمد را اسیر کرد و او را به اتهام باطنیت و کفر بقتل رساند "بهر حال، از تذکره های موجود بیش از این چیزی درباره تعلیم و تربیت بیرونی آشکار نمیشود.

روابط با دربار: ابوریحان عمری طولانی کرد و در این مدت طولانی روابط او با دربار های مختلف شاهی استوار شد. از متن "معجم الادبا" چنین بر می آید که ابتدا شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ابو ریحان را به دربار خود خواند، اما ابو ریحان نپذیرفت. بطوریکه او می نویسد:" قابوس او را برای همصحبتی خویش برگزید و می خواست او را در خانهٔ خود نگهدارد، با این شرط که فرمان ابوریحان در سراسر قلمر و متصرفات سلطنت قابوس نفوذ یابد. اما ابو ریحان امتناع ورزید."

قابوس بن و شمکیر در سال ۳۶۳ هجری بتخت نشست و در سال ۳۷۱ دیلمیان بر سلطنت او غلبه یافتند. ابو ریحان در سال ۳۶۲ بدنیا آمده. به این ترتیب در سال ۳۷۱ فقط ۹ سال داشت و در این سن لایق دعوت شدن به دربار نبود. البته قابوس در سال ۳۸۸ هجری دوباره به حکومت رسید و در یك شورش در سال ٤۰٤هـ کشته شد. به این ترتیب ارتباط ابو ریحان به دربار قابوس از این زمان آغاز شد و در این زمان "آثار الباقیه" را بنام قابوس نوشت. از متن "معجم الادبا" آشکار می شود که بیرونی پیشنهاد قابوس را

رد کرد. درضمن از احوال زندگی بیرونی مثالهای دیگری از این بی نیازی وجود دارد اما شاید فقر و تنگدستی او را به برقراری این روابط مجبور می کرد.

از این توضیح چنین بر می آید که بیرونی در آغاز روابطش با دربار قابوس در نهایت تنگدستی بود و همین فقر و تنگدستی او را وادار به برقراری ارتباط با دربار قابوس نمود.

رابطهٔ بیرونی با دربار خوارزمشاهیان بعد از این آغاز شد. سلسلهٔ خوارزمشاهیان که شرح آن در بالا گذشت بین سالهای ۳۸٤ تا ۳۹۰ هجری بطور مستقل فرمانروایی کردند و در سال ٤۰۷ هجری سلطان محمود غزنوی به حکومت آنها خاتمه داد. بنا بر این روابط ابو ریحان با این دربار باید بعد از سال ۳۹۰ هجری بوجود آمده باشد. بهر حال، ابو ریحان در این دربار هم عزت و احترام زیادی کسب نمود، آنچنانکه روزی خوارزمشاه سوار بر اسپ از مقام ابو ریحان می گذشت و فرمود تا ابو ریحان را از حجره اش فرا خوانند. ابو ریحان قدری تأخیر کرد و خوارزمشاه لجام مرکب خود را بر گرداند و می خواست پیاده شود ولی ابوریحان قبل از او از حجره بیرون آمد و او را سوگند داد که از اسپ پیاده نشود. در این وقت خوارزمشاه بیتی را خواند که معنی آن این است:

"علم از همه ممالك معزز تر است زیرا که همهٔ مردم بسوی او می آیند و او با این نزد کسی نمی رود."

پس از انقراض خوارزمشاهیان بیرونی با دربار سلطان محمود غزنوی رابطه بر قرار نمود. اما درباره این موضوع باید تحقیق شود که رابطهٔ او با این دربار چگونه بوجود آمد؟ در اینباره نظامی عروضی سمرقندی در کتاب "چهار مقاله" این روایت را نقل می کند که:

"سلطان محمود غزنوی نامه ای برای ابوالعباس مأمون خوارزمشاه نوشت که: در دربار شمافضلاء بی نظیری گرد آمده اند، ایشان را به دربار ما

بفرستید تا از علم و فضل ایشان بهره ورشده رهین منت شما باشیم.
خوارزمشاه حکمای دربار خود را گرد آورد و این نامه را خواند. شیخ ابو علی سینا و ابوسهیل یحیی از رفتن امتناع ورزیدند اما ابو نصر، ابوالخیر و ابو ریحان بعلت احتیاجات مالی رضایت دادند.

" بعد از این، داستان طویل فرار و گرفتاری شیخ بو علی سینا و ابوسهیل یحیی ذکر شده است. اما این روایت قرین صحت نیست و نا درستی آن از اینجا نیز ثابت می شود که در "معجم الادباء" یاقوت شرح حال مفصلی از ابو ریحان نوشته شده، اما هیچ جا ذکری از این واقعه نشده است. بلکه بجای آن نوشته شده که علت رفتن ابوریحان به غزنه این بود که وقتی سلطان محمود خوارزم را فتح کرد ابوریحان و استادش عبدالصمد اول بن عبدالصمد را دستگیر نمود و استاد را به باطنیت و کفر متهم نموده بهمین دلیل وی را بقتل رسانید و می خواست ابوریحان را نیز بقتل برساند، اما وی بدان علت جان سالم بدر برد که به محمود گفت که وی (ابو ریحان) در زمان خود امام و پیشوای علم نجوم بشمار می رود و پادشاهان از وجود چنین شخصی بی نیاز نخواهند بود. در این موقع سلطان محمود او را بهمراه خود برد. بیرونی به سر زمین هند رفت و آنجا سکونت گزید، زبان مردم آنجا را آموخت و علوم ایشان را فرا گرفت. پس از آن درغزنه اقامت گزید و همانجا وفات یافت. بهر حال سلطان محمود ابو ریحان را برای همنشینی خود بر گزید و درباره آنچه ازنجوم و موضوعات فلکی وارد ذهن او شده بود با وی گفتگو می کرد.

... ناسید حنین نوشته است که

"بعد از فتح خوارزم موقعیکه محمود به قلمرو سلطنت خود باز گشت، همهٔ مشاهیر و بزرگان مملکت را دستگیر نمود که بیرونی غمزده ما نیز جزو این اسیران سیاسی بود. بعد از رسیدن به غزنه چه بر سر او آمد؟ کلیهٔ تواریخ موجود از پاسخ دادن به این سؤال عاجزند و تا وقتیکه مدارک مستند تاریخی بدست نیامده هیچ نظر قاطعی نمی توان ابراز داشت. بعلت ضعف و

سستیٔ روایات موجود و از بین رفتن وقایع مجبوریم در شرح احوال و تصنیفات بیرونی تعمّق نموده، نتیجه ای قیاسی از آن استخراج کنیم. در شرح احوال بیرونی که بوسیلهٔ شمس الدین شهرزوری و ظهیر الدین بیهقی نوشته شده هیچ جا به این نکته اشاره نشده که بیرونی با دربار محمود رابطه ای داشت."

امّا خود شهرزوری روایت "معجم الادبا" را گرفته و این واقعه را ذکر کرده است. چه گواهی بیشتر از این می تواند درباره ملازمت و وابستگی به دربار محمود وجود داشته باشد! البته بیرونی بنام سلطان محمود هیچ کتابی ننوشته اما بعد از محمود در زمان رابطهٔ بیرونی با دربار پسرش سلطان مسعود، قدردانیٔ او نسبت به سلطان محمود غزنوی افزایش یافت و بنام مسعود کتابهای متعددی نوشت و علت آن بود که سلطان مسعود خود بی نهایت علم پرور بود و بخصوص به علم نجوم علاقهٔ خاصی داشت. چنانکه روزی در مورد اختلاف شب و روز با بیرونی گفتگو کرد، و از او خواست که علّت این اختلاف را روشن سازد زیرا که صحت آن تا آن زمان از روی مشاهده ثابت نشده بود. در این باره ابو ریحان گفت:" هم اکنون که شما استحقاق لقب پادشاه زمین و ممالك شرق و غرب را دارید، از این رو واقف شدن بر این مسئله بیشتر از هر کس دیگر حق شماست."

به این ترتیب بیرونی دربارهٔ این موضوع کتابی نوشت که در موضع و اصطلاحات نجوم بیسابقه بود، وحتی کسی که با اینگونه مسائل آشنائی نداشت می توانست آن را درك کند. از آنجا که سلطان مسعود در زبان عربی تبحّر داشت، به آسانی آن را فهمید، و به بیرونی صله و انعام داد. به این ترتیب به فرمان او کتاب "لوازم الحرکتین" را تألیف کرد که سراسر اقتباس از آیات قرآن مجید بود. بهترین کتابی که بنام سلطان مسعود نوشت "قانون مسعودی" بود. سلطان هم بمنظور قدردانی، یك بار فیل نقره بعنوان صله به او داد اما بیرونی با بی نیازی آن را رد کرد.

پس از کشته شدن سلطان مسعود، پسرش شهاب الدوله ابوالفتح مودود فرمانروا شد که بیرونی با دربار او نیز رابطه برقرار نمود و بنام او کتاب "الدستور" را نوشت.

اخلاق و عادات: دربارهٔ اخلاق و اعادات بیرونی تذکره نویسان ما چیزی ننوشته اند. یاقوت در "معجم الادبا" فقط همین اندازه نوشته که بیرونی رفتار خوبی داشت. اگرچه سخنان جسورانه می گفت، در عمل اخلاق نیکو داشت.. شهرزوری بعضی اخلاق او را نقل کرده شکل ظاهری او را اینطور توصیف می کند که وی "گندم گون و کوتاه قد بود و ریشی انبوه و سپید داشت و شکم او برآمده و بزرگ بود."

تالیفات و مقام علمی بیرونی: بطور کلی شهرت بیرونی در علم هیئت و نجوم و نظایر آنست و در این شکی نیست که بیشتر کتب او درهمین زمینه نوشته شده است. اما علاوه بر اینها از علوم دیگر نیز بی اطلاع نبود. علامه ابن ابی اصیبعه نوشته است که:" او در علم طب صاحب نظر بود، علاوه بر ریاضی و نجوم با علوم حکیمهٔ دیگرنیز آشنا بود بطوریکه در مورد آن علوم با شیخ ابوعلی سینا مباحثات و مراسلاتی داشته، اما گذشته از نجوم و ریاضی در علوم حکیمهٔ دیگر با شیخ همرتبه نبود." و چنانکه شهرزوری در شرح احوال بیرونی می نویسد:" وی با شیخ بو علی سینا مناظراتی داشته اما ورودا در دریای معقولات کار او نبود، هر کس کاری را می تواند انجام بدهد که برای آن ساخته شده است."

علاوه بر این علوم در علوم ادبی هم صاحب ذوق و قریحه بود و یاقوت بهمین جهت شرح حال او را در "معجم الادبا" آورده و نوشته است:" بیرونی ادیب و زبانشناس بزرگی بود و در باره آن علوم تألیفات متعددی دارد که من آنها را دیده ام. یکی شرح اشعار ابو تمام است که من نسخه ای از آن را که بدست خود بیرونی نوشته شده، دیده ام. اما وی آن را بپایان نرسانده است. نام کتاب دیگر او "التعلل باحالة الوهم فی معانی نظم اولی الفضل"

است. کتاب دیگری درباره تاریخ دوره سلطان محمود و پسرش نوشته است، و در شرح احوال خوارزم کتابی بنام "کتاب المسامره" دارد. نام کتاب دیگر از او "مختار الاشعار و الآثار" است.

علاوه بر این تألیفات ادبی و تاریخی، در حکمت و نجوم و هیئت و منطق نیز کتابهائی نوشته است که بشمار نمی آید. یاقوت می نویسد: "من در اوقاف جامع مرو فهرست کتب او را به خط ریز در ۶۰ ورق دیده ام." و تمام تذکره ها هم کثرت تصنیفات و علاقمندی علمی او را تحسین کرده اند.

شهرزوری می نویسد که: "بیرونی همیشه غرق در تصنیف و تألیف بود و دست او قلم را، چشم او مطالعه را و دل او غور و تفکر را فقط در وقت غذا خوردن رها می کرد. تصنیفات او از یك بار شتر افزونست."

یاقوت می نویسد که: "بیرونی کار نویسندگی را فقط در ایام نو روز و مهرگان رها می کرد تا زندگی روزمره خود را سر و سامانی بخشد. بعد از آن در بقیهٔ ایام فقط به کارهای علمی مشغول بود." تا آنجا که فقیه ابوالحسن علی بن عیسی الولواجی می گوید که: "وقتی ابوریحان در حال مرگ بود، من نزد او رفتم اما او در آن حالت نیز گفت: درباره حساب جدات فاسده روزی بمن چه گفته بودی؟ دلم بحال او سوخت و گفتم: حتی در این حالت؟ ابوریحان گفت: آیا علم به این موضوع بهتر از آن نیست که دنیا را در حالی ترك گویم که از آن بی اطلاع مانده ام. به این ترتیب من آن مسئله را دوباره بیان کردم و او آنرا یاد گرفت. بعد از آن از نزد او بیرون آمدم و در راه بودم که صدای شیون و گریه شنیدم."

از همهٔ این توضیحات، ذوق و علاقمندی علمی و کثرت تصنیفات ابو ریحان آشکار می شود. خود بیرونی فهرستی از تألیفات خود را که تا سال ۴۲۷ یعنی ۱۳ سال قبل از وفاتش نوشته، برای یکی از دوستان خود فرستاده است و آن فهرست در مقدمهٔ "آثار الباقیه" آمده است. تعداد آن کتابها ۱۱۴ است امّا این فهرست بکلی نا تمام است. اولاً بیرونی بعد از این تاریخ تا

۱۳ سال زنده ماند و در این مدت نیز کتابهائی نوشته است. علاوه بر این در آنزمان کتابهایی نیز در دست تألیف بود. علاوه بر همهٔ اینها نام بسیاری از تألیفات او در کتابهای دیگرش آمده و نام تألیفات زیادی در "کشف الظنون" حاجی خلیفه نوشته شده است. نسخه های زیادی از کتابهای دیگر او نیز در اروپا و کتابخانه های دیگر دنیا وجود دارد و فهرست همهٔ آنها را سید حسن برنی در رسالهٔ خود درج نموده است. اما نسخه های خطی تألیفات بی پایان بیرونی هم اکنون نایاب است البته بعضی کتابهای او از انجمله "آثار الباقیه" و "کتاب الهند" منتشر شده است.

بیرونی اگرچه "آثار الباقیه" را درباره موضع خاصی یعنی ریاضی نوشته است، امّا در آن کتاب بسیاری از مطالب جالب فلسفی، مذهبی، تاریخی و علمی دیگر هم آورده است و آزادانه از آنها انتقاد کرده است.

از این حیث، این کتاب بیرونی، نقدی بر مسائل مهم تاریخی، مذهبی و علمی گذشتگان را نیز در بردارد و از آن چنین بر می آید که اگر فلاسفه ما کتابهای تاریخی می نوشتند این فن از خرده گیریهای انتقادی عصری بکلی بی نیاز می شد. اما از میان فلاسفهٔ ما فقط ابن مسکویه مستقلاً و بیرونی ضمناً از اینگونه مسائل انتقاد کرده است. بیرونی، نام، القاب و احوال پادشاهان قدیم ایران را به تفصیل نوشته است. با وجود این توضیح می دهد که در آن بسیاری مطالب غیر ممکن، بعید وغیر قابل قبول وجود دارد.

در این ضمن، از نظر تاریخی بعضی نکات ادبی را هم ذکر کرده مثلاً اینکه شعرای ایران دعای زندگی هزار ساله کرده اند. ما آن را مبالغه می دانیم اما از گفتهٔ بیرونی معلوم می شود که این دعا بر یك روایت تاریخی مبتنی است.

بهر حال، او وقایع تاریخی قدیم را از نظر عقلی بررسی کرده و بهمین جهت از آنها انتقاد نموده است با وجود این کاملاً پیرو عقل هم نبوده

بلکه وقایع تاریخی را از دیدگاه های مختلف بر رسی کرده مثلاً درباره طول عمر سلاطین فارس در تواریخ ایرانی، روایات بعیدی که ذکر شده، بیرونی اگر چه آن را قبول نمی کند. باوجود این حدود و معیار خاصی برای زندگی انسان را نیز قائل نیست بلکه نسبت به نظریه عقلیون که به معیار محدودی معتقدند تردید دارد.

به این طریق بعضی چیز ها به اشتباه طبیعت بوجود می آیند و چون بیرون از عادت هستند از نوع خود خارج می شوند. مثل اینکه در بسیاری حیوانات اعضاء زاید یافت می شود. بعد از آن بسیاری مثالهای دیگر از این قسم آورده است:

"من درباره تمام این گونه اشیاء کتابهای مخصوص نوشته ام که مورد قبول مردمی که آنها را ندیده اند نیست چون در این کتب شرایط صحت روایت یافت نمی شود-"

"در فرغانه و یمامه عمر ها آنقدر طولانی است که در شهرهای دیگر بیش تر از آن وجود ندارد، بهمین ترتیب عمر مردم عرب و هند از آنها بیشتر است."

"درمیان گیاهان هم این امر بخوبی آشکار است. بعضی از انواع گیاهان تا مدتی طولانی دوام می آورند و بعضی زود از بین می روند. بنا بر این قول مردمی که از روی اقوال نجوم استدلال می کنند، باطل است."

"از ابوعبدالله الحسین بن ابراهیم الطبری نائلی رساله ای دربارهٔ مقدار عمر طبیعی دیدم که در آن می گوید که حد اکثر آن یکصد و چهل سال شمسی است و بیشتر زان غیر ممکن است. اما بطور کلی گفتن اینکه امری غیر ممکن است آوردن یك دلیل لازم است که دل بدان اطمینان یابد." و اینك سخنی در باب ضخامت اجسام؛ هر چند که ضروری نیست، چون در این زمان مشاهده نمی شود و این سخن دربارهٔ دورانی بسیار دور است، باوجود این غیر ممکن نیست.اگر هیچ گروهی از انسانها عظیم الجثه نبوده اند چرا مرتب از

آنها یاد شده است."

بیرونی به آگاهی یافتن از احوال و عقاید و اعمال اقوام گذشته علاقه خاصی دارد. بخصوص توجه خاصی به کشف احوال پیشوایان مذهبی ایرانی نشان می دهد. اگرچه در این باب مطالب بسیاری را بر اساس شنیده های خود نوشته است، با وجود این سراغ مآخذ اصلی این مطالب را نیز گرفته و آن عقاید و اعمال را بدین وسیله آشکار کرده است. باوجود اینکه خود با آنها همعقیده نیست، فقط از روی شوق و علاقهٔ علمی، تألیفات ایشان را مطالعه کرده است بطوریکه یکی از دوستانش از او فهرستی از کتابهای محمد زکریای رازی را درخواست می کند و او در جواب فهرست آنها را می فرستد. اما بهمراه آن بر کنار بودن خود را از آن عقاید و نظریات ابراز داشته می نویسد:

" اگر به احترام شما نبود اینکار را نمی کردم چون با این کار دشمنی مخالفان آنها را برای خود می خرم و ایشان گمان می برند من نیز در جماعت آنها وارد شده ام."

اما با همهٔ اینها بیرونی کتابهای ایشان را در باب الهیات مطالعه کرد و مطلع شد که نظریات ایشان از کتابهای مانی علی الخصوص "سفر الاسرار" سر چشمه می گیرد. از ازنیرو بیرونی از دوستان خود سراغ این کتاب را گرفت و نزدیك به چهل سال در این تلاش و جستجو سر گردان بود. سر انجام یك نفر کتابهای متعددی از مانی به او داد که کتاب "سفر الاسرار" نیز جزو آنها بود. بیرونی از این موضوع آنقدر شادمان شد که گوئی تشنه ای به آب زلال رسیده است.

اگرچه احوال تاریخی اقوام گذشته در بسیاری تواریخ قدیمی دیگر نیز آمده، با وجود این آنقدر از افکار و عقاید و رسوم مذهبی ایشان از تألیفات بیرونی آشکار شده که در هیچ کتاب دیگری پیدا نیست. او در "آثار الباقیه" جشنواره های اقوام گذشته را مفصلاً بیان کرده، احوال پیشوایان مذهبی آنها را می نویسد. در یك فصل مخصوص احوال مدعیان پیامبری را ذکر کرده و

از آن میان دربارهٔ مقنع مفصلاً می نویسد.

حقیقت این است که در عقاید و رسوم و افکار مذهبی اقوام پیشین و فرقه های مختلف، علم کلام یکی از ضروریات محسوب می شد و از اینجا معلوم می شود که یك قوم یا فرقه تا چه حد از قوم یا فرقهٔ دیگری تحت تاثیر آمده است و در دوره های بعدی در عقاید و رسوم و افکار آنها چه تغییراتی پدید آمده است. در کتب ملل و نحل که عقاید و رسوم و افکار اقوام و فرق مختلف بیان شده به این منظور است که اگرچه قبل از دورهٔ بیرونی دربارهٔ عقاید و رسوم عیسویان، یهودیان و پارسیان مطالب زیادی نوشته شده است، امّا بیرونی هم در "آثار الباقیه" و کتب دیگر خویش در این باره به اندازهٔ کافی نوشته است، و درین مورد شکی نیست که هچکس دربارهٔ اهالی هندوستان پیشتر از بیرونی چیزی ننوشته است.

در دورهٔ عباسی اگرچه مقدار زیادی ازکتب سانسکریت ترجمه شده و تعداد زیادی از دانشمندان، روحانیان و فلاسفه هندو به دربار خلافت راه یافته بودند. با وجود این بیشتر کتابهایی که ترجمه شده بود دربارهٔ طب، ریاضی، نجوم و فلسفه بود که افکار و عقاید مذهبی و رسوم و آداب معاشرت هندوان از آن کتابها معلوم نمی شد. عده ای از مسلمانان نیز اگرچه به شوق علم به هندوستان آمده بودند آنها نیز از این جهت دربارهٔ هندوستان مطالعه نکردند-

بیرونی اولین کسی است که به این منظور به هندوستان سفر نمود و تذکره نویسان اظهار دارند که وی چهل سال در هند سیاحت می کرد. در باره این مدت اگرچه هیچ تحقیقی نشده و ظاهراً خالی از مبالغه نیست، باوجود این هیچ شکی نیست که بیرونی در سال ۴۰۷ هجری بهمراه محمود غزنوی به هندوستان آمده و در سال ۴۴۰ هجری در غزنه وفات یافت. بنا بر این قسمت عمده ای از عمر خود را در هند بسر برد و در پنجاب و سند گردش نموده، هندوستان را بچشم خود دید. زبان سانسکریت را فرا گرفت و درباره

علوم و فنون و عقاید و رسوم و معاشرت و اخلاق هندوان به عنوان "کتاب الهند" کتابی نوشت که نظیر آن تا کنون بوجود نیامده است. در این راه مشکلاتی برای او پیش آمد که وی در آغاز کتاب آورده است:

۱- یکی از مشکلات، زبان سانسکریت بود که آن را از فارسی و عربی دور می ساخت و یاد گرفتن آن برای خارجیان بسیار مشکل بود-

۲- دیگر اینکه بیشتر کتب علمی به نظم بود و بعلت وجود تکلفاتی که در نظم دیده می شود فهم مطالب و معانی آن کار آسانی نبود-

۳- سوم اختلاف ملی و مذهبی بود که هندوان غیر از خود ملل دیگر را "ملیچ" یعنی نجس می دانستند و نشست و برخاست و خوردن و آشامیدن با آنها بکلی غیر ممکن بود-

٤- چهارم اینکه عادات و رسوم ایشان با مسلمانان بکلی فرق داشت تا به آنجا که بچه های خود را از قیافهٔ مسلمانان می ترساندند و آنها را هیولا می دانستند-

۵- فتوحات اسلامی از زمان محمد بن قاسم تا دورهٔ محمود غزنوی که بعلت آن همه نظام علمی و قومی ایشان از هم پاشید، آنها را دشمن سر سخت مسلمانان ساخته بود.

علاوه بر این علل بیگانگی، هندوان چنین می پنداشتند که در دنیا غیر از هند هیچ کشوری، غیر از هندوان هیچ قومی، و غیر از پادشاه هند هیچ پادشاه دیگری وجود ندارد، و قومی دیگر بجز هندوان از علم و دانش بهره مند نیست، تا بدان حد که اگر ذکری از یک دانشمند خراسانی یا فارسی پیش آنها آورده می شد آن را نمی پذیرفتند بلکه تکذیب می کردند.

اگر چه بیرونی نزد دانشمندان هندو سمت شاگردی داشت، باوجود این وقتی با مقداری از علوم آنها آشنائی پیدا کرد و پیش ایشان شروع به بحث و استدلال نمود، دانشمندان هندو در کمال تعجب شروع به استفاده از او کردند و می پرسیدند که "این مطالب را از کدام دانشمند هندی یاد گرفته ای؟" بیرونی

در آنها بدیدهٔ حقارت می نگریست و آنها او را جادوگر می دانستند و نزد دانشمندان خود او را به زبان خویش "بحر ذخار" یعنی دریای بیکران علم می نامیدند.

هندوان دو طبقه بودند خاص و عام و عقاید و افکار و اعمال آنها نیز متفاوت بود. همین وضع درمیان مردم یونان در آغاز پیدایش عیسویت دیده می شد اما بعد از آن که حکماء یونانی ظهور کردند عقاید و رسوم و علوم یونانی را از افکار عامیانه پاك نمودند. اما درمیان هندوان چنین علمایی پدید نیامدند. به این ترتیب بمقدار زیادی اوهام و خرافات در عقاید و افکار ایشان آمیخته است و بیرونی با اعتقاد و ایمان بدون انتقاد آنها را نقل کرده، باوجود این از آنچه نوشته طرز فکر خواص نیز آشکار می شود.

بیرونی فقط به نقل عقاید و افکار هندوان اکتفا نکرده بلکه عقاید و افکار مذاهب دیگر را نیز بیان می کند که از آن مطالب بسیار مفیدی بدست می آید.

بیرونی اگرچه در "کتاب الهند" فقط عقاید و افکار هندوان را ذکر کرده، امّا گاهی نیز مطالبی نوشته که از آنها تأثیر مذهب هندو ها بر مذاهب دیگر دنیا نیز آشکار می شود. چنانکه درباره تناسخ می نویسد: "مانی وطن خود ایران را ترك نموده و به هندوستان رفت و مسئله تناسخ را از هندوان به مذهب خود منتقل کرد."

همان طور که در ابتدا ذکر شد در افکار و عقاید اساسی هندوان مقدار زیادی اوهام و خرافات وجود دارد، اما بیرونی کتب اصلی هندوان را درنظر گرفته، آن اوهام و خرافات را فاش کرده است. چنانکه درباب عقاید و افکار اساسی هندوان دربارهٔ روش رستگاری از دنیا به تفصیل بحث کرده است.

بیرونی در مدت سفر خود به هندوستان به اشاعهٔ علوم و فنون اسلامی پرداخت و این امر از کتاب "تحقیق ماللهند" ظاهر می شود. در این

باره بیشترین سعی او در این بود که هندوان از علوم و فنون مسلمانان آگاهی یابند و در این هدف برای او مشکلات زیادی پیش آمد.

بهر حال، با تمام این سختی ها بیرونی علوم و فنون مسلمانان را بین هندوان انتشار داد، و بهمین ترتیب مسلمانان را نیز از علوم و فنون هندوان بی اطلاع نگذاشت بلکه کتابهای هندی را هم به عربی ترجمه نمود.

افسوس که دربارهٔ همهٔ علوم و فنون هند کتابهایی بدست بیرونی نرسیده وگرنه اگر برای خواندن و ترجمه کردن آن کتب فرصت می یافت، اشتباهات آندسته از کتب هندوان که قبل از او ترجمه شده بود نیز بوسیلهٔ وی معرفی می شد.

عصری که بیرونی درآن به هند آمد، از حیث تمدن و اوضاع اجتماعی وحشت و جهالت هندیها بود، اما بیرونی که وضع تمدن و رفتار و معاشرت این دوره را نوشته، بمنظور نشان دادن حقارت هندیها و برتری مسلمانان نبوده، بلکه منظور او ترسیم نقشه صحیحی از زندگی تمدنی و اجتماعی هند بوده است.

بهر حال اگرچه وی در این کتاب بیشتر درباره موضوعات ریاضی و هیئت بحث می کند، امّا در بسیاری از فصول کتاب افکار و اعمال مردم هند را نیز بتفصیل ذکر کرده و بدینوسیله تاریخ مذهب هندو را تا اندازهٔ کافی روشن نموده است.

* * * * *

مآخذ

۱- البیرونی (مقاله) : مولانا عبدالسلام ندوی، البیرونی (مجموعه یادگاری)، بکوشش : پروفیسور برنی، ایران سوسائتی، کلکته (بهارات) ۱۹۵۱.

۲- چهار مقاله : نظامی عروضی سمر قندی، باهتمام دکتر محمد معین، مؤسسه

انتشارات امیر کبیر، تهران : ۱۳٦٦ هـ

۳- آثار الباقیه : ابو ریحان البیرونی، ترجمهٔ فارسی : اکبر دانا سرشت، مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر تهران : ۱۳٦۳ هـ

٤- طبقات الاطباء : ابی داؤد سلیمان بن حسان الاندلسی بتحقیق فواد سید، مهد العلمی، قاهره : ۱۹۵۵ء

۵- معجم الادباء : شهاب الدین یاقوت بن عبدالله الحموی، بتصحیح : د - ص = مرجیلوث مطبع هندیه، مصر : ۱۹۳۰ء

٦- تحقیق ما للهند : ابو ریحان بیرونی، ترجمه فارسی : منوچهر صدوقی سها، مؤسسه مطالعات، تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ سوم : ۱۳٦۲هـ، ترجمه: اکبر دانا سرشت، چاپ تابان : ۱۳۳٤ هـ

۷- تاریخ الحکماء : شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری، ترجمه: مقصود علی تبریزی، بکوشش محمد تقی دانش پژوه، شرکت انتشار علمی و فرهنگی، تهران: ۱۹۸۷ء.

* * * * *

پروفسور سید وحید اشرف
دانشگاه، مدراس

قصیده در نعت

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم

و منقبت سیدة النساء فاطمة زهرا رضی الله عنها

سر بنه ای قلمم پیش در پیغمبر
خواه توفیق ادب در ره نعت سرور
سروری کوست شه عالم پست و بالا
خاک پایش همه کونین نهاده بر سر
آنکه آمد لقبش رحمت عالم لاریب
ذات او خاتم پیغامبران، اوج بشر
رفت تا عرش، ببین رتبهٔ نعلین رسول
شد سرافراز چو زیر قدمش داشته سر
نور او بود که اول بوجود آمده است
اوست مقصود همه، نوبت او شد آخر
از وجودش همه عالم شده معمور ز نور
دل که ظلمت کده بوده ست شده رشک قمر
افضل و احسن و اعلی و کریم و اکرم
اوست محمود که در شان او آمد کوثر
گشت محبوب خدا هر که ورا دوست بداشت
آمده در صفت دشمنش اسفل، ابتر
چون خدا ختم براو کرد همه مدحت و فضل
پس نکرد آنکه کند ذره ای از آن کمتر

پیش از او آمده بودند رسولان خدا
ما بدانیم نبی زادگان را پیغمبر
ختم شد چونکه نبوت بر سردار رسل
خواسته رب نه ازو مانده بود هیچ پسر
دین اسلام ولی هست چو دین فطرت
نگذارد که بباشند زنان بی رهبر
چونکه محروم شده بود زن از عدل و حقوق
بر زمین هستی او بود رذیل و احقر
خورده افسوس که زن بهر چه زاییده شد
ننگ بوده چو کسی داشته بوده دختر
پس خدا خواست که تکمیل هدایت بشود
تا که شکوه نبرد زن ببر پیغمبر
مرد زن را بود ار مثل لباس زیبا
مرد را زن بود ای دوست لباس خوشتر
راست گویی که بود کار زنان زاییدن
هست بی تربیت روح ولی هیچ بشر
پس نباید که فراموش کند حاجت روح
زن که استاد نخست است بنام مادر
مختصر اینکه خدا خواست که یك زن باشد
کارهایش بشود تا که زنان را رهبر
پدرش خاصه خاصان رسل میباید
شوهرش آنکه علی، شیر خدا و حیدر
پسرانش همه موصوف صفات حسنه
تا بسازند نگونسار سر هر خود سر

پس برافزود خدا فضل خودش بر عالم
شد ز محمد پدر دختر عالی گوهر
فاطمه نام لقب سیّده وصفش زهرا
آنکه خود خیر نساء و پدرش خیر بشر
فاطمه خیر نساء هم بجهان هم بجنان
سیّده یعنی خواتین جنان را افسر
چونکه اوصاف بلندش ز قیاس است برون
قلم از عجز رقم بر ورق انداخته سر
کس ندانست بلندی صفاتش بجهان
جز خدای متعال و شه روز محشر
چند زاوصاف بلندش بنویسیم، ولی
میکنیم آنچه رقم هست ازآنش برتر
او که لخت جگر سیّد عالم بوده
دل بآسایش دنیا ننهاده یکسر
او بدانست که دنیاست فقط دار عمل
آخرت هست که آنجا همه یابند ثمر
از جهان داشته سه چیز برای سه چیز
صبر و فقر و حیا، زیبائی و تاج و زیور
چون نبی گفت که فقر است مرا باعث فخر
فاطمه هم همو کرده است که دیده ز پدر
قدر مادر همه دانند ز فرزندانش
دانی شبیر که بوده است که بوده شبّر
هر دو سردار جوانان بهشتی باشند
جان خود هر دو بدادند براه داور

باختن جان و تن خود برضای مولا
اسوه فاطمه اینست درین راهگذر
راز این بود که گفت آن شه داننده راز
عترتی هست مر این امت ما را رهبر
رتبه پنج تن از آیه قرآن دانید
زان یکی آیه تطهیر و تباهل دیگر
اسفل انست آنکه بود آل نبی را دشمن
اشرفم زانکه منم خانه شان را چاکر

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

اعظم السادات میر سلیمی

به یاد حضرت امام

"راز اشراق"

زمان بحرکت دستان تو ارادت داشت
زمین به تابش اشراقی تو عادت داشت
کدام حکمت نورانی از تو ساطع بود
که آسمان به زمین دلت ارادت داشت
فضای قلب تو بود و هزار غنچهٔ سرخ
کدام دشت با اندازه تو وسعت داشت
قسم به آیهٔ چشمت که راز اشراق است
برای درک تو باید چو عشق جرأت داشت
چگونه کشف کنم آن سوی وجود ترا
که ارتباط به آن سوی بی نهایت داشت
به زیر سایهٔ دست تو کاروان شهود
نشسته بود و دمی قصد استراحت داشت
که مرغ روح تو ناگاه از قفس پر زد
به آن دیار که روز ازل اقامت داشت

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

غلامرضا مرادی

سوگواره شقایق

شب که بر شط خون شعله می زد روح پر اضطراب شقایق
ما چه کردیم؟ وقتی که دیدم، جان در التهاب شقایق
از هجوم شب درد و آتش ای دریغا! دریغا! دریغا!
یاد گنگی نهاده است بر جای لحظه های شتاب شقایق
خفته بر بستر رنگ و نیرنگ، روح خون و خطر، روح بیدار
آه! در وسعت باورم نیست، حجم خونین خواب شقایق
با نگاهی همه شور پرداز، با تنی شعله در شعله فریاد
طرح زیبایی از زندگی داشت، آخرین پیچ و تاب شقایق
او کجا رفت، او، آنکه باخویش حرمت عشق را پاس می داشت
ما کجاییم؟ باخود چه داریم، بعد از این در جواب شقایق؟
عاشقان! عاشقان! واگشائید دیده گلگونه زین بی قراری
سینه مالان صد خار اندوه، سرخ تر از کتاب شقایق

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

علامه طباطبایی

مهر خوبان

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
تو مپندار که مجنون سرخود مجنون گشت
از سمك تا به سهایش کشش لیلی برد
من به سر چشمهٔ خورشید نه خود بردم راه
ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم
او که می رفت مرا هم به دل دریا برد
جام صهبا زکجا بود مگر دست که بود
که درین بزم بگردید و دل شیدا برد
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یك جلوه ز من نام و نشان یکجا برد
خودت آموختیم مهر و خودت سوختیم
با برافروخته رویی که قرار از ما برد
همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد
همه دلباخته بودیم و هراسان که غمت
همه را پشت سر انداخت مرا تنها برد

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

استاد سید وزیرالحسن عابدی (مرحوم)

رباعیات میرزا دبیر مرثیه نگار بزرگ اردو

رباعی از مرزا دبیر

ترجمه منظوم به فارسی از استاد عابدی

قطره کو گھر کی آبرو دیتا ہے
قد سرو کو، گل کو رنگ و بو دیتا ہے
بیکار تشخص ہے، تصنّع بے سود
عزت وہی عزت ہے جو تو دیتا ہے

✦✦✦✦✦

قطره که شود گهر، کرامت از تست
سرو و گل را جمال و قامت از تست
مردم بیهوده کبر و نخوت دارند
عزّت نبود سهل که عزت از تست

✦✦✦✦✦
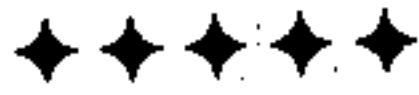
بن بن کے ہزار آئی دنیا
پر چشم علی میں نہ سمائی دنیا
جتنا کہ اٹھایا در خیبر کو بلند
نظروں سے اسی قدر گرائی دنیا

✦✦✦✦✦
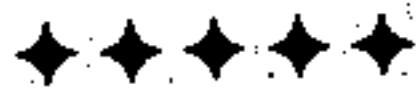
دنیا چو عروس شد، نپرداخت علی(ع)
رخشید هزار بار و رد ساخت علی(ع)
آنسان که بلند کرد باب خیبر
دنیا را ز چشم خویش انداخت علی(ع)

یہ عیش و نشاط و کامرانی کب تک؟
گر یہ بھی سہی تو نوجوانی کب تک
گر یہ بھی سہی، قرار دولت ہے محال
گر یہ بھی سہی، تو زندگانی کب تک

✦✦✦✦✦

این عیش و نشاط و کامرانی تا کی؟
وین ها گر داشتی، جوانی تا کی؟
ور بود جوانیت، نپاید ثروت
ور اینت بود، زندگانی تا کی؟

✦✦✦✦✦

یاران گذشته کی خبر خاک نهیں
ایسے هی گئے که اب اثر خاک نهیں
چن چن کے کیا خاک هنرمندوں کو
اے چرخ! تجھے قدر هنر خاک نهیں

✦✦✦✦✦

ای وای ز رفتگان خبر پیدا نیست
رفتند چنانکه هیچ اثر پیدا نیست
یک یک ز میان برد هنرمندان را
در چشم فلک قدر هنر پیدا نیست

✦✦✦✦✦

اے تن! تو فروتنی و مسکینی کر
اے دل! چمن علم کی گل چینی کر
گر مد نظر ہے چشم مردم میں جگہ
پتلی کی طرح سے ترک خود بینی کر

✦✦✦✦✦

ای تن! پیشه نیاز و مسکینی کنا
ای دل ز ریاض علم گل چینی کن
خواهی که بچشم جا دهندت مردم
چون مردم دیده ترک خود بینی کن

✦✦✦✦✦

عاصی کرنالی
ملتان

غزل

ای بسا دلها که ویران کرده ای
صد گلستان را بیابان کرده ای
داده ای ما را متاع آه و اشک
اهتمام باد و باران کرده ای
آن چنان حسنت تجلی آفرین
آینه را چشم حیران کرده ای
یاد تو روشن کند شام فراق
شمع در جانم فروزان کرده ای
از خیالت خانه ام معمور باد
خویش را از من گریزان کرده ای
از جفایت مردنم دشوار نیست
زنده باشی کارم آسان کرده ای
نرخ بالا بود جان عشق را
من سرت گردم، چه ارزان کرده ای
دست همت را ز کشتن باز دار
شهر را گنج شهیدان کرده ای
حسن بی مثلت دلیل حق نماست
کافری بودم، مسلمان کرده ای
در غزل عاصی ترا مدحت سراست
خامه اش ساز غزلخوان کرده ای

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

خانم دکتر زبیده صدیقی

قبای صبوری

دروغ بود، دروغ آنچه می شنیدم من
خیال بود، خیال آنچه آفریدم من
فریب بود، فریب آنچه تو همی دادی
غم تو بود، غمت آنچه می خریدم من
آمید بود، امید آنچه می شکستی تو
امل برای امل تا بماه چیدم من
فراق بود، فراقت که آتشی افروخت
ز سوز بود گدازیکه می تپیدم من
دل و شباب و تن و جان نثار تو کردم
ز درد و رنج ندانی چه ها کشیدم من
هزار جامه سالوس و مکر داری تو
مرا قبای صبوری که خوش دریدم من
هوس جهان را همه شعله ور چو دوزخ کرد
زبیده! عشق بهشتی است ار رسیدم من

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

سید فیضی
اسلام آباد

رهبر انقلاب اسلامی

(شعر اردو)

خمینی راه بـر انقلاب اسلامی
چراغ حق کی ضیاؤں کا مرجع نامی
فقیه و مرد مجاهد وه حریّت کا نقیب
سراپا عزم، سیاست مدار، علاّمی
زبان اسکی شریعت، عمل بیان کتاب
جبھی تو عظمت کردار میں نه تھی خامی
خدا په، قوم کی طاقت په تھا یقین محکم
که هے نصیب شهنشاهی کا تو ناکامی
دکھایا اس نے جهان کو مقابله کرکے
که ظلم و جور تو ہوتا هے صرف هنگامی
اسی لئے تھا وه مستکبرین کا دشمن
غریب دوست تھا مستضعفین کا حامی
خمینی کو رهی تائید ایزدی حاصل
هر اهل دل کو اسی سے ملی دل آرامی
خمینی محسن عالم، زعیم ملّت هے
پیام اس کا سنے گا، هو خاص یا عامی
همیشه روشن و رخشان رهے گی شمع جهاد
یهی هے دین براهیم کی خوش انجامی
وهی جیالے تو هین فخر ملک و ملت کے
زمین ملک نے کی جن کی خون آشامی

نزول رحمت باری هو ان شہیدوں پر
که خاک و خوں میں ملی جسکی نازک اندامی
بلند رهتا هے فیضی حسینیت کا علم
"بدلتے رهتے هیں انداز کوفی و شامی"

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

افضل منہاس (راولپنڈی)

کیا نگاہ مرد مومن کا اثر تھا، یاد ہے؟

(شعر اردو)

یوں خمینی (رح) جلوہ گر دیکھا گیا ایران میں
جل اٹھے لاکھوں دئیے بپھرے ہوئے طوفان میں
وہ قیادت تھی کہ جیسے قوم پھر زندہ ہوئی
وہ صدا گونجی کہ جیسے جان آئی جان میں
وہ ادائے خاص تھی، منظر تبسّم ریز تھا
قوّت حیدر(ع) نے اک انگڑائی لی ایمان میں
کیا نگاہ مرد مومن کا اثر تھا، یاد ہے؟
ہو گیا تبدیل اک آتش فشاں بستان میں
حق نے باطل کو سر میداں شکست فاش دی
ضیغموں کا زور تھا اس رہبر ذی شان میں
سطوت شاہی کو یہ ریلا بہا کر لے گیا!
ساری ملّت ڈٹ گئی آ کر کھلے میدان میں
ہر حشم، ہر رعب جیسے ہو گیا مٹّی کا رزق
مٹ گیا نام و نمود شاہ بس اک آن میں
اس قلندر کی طرف عالم کی نظریں اٹھ گئیں
بھر دیا فولاد جس نے قلب میں، ایقان میں
خسروانہ تیوروں کی کوئی گنجائش نہ تھی
جشن کا سا اک سماں تھا چار سو تہران میں

ذہن روشن، دل کشادہ اور مصفّا ہو گئے
ہر عمل تلنے لگا سچّائی کی میزان میں
بھولی بسری قدر انسانی ہوئی پھر ضوفشاں
آ گئی انسانیّت بھٹکے ہوئے انسان میں
شیر اور بکری اکھٹے ہو گئے اس گھاٹ پر
کوئی اب دوری نہ تھی دہقان میں خاقان میں
ربِّ واحد کی شہنشاہی کا ڈنکہ بج گیا
آیتیں تھیں سر بہ سجدہ سورہ رحمان میں
انقلاب ایسا کہ صدیوں بعد آئی یہ صدا
اب سجائے گا نہ کانٹے کوئی بھی گلدان میں
جبر کے ماتھے پہ جیسے لکھ گیا صبرِ حسین(ع)
فرق کیا ہے بندہ جمہور اور سلطان میں
معجزہ ایسا ہوا افضل کہ بدلی کائنات
فقر نے جاں ڈال دی پھر سے ہر اک پہچان میں

عبدالغفور آرزو
مشهد مقدس

طور معرفت

نشئه تعلیم تواضع میدهد، میخانه کو؟
قلقل میناسراید: سجده مستانه کو؟
سجدگاه حیرت دل گشته "طور معرفت"(۱)
بیدل کامل، کلیم جلوه جانانه کو؟
قرعه اقبالی ندارد در" رموز بیخودی"(۲)
رُقعئه صهبا سرود همت مردانه کو؟
چون خط پیمانه می گردم به گردِ خویشتن
گرد باد محفل ما گردش پیمانه کو؟
غرق لا هوت صفا، صوفی سراید نغمه ای
در تجلیگاه جانان کعبه کو بتخانه کو؟
شاه مذهب گشته در شطرنج عرفان کیش ومات
بهتر ازاین حرکت شبگفته رندانه کو!
های وهویی در هوا پیچیده می آید بگوش
گوش مستی آشنای فاضل دیوانه کو؟
مرغِ دل شد دانه چین دام استغنای دوست
ناز پرواز رسا پرورده، دام ودانه کو؟
قُقنسِ عشقم که می پرسم به هنگام گداز
بانگاهِ شعله افزاء شمع کو پروانه کو؟

۱- طور معرفت اثر مولانا عبدالقادر بیدل.
۲- رموز بیخودی اثر علامه دکتر محمد اقبال.

پرفسور ظهور الحسن خان ارزش

زندگی

محیط زیست بفکرم زسیر موج آمد
سپیده دم که شدم ناظر نظاره جو
دریده پیرهن آرزو بخود گفتم
ولی کرا به جهان رخصت خیال رفو
حدیث عیش غلط اندرین چمن کین جا
به آب دیده بلبل بهار ساخت وضو
کنوزِ علم وخرد بابشرچنین ماند
شناوری که بگیرد بخود شکسته سبو
زجبر و قدرچه گویم که اینقدر دانم
حیات ماست چو در ربقه خناق گلو
نفیر غمزدگان شور کارگاه حیات
زسوز واشك نهال زمانه یافت نمو

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

اخبار فرهنگی

(۱) مجلس معارفه

موجب کمال خوشوقتی است که اخیراً آقای دکتر قاسم صافی در سمت معاونت رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد مأموریت یافته اند و جزو "حلقه درویشان" مجلهٔ دانش و گسترش زبان و ادبیات فارسی هم درآمده اند و انشاءالله مجله دانش بیش از پیش سود مند خواهد شد و فواید دینی، ادبی و فرهنگی و هنری بیشتر و بهتر به همگان خواهد رسید.

به این مناسبت مجلس معارفه ای در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳٦۹ برابر ۱۸ ژوئن ۱۹۹۰م در رایزنی فرهنگی ترتیب یافت که در آن آقایان دکتر سید کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی و دکتر احمد تمیم داری مدیر مرکز تحقیقات فارسی و استاد احمد منزوی وعده ای از اساتید و محققان و همکاران ایرانی و پاکستانی حضور داشتند و ضمن خوش آمدگویی، به فعالیت ها و خدمات علمی و فرهنگی ایشان، اشاره کردند.

آقای دکتر قاسم صافی در سال ۱۳۲۷هـ ش در شهرستان گلپایگان

که خطه ای دانشمند پروراست و بسیاری از عالمان و دانش پژوہان درآن نشو و نما یافته اند، متولد شد و درمیان خاندانی که اهل علم و ادب بودند تربیت یافت. وی در جوانی به تهران آمد و به تحصیلات عالی در رشتهٔ ادبیات فارسی پرداخت و چندین اثر مفید در موضوعات ادبی، تاریخی‌وکتاب‌وکتابداری منتشر ساخت. ایشان در دانشگاه تهران به تدریس و تحقیق اشتغال داشته، سالها نیز مسوولیت نشریات متعدد را عهده دار بوده و با سیمای جمهوری اسلامی ایران در نویسندگی و اجر ای برخی از برنامه ہای علمی فرهنگی و بزرگداشت بزرگان علم و ادب ایران همکاری داشته است. مدتی نیز در سمت نماینده فرهنگی ایران در پاکستان انجام وظیفه نموده و از جملهٔ آثار نیك ایشان "سفر نامهٔ پاکستان" است که اطلاعات جامع و ارزندهٔ ارائه شده درآن نه تنها برای ایرانیان بلکه برای خود مردم پاکستان بسیار جالب و خواندنی است و تاکنون دوبار چاپ شده و در دانش شماره ۱۹ معرفی شده است.

در آخر ادارهٔ مجله دانش از اینکه ایشان مجدداً برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی و تقویت و گسترش فرهنگ مشترك به پاکستان آمده اند ابراز خرسندی می نماید و مقدم ایشان را گرامی می دارد و امید وار است که بتواند از وجود ایشان به خوبی استفاده برد انشا ءالله.

(۳)مجلس یادبود مرحوم استاد صوفی غلام مصطفی تبسم

صوفی تبسم نه تنها شاعر زبان فارسی، اردو و پنجابی بود بلکه ادیب بزرگ و استاد بی مانند به شمار می آمد. روز دهم مارس ۱۹۹۰م مطآبق ۱۹ اسفندماه ۱۳٦۸هـ-ش در لاهور برای تجلیل خدمات صوفی غلام تبسم سمیناری به اهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور برگزارشد محل مجلس در هتل "آواری" (هتل عاج) بود. صدر مجلس آقای معراج خالد (رئیس مجلس ملّی) پاکستان بود. آقای دکتر جاوید اقبال

فرزند علامه دکتر محمد اقبال قاضی داد گستری عالی، دکتر منیرالدین چغتائی رئیس دانشگاه پنجاب، آقای شهرت بخاری رئیس آکادمی اقبال، آقای علی قمی سرکنسولگر جمهوری اسلامی ایران و استاد صوفی گلزار تبسم پسر صوفی تبسّم مهمانان ویژه بودند.

برنامهٔ مجلس بدین ترتیب بود: نخست تلاوت قرآن کریم توسط آقای قاری صداقت علی، سپس نعت حضرت رسول اکرم(ص) ونمونه اشعار صوفی تبسم بوسیلهٔ الحاج محمد اعظم چشتی شاعر و نعت خوان معروف پاکستان، خوانده شد. بعداً آقای صادق گنجی مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور سخنرانی کرده و گفت که صوفی تبسّم نه تنها شاعر زبان فارسی و اردو بود بلکه از مؤسسان خانه فرهنگ ایران و اولین مسؤل این مرکز فرهنگی در لاهور بود. دبیر انجمن فارسی پاکستان آقای دکتر محمد اکرم اکرام در سخنرانی خود اینگو نه بیان کرد که آقای صادق گنجی حق دوستی را ادا کرده زیرا که به یاد این شاعر بزرگ جلسهٔ بزرگی را ترتیب و تنظیم کرده است. وی افزود اکنون در پاکستان زبان فارسی سر نوشت اندوهناکی دارد همهٔ اولیای کرام علما، ادبا و دانشوران شبه قاره پاکستان و هند به این زبان سخن گفته و نوشته و آثار خود را برجای نهاده اند. البته بنیاد علمی در زبان فارسی وجود دارد ولیکن در مدارس ابتدائی و متوسطهٔ فارسی را پایان داده اند. اکنون واجب است که به همراه زبان عربی زبان فارسی راهم ترویج کنیم. آقای دکتر اکرم شاه بوسیلهٔ رئیس مجلس گزارش کرد که فارسی را دوباره درمدارس دایرکنید و رواج بدهید که این زبان فرهنگ ماست و زبان اسلاف ماست.

آقای دکتر جاوید اقبال در بیانات خود گفت تا وقتیکه اینجا ترویج فارسی برقرار بود، شناخت ما مشکل نبود. برای شناخت ماوشناخت پاکستان بسیار لازم است که فارسی را دوباره زنده بکنیم و ترویج نمایم. آقای شهرت بخاری رئیس آکادمی اقبال مختصراً فرمود که صوفی تبسم

استاد بی مانند و شاعری بی نظیر بود. آقای دکتر منیرالدین چغتائی اینگوته بیان نمود که صوفی تبسم مقامی را که برای بزرگان ادب به وجود آورده بود همان مقام را برای کودکان به وجود آورد و احساسات شاعری را برای آنان در موضوعات گوناگون سرود و بیان کرد. آقای علی قمی سرکونسلگر جمهوری اسلامی ایران در لاهور گفت مرحوم صوفی تبسم برای ترویج زبان و ادبیات فارسی خدمات گرانبهای انجام داد و روابط فرهنگی ایران و پاکستان را ترویج داد.

پسر مرحوم صوفی تبسم، آقای گلزار تبسم از همهٔ حاضرین و آقای صادق گنجی و مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلای ایران تشکر نمود که ایشان بیاد صوفی تبسّم این جلسهٔ بزرگ را به وجود آورد. در آخر جناب معراج خالد رئیس مجلس شورای ملّی پاکستان سخنان خود را اینگو نه بیان فرمود که مرحوم صوفی تبسّم ادیبی کامل و دانشور فاضل و شاعر انسان دوست بود. و درین مورد ماباید آکادمی تبسّم به وجود بیاوریم و دانشگاه پنجاب هم باید که "کرسی تبسم" را بنا نماید. در پایان پذیرائی گرمی از اهل مجلس به عمل آمد.

(۳) بزر گداشت شاعر پاکستانی

سمینار تجلیل و گر امیداشت شاعر پاکستانی فارسی گوی معاصر دکتر عبدالحمید عرفانی روز دو شنبه سیزدهم فروردین ماه از سوی خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران با حضور بیش از هشتصد تن از دانشمندان، ادبا، شعرا، دانشگاهیان و نیز سفیر ایران در پاکستان بر گزار شد.

در این سمینار سخنرانان ضمن تجلیل از خدمات ارزندهٔ عبدالحمید عرفانی در زمینهٔ گسترش و پیشرفت ادبیات فارسی در پاکستان، خواستار توجه هر چه بیشتر حکومت پاکستان نسبت به زبان فارسی شدند.

سخنرانان همچنین تلاش این شاعر برای احیاء فرهنگ اسلامی و

مقابله با هجوم فرهنگ غربی به مسلمانان را مورد ستایش قرار دادند و او را از اقبال شناسان و شاگردان علامه اقبال لاهوری- که تلاش فراوانی برای برقراری ارتباط فرهنگی هر چه بیشتر بین دو ملت مسلمان ایران و پاکستان نموده- معرفی کردند.

یاد آور می شود که دکتر عبدالحمید عرفانی بیش از ٤٠ کتاب تحقیقی در زمینههای مختلف ادبی نوشته که از این میان ۹ کتاب در ایران به طبع رسیده است.

وی که بیش از بیست سال به عنوان رایزن فرهنگی و مطبوعاتی سفارت پاکستان در ایران فعالیت داشت، ماه گذشته در سن ۸۰ سالگی بدرود حیات گفت.

قطعه از ضیا محمد ضیاء پسروری

چو عرفانی ز دنیا رخت بربست
سیه شد روز ماچون شب زمانم
به مرگِ ناگهانِ آن سخنور
جوان و پیر نالیدند باهم
غمش در سینه ام صد نیشترزد
تراود خون ز زخم سینه پیهم
چو پر سیدم ز هاتف سال فوتش
ندا آمد به گوشم "نشترغم"

(٤)دومین جشنواره فیلمهای ایران در پاکستان

دومین هفتهٔ فیلم ایران در پاکستان از یازدهم ماه مه تاهفدهم ماه مه (۲۱، اردیبهشت تا ۲۸،) در شهر اسلام آباد برگزار شد. درمراسم گشایش این جشنواره پس از اجرای چند سرود و قرائت شعر، آقای خرازیان مسئول بخش فیلم و امور هنری رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی

ایران طی گزار شی به تشریح نحوهٔ برگزاری این جشن پرداخت و پس از آن آقای باقر کریمیان معاون پارلیمانی و هنری وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایران طي سخنانی به تشریح فیلم هاي پرداخت که ابعاد انقلاب اسلامی را در بر می گرفت. در این جشنواره هفت روز فیلمهای اجاره نشین، تشکیلات، گزارش یك قتل، نا خداخورشید، آنسوی مه، مردی که زیاد می دانست و زنجیرهای ابریشمی (هر روز ۳ سآنس به نمایش درآمد. تا آخرین روز هفته از ازدحام مردم نکاست و گنجایش محدود و کم بودن در تالار سینمای "نافدیك" بعضی از مشتاقان فیلم را محروم داشت. تمام فیلمها مورد استقبال مردم پاکستان واقع شدند و وسیلهٔ خوبی برای شناساندن از آداب و رسوم اخلاق ایران و ایرانیان گشتند. ضمناً در طول برگزاری این جشنواره، جلسات نقد و بررسی و سخنرانی توسط اساتید و هنر مندان پاکستانی و ایرانی و مصاحبه های مطبوعاتي با اعضای هئیت هنری که از ایران برای این جشنواره اعزام شده بودند، در مراکز مختلف ادامه داشت.

۵- دبستان انیس

جشن تجلیل محتشم عصر جناب قیصر بارهوی

برای شناخت و بزرگداشت خدمات پنجاه سالهٔ آقای سید قیصر عباس المعروف به قیصر بارهوی، مرثیه سرای بزرگ پاکستان، جلسهٔ تجلیل از سوی انجمن دبستان انیس و ادارهٔ ادبی پروار، در روز سی و یکم ماه مه ۱۹۹۰م در هتل اسلام آباد برگزارشد. ریاست این جلسهٔ بزرگداشت را آقای دکتر جمیل الدین جالبی سر پرست مقتدره قومی زبان (فرهنگستان ملی زبان اردو) بر عهده داشت و مهمان خصوصی پروفسور این ڈی خان مشیر دولت پاکستان بود. آقای دکتر سید کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، استاد احمد منزوی، آقای علی اکبر بهزادی معاون رایزنی، آقای محمد باقر شهبازی مدیر خانهٔ فرهنگ ایران راولپندی

را عضای دبستان انیس و ارکان ایوان یادگار دبیر و اعضای گروههای ادبی راولپندی و اسلام آباد سید عون محمد رضوی، سید محمد حسن رضوی، سرهنگ محمد اسلم، مولانا احمد حسن نوری و شاعران و مرثیه گویان لاهور و راولپندی و حومه در این مجلس ادبی حضور داشتند

آقای سید ناصر جهان پس از تلاوت قرآن نعت خوانی کرد. آقایان سید فیضی شارب ظفر، وحیدالحسن هاشمی، حسنین کاظمی، دکتر محمد حسین تسبیحی و دیگران اشعار خوب دربارهٔ قیصر بارهوی و اقتباسات از مراثی جدید و قدیم قیصر بارهوی را ارائه داشتند. سید شبیه الحسن رضوی، دکتر انعام الحق جاوید، پروفسور مقصود جعفری، نطقهای مختصری ایراد نمودند. دکتر احمد تمیمداری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مقاله فارسی خود ضمن مطالبی جالب و تحقیقی درباره "مرثیهٔ جدید" بیان نموده و از مراثی قیصر ابیاتی منتخب را که به فارسی منظوم ترجمه کرده بود. در این مجلس خواند و حاضرین پیوسته به صدای احسنت و آفرین و جزاك الله ابراز احساسات محبت و دوستی می نمودند. دکتر سید سبط حسن رضوی صدر دبستان انیس ضمن سخنرانی خود بیوگرافی و خدمات قیصر بارهوی را تجلیل نمود و به تاریخچهٔ مختصر مرثیه گوئی در ادبیات عربی و فارسی و اردو و انگلیسی اشاره نمود و مخصوصاً در ادبیات اردو سیر کمال فنّ مرثیه سرائی را بالبسط و شرح بیان کرد

در آخر پروفسور این ڈی خان، مهمان خصوصی جلسه در نطق خود فرمود که قیصر بارهوی در مرثیه نگاری طرزی نو را ایجاد نموده است و شهر. آشوبها که در تمهید مرثیه ها نوشته است واقعاً جالب و فکر انگیزاست. او گفت باید ما بوسیلهٔ مراثی جدید اخوت و اتحاد بین قشر های مختلف جامعه ایجاد کنیم تاسوء تفاهم، زد و خورد، کشت و کشتار، ظلم و استبداد از بین برود و صلح و امنیت و آرامش در جامعه جاگیرد.

خطبهٔ صدارت دکتر جمیل جالبی که بزبان اردو بود اینك نقل می گردد:

خطبه صدارت

خواتین و حضرات!

مرثیہ ایک ایسی صنف سخن ہے جس میں تاریخ، مذہبی تصورات اور ادب مل جل کر ایک اکائی بن جاتے ہیں- ان تین عناصر میں سےایک عنصر کم کر دیجیئے مرثیہ اپنے درجے سے گرِ جائے گا- اسی لیے مرثیہ ایک مشکل فن ہے- اس میں قصیدہ کی روایت بھی اپنے بنیادی عناصر کے ساتھ شامل ہے اور ساتھ مثنوی کی روایت بھی اپنے فطری مزاج کے ساتھ موجود ہے- عربی و فارسی میں بھی مرثیہ کی روایت موجود ہے لیکن اردو میں یہ روایت عربی و فارسی سے مختلف ہے- اسی لیے اردو مرثیہ اپنی جگہ منفرد ہے- یہ ایک طویل مذہبی نظم بھی ہے اور ان تمام خصوصیات کا تقاضا کرتی ہے جو طویل نظم کے لیے ضروری ہیں اور ساتھ ساتھ یہ مذہبی خیالات کو عوام و خواص تک پہنچانے اور ان کی مذہبی دردمندی کو آسودہ کرنے کا ایک ذریعہ بھی ہے- اب اگر ایک ہی بات کو شاعرانہ مبالغہ کے ساتھ بار بار دہرایا جائے تو وہ یقیناً ذہن نشین تو ہو جاتی ہے لیکن فنی اعتبار سے بے اثر ہو جاتی ہے- اسی سطح پر مرثیہ نگار کا فنی و تخلیقی مسئلہ شروع ہوتا ہے اور اس کی شاعرانہ صلاحیتوں کی آزمائش ہوتی ہے- جس شاعر نے یہ منزل سر کر لی وہ سب کی آنکھ کا تارا بن گیا- میرانیس اور میرزا دبیر ایسے ہی شاعر تھے- عہد حاضر میں یہ مسئلہ اس لیے اور بھی اہم ہو جاتا ہے کہ کم و بیش سارے موضوعات بروئے کار لائے جا چکے ہیں- نیز یہ کہ زمانہ بدل چکا ہے اور اتنا بدل چکا ہے کہ اس کے محسوسات بھی بدل گئے ہیں- اگر ایک ہی ڈگر پر مرثیہ لکھا جائے تو مرثیے کا وہ اثر نہیں ہو گا جو شاعر کا مقصود ہے- اسی وجہ سے ہمارے دور کے شاعروں نے عہد حاضر کے

مسائل اور رجحانات کو قدیم موضوعات اور مرثیے کی روایت سے اس طور پر ملانے کی کوشش کی ہے کہ داستان کربلا میں ہمارے اپنے عہد کی جھلک اور اس کے مسائل کی طرف واضح اشارے ملتے ہیں۔ اس عمل سے پاکستان میں جدید مرثیے نے جنم لیا اور مرثیے کی ایک نئی روایت کا آغاز ہوا۔ جوش ملیح آبادی کا نام جدید مرثیے میں سب سے نمایاں و ممتاز ہے۔ مجھے یاد ہے کہ میرے مرحوم عزیز دوست ڈاکٹر یاور عباس محرم کے دنوں میں اپنے گھر میں ہر ہفتے ایک محفل مرثیہ منعقد کرتے تھے۔ یہ وہ زمانہ تھا کہ کراچی ایک زندہ شہر اور امن کا گہوارہ تھا۔ محبتوں کا علمبردار تھا۔ غریب پرور بھی تھا اورغریب نواز بھی۔ یہ پاکستان کا ایک ایسا شہر تھا جہاں سارے پاکستان کے لوگ محبت و اخوت کی فضا میں سانس لیتے تھےاور یہ شہر تجارت و صنعت کے علاوہ ادب و تہذیب کا شہر بھی بن گیا تھا۔ جدید مرثیے نے نہ صرف کراچی شہر میں بلکہ ڈاکٹر یاور عباس مرحوم کی ان محفلوں میں جنم لیا۔ آپ کسی بڑے شاعرکا نام لیجیئے وہ اس محفل میں ضرور شریک ہوا بہر حال اب تو زمانہ بدل گیا ہے۔ لوگ آنکھیں بند کیئے شہروں کو ڈھا رہے ہیں اور اٹھارویں صدی کی مغلیہ سلطنت کی یاد تازہ کر رہے ہیں۔ میرزا رفیع سودا کے شہر آشوب کے مناظر آج سڑکوں پر گھومتے نظر آ رہے ہیں۔ جسے دیکھیئے وہ آنکھیں میچے اسی شاخ کو کاٹ رہا ہے جس پر وہ کھڑا ہے۔ آج اس درد ناک منظر کا مرثیہ لکھنے کی ضرورت ہے۔ آج اس صورت حال کا شہر آشوب لکھنے کی ضرورت ہے تاکہ شعور کو بیدار اور احساس کو زندہ کیا جا سکے۔

خواتین و حضرات!

معاف کیجیئے میں شاید اپنے موضوع سے ذرا ہٹ گیا ہوں۔ مجھے تو آج حضرت قیصر بارہوی کی مذہبی و ادبی خدمات کو خراج

تحسین پیش کرنا تھا- حضرت قیصر کے جو مرثیے میں نے پڑھے ہیں ان کے بارے میں اعتماد کے ساتھ یہ کہہ سکتا ہوں کہ وہ عہد حاضر میں ایک ممتاز مرثیہ گو ہیں- وہ جدید مرثیے کے ممتاز علمبردار ہیں- انھوں نے دور حاضر کی روح کو اپنے مرثیے میں سمو کر ایک ایسے رنگ سخن کو پیدا کیا ہے جوان کا اپنا ہے- ان کا مرثیہ آج کے قاری و سامع کے لیئے واقعات کربلا کو آج ہی کے حوالے سے سمجھاتا اور سناتا ہے اور اسی لیئے ان کے مرثیے دل میں اتر جاتے ہیں- انھیں زبان و بیان پر ایسی قدرت ہے کہ داد دینے کو جی چاہتا ہے- جدید مرثیئے کی تاریخ میںان کا نام مرثیئے کی لوح پر ہمیشہ محفوظ رہے گا- میں ان کی پچاس سالہ ادبی خدمات کے موقع پر دلی مبارک باد پیش کرتا ہوں اور ان کی صحت و سلامتی کے لیئے دعا گو ہوں- جی تو یہ چاہتا ہے کہ ان کے چند مرثیوں کا فنی تجزیہ کیا جاتا اور بتایا جاتا کہ قیصر بارہوی کے مرثیئے کی حقیقی انفرادیت کیا ہے لیکن یہ کام انشااللہ پھر کسی اور موقع پر کروں گا-

ان الفاظ کے ساتھ میں ادبی پروار اور مجلس انیس کا شکریہ ادا کرتا ہوں کہ انھوں نے آج کے جلسے کی صدارت کا مجھے شرف بخشا-

(ڈاکٹر جمیل جالبی)

(جناب قیصر بارہوی صاحب کی پچاس سالہ خدمات کے موقع پر۳۱ - مئی ۱۹۹۰ء)

٦- مجلس تودیع

جلسه ای ادبی بمناسبت تودیع و سپاسگزاری از خدمات خانم دکتر حکیمهٔ دبیران، استاد اعزامی ایران به دانشگاه پنجاب لاہور، تحت نظارت "انجمن پاسداران فارسی" روز ١٤ ژوئن ۱۹۹۰م ساعت چهار بعد از ظهر برگزار گردید. سر کنسول جمهوری اسلامی ایران در لاہور آقای علی قمي رئیس این جلسه بود. پس از تلاوت کلام الله مجید توسط خانم نگہت عابد حسین، خانم دکتر خالده آفتاب زندگی نامهٔ مهمان ویژه خانم دکتر حکیمهٔ دبیران را عرضه نمود. دراین موقع رئیس گروه فارسی دانشکدهٔ دختران لاهور، پروفسور خانم سعیده آصف منظومهٔ معروف علامه اقبال "خطاب به مخدرات اسلام" را بصورت دکلمه بسمع حضار رساند. رئیس شعبهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور پروفسور ظهیر احمد صدیقی طی سخنرانی خود از خدمات خانم دکتر دبیران تشکر نموده و اشعاری چند که بمناسبت بازگشت ایشان به کشور خود سروده بود خواند. پس ازین پیغام رئیس دانشکدهٔخاور شناسی و معاون رئیس دانشگاه پنجاب پروفسور دکتر ذوالفقار علی ملك توسط آقای دکتر آفتاب اصغر قرائت شد. آقای دکتر آفتاب اصغر طی سخنرانی خود پیرامون گذشتهٔ، حال و آینده زبان فارسی در شبه قاره به گذشتهٔ درخشان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان اشاره نموده فرمودند که وجود دانشجویان متعددی که شیفته فارسی می باشند دلیل برآنست که این زبان شیرین دراین خطه آتیهٔ خوبی دارد. خانم دکتر حکیمه دبیران طی خطابه خود که مزین باشعاربود،خدمات گرانبهای اساتید و شعرای زبان فارسی در شبه قاره را مورد تحسین قرار داده و گفت، ممکن است این امر برای مردم شگفت آور باشد که درمیان ۲۵۰ فرهنگ مستند زبان

فارسی تقریبا ۲۰۰ فرهنگ در شبه قاره نوشته شده و بقول دکتر معین بسیاری از فرهنگ نویسان ایرانی در مورد نوشتن بقیه ۵۰ فرهنگ نیز از منابع مذکور الهام گرفته اند.

❊ ❊ ❊ ❊ ❊

کتابهای تازه

جدید فارسی شاعری (اردو)

این کتاب که دارای ۲۳٦ صفحه است درباره شعرای جدید فارسی است از دکتر سید محمد تقی علی عابدی که به سمت محقق در موسسه ملی مطالعات علوم و تکنولژی کار می باشد و اصلاً پایان نامه مؤلف بوده که وی برای اخذ درجه دکتری از دانشگاه لکهنو بسال ۱۹۸۷م تهیه کرده است- این کتاب باراول در ژوئیه ۱۹۸۸م از لکهنو (هند) چاپ و منتشر شده است. مؤلف در باب اول درباره اینکه "شعر جدید چیست؟" بحث کرده است و در باب دوم تاریخ شعر جدید و در باب سوم درباره بعض مسائل مهم آن بویژه تاثیرات غربی و دخالت دولتهای خارجی و بیداری سیاسی و ظلم و استبداد شاهان اززمان انقلاب مشروطیت و حس وطن دوستی در توده مردم سخن گفته است و سپس شرح حال و آثار پانزده شاعر جدید ایران ادیب پیشاوری، ایرج میرزا، بهار، پروین اعتصامی، پور داود، دهخدا، رشید یا سمی، شهریار، عارف قزوینی، عشقی، فرخ زاد، فرخی یزدی، لاهوی، نسیم رشتی و نیما یوشیج را آورده در باب چهارم خصائص شعر فارسی جدید را بیان کرده است. درپایان در باب پنجم نفوذ شعر پروین

اعتصامی در شعر جدید و ویژگیهای شعروی را مورد بحث قرار داده است و درآخر فهرست ٦٣ کتاب اردو و فارسی و پنج کتاب انگلیسی و دوازده مجله اردو و فارسی را ذکر نموده است که مؤلف در تالیف این کتاب ازآن استفاده کرده است. بهای این کتاب ٤٢ روپیه است.

پروین اعتصامی (اردو)

این رساله مختصر در ١٠٤ صفحه درباره شرح حال و آثار پروین اعتصامی است از همان مولف دکتر سید محمد تقی علی عابدی و به سال ١٩٨٤م از لکهنو (هند) چاپ و منتشر شده است- بهای آن ٢٠ روپیه می باشد.

العطش (اردو)

مجموعه مراثی سید وحیدالحسن هاشمی است در ٢٣٢ صفحه بزبان اردو که شبیه الحسن ترتیب داده و الحبیب پبلیکیشنز کراچی آن را طبع و نشر نموده است و حاوی ١١ مرثیه به عنوانهای مختلف و سه سلام شاعر است- بهای این کتاب ٦٠ روپیه است.

تذکره فریدیه (اردو)

این رساله مختصر تالیف مولانا محمد مشتاق صابری که چشتیه اکادمی فیصل آباد (پاکستان) آنرا بسال ١٩٨٨م در ٦٤ صفحه طبع و نشر نموده است و حاوی ذکر شیخ فریدالدین گنج شکر، عارف معروف می باشد- بهای این کتاب ذکر نشده است-

کتاب شناسی (٣)

شماره ٣ مجله کتاب شناسی است بزبان اردو که باهتمام آقای عارف نوشاهی بتوسط اداره معارف نوشاهیه اسلام آباد در ١٧٠ صفحه بسال ١٩٨٩م چاپ و نشر شده است و حاوی فهرست مخطوطات کتابخانه

نوشاهیه به عربی، فارسی، اردو، پنجابی و سندی درباره موضوعات مختلف مانند تفسیر و حدیث و اصول حدیث و فقه و اصول فقه و اخلاق و تصوف و دستورزبان وغیره می باشد. بهای این شماره ۵۰ روپیه است.

کتاب نما (اردو)

شماره ۱۰ مجله "کتاب نما" برای اکتبر ۱۹۸۹م با هتمام مکتبه جامعه، جامعه نگر، دهلی (هند) حاوی ۱۰۴ صفحه و مشتمل بر ۸ مقاله درباره موضوعات مختلف از جمله اردو زبان رسمی دوم، بسمل خیر آبادی و مضطر خیر آبادی و آغا حشر و محقق وغیره و غزلیاتی از ۷ شاعراز جمله شان الحق حقی، باقر مهدی وغیره و یك داستان و مقالات دیگر در طنز و مزاح وغیره. بهای این مجله پنج روپیه است.

اورینتل کالج مگزین (شماره ۲۴۷ و ۲۴۸)

مجله دانشکده زبانهای شرقی لاهور شماره ۲۴۷ و ۲۴۸ در یك جلد که شماره مخصوص اقبال میباشد در ۱۷۶ صفحه حاوی ۱۰ مقاله از جمله اقبال و تی اس ایلیات و فیشهایی از کلام اقبال و نظر عروضی "بال جبریل" و پیروان اقبال (شعرای فارسی گو)- مکاتیب (نامه های از) اقبال به نام مولوی سراج الدین پال تمایلات ابتدائی شعراقبال، اقبال آهنگ و انفرادیت، کعبه و حرم در شعر اقبال بهای این شماره ۱۲ روپیه است.

* * * * *

دکتر پرویز ناتل خانلری درگذشت

دکتر پرویزناتل خانلری، استاد دانشگاه تهران، محقق، نویسنده ،زبانشناس و سراینده ایران در ۱۲۹۲ اخ چشم به جهان گشود، و پس از هفتاد وهفت سال عمر، درشب پنجشنبه ۱، شهریورماه ۱۳۶۹ اخ درپی یک بیماری ممتد در بیمارستان آبان تهران در گذشت. این خبر در آخرین روزهای چاپ مجله دانش بمارسید وا کنون فرصت بررسی کارنامه ادبی ا ورا نداریم. فهرست کارهای او در ۱۳۴۰ اخ چاپ شده تا بیست‌ونه سال پیش به سی کتاب می رسد.یکی از مهمترین یادگارهای ایشان دوره های مجله سخن است. مجله ای که بگونه یک دایره المعارف ادبیات فارسی ونمونه نثرونظم کهن و معاصر در دسترس نسلهای معاصر و آینده ایران و ایرانشناسان باقی خواهدماند.ازکارهای دیگر او مدیریت وی دربنیاد فرهنگ بوده ودیگر تالیفاتی در زمینه زبا نشناسی، دستور زبان فارسی و دستور عروض وقا فیه می باشد که درهمه این زمینه ها نو آوری هایی دارد.

درگذشت او را به خانواده ودوستان و شاگردانشان که بسیاری از آنان در پاکستان جزو پاسدا ران ادب و زبان فارسی هستند تسلیت می گوئیم.

مهدی اخوان ثالث چشم از جهان بست

درلحظاتی که مجله دانش در دستگاه چاپ قرارمی گرفت خبریافتیم که مهدی اخوان ثالث درگذشت. به همین مناسبت یاد او را گرا می دا شته و اظهارهمدردی وعرض تسلیت به اهل علم وا دب می کنیم.

مهدی اخوان ثالث سراینده نوپرداز نامور، در ۱۳۰۷ اخ به دنبال یک بیماری ناگهانی دربیمارستان مهردرتهران چشم از جهان بست.

این شاعرتوانا با مطالعات ژرفی که درتاریخ گذشته ایران وشعرکهن فارسی داشت،به شعرنوپرداخت وسبک ویژه خود را عرضه داشت و تکامل داد. وپس از نیما یوشیج نامورترین سراینده نو پرداز ایران بود و ازخود آثار ارزشمند به یادگار گذاشت.درگذشت ایشان را به بازماندگان ایشان تسلیت گفته از خدا وند مهربان، آمرزش ایشان را خواهانیم.

"دانش"

وفیات

شاعر ادیب معاصر اردو و فارسی و پنجابی فقید سید افضل حسین شاه متخلص به افضل ساکن در شهر اتک روز دو شنبه ۲۸ ماه مه ۱۹۹۰ مطابق سوم خرداد ۱۳۶۹ در اثر سکتهٔ قلبی چشم از جهان بربست این شاعر زنده دل و مجلس آرا رئیس ادارهٔ امور جنگلبانی در بخش اتک در حومهٔ اسلام آباد بود. اتک شهریست کنار رود خانهٔ سند دارای آثار تاریخی و مناظر زیبای کوه و دشت و رود خانه ها و خطه ایست دانش پرور و مردم خیز که بسیار از دانشمندان پاکستانی و علاقه مندان زبان و ادبیات فارسی رادر، دامن خود پرورانده است از قبیل دانشمند فقید دکتر غلام جیلانی برق و آقای ظهور احمد استاد فارسی و پروفسور اشفاق احمد مشوق تاسیس کارخانهٔ ذوب آهن و آقای محمد ایوب وکیل داد گستری و مترجم کتاب جاذبه و دافعه علی و آقای سید افضل حسین شاه رئیس مرکز پرورش گل و باغداری که باگلها و نهالها زندگی می کرد. گل می گفت و گل می شنید تبسمش مثل غنچه بود و همیشه خندان و شادان به نظر می آمد. اخیراً درماه دسامبر در جلسهٔ معارفه یی که به همّت او تحت سرپرستی انجمن ادبی اتک در اتک تشکیل شده بود، جناب آقای دکتر سیّد کمال حاج سید جوادی رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران رابه اتک دعوت کرد و علاوه براجرای مجلس مشاعره پذیرائی گرمی از

دعوت شدگان به عمل آورد. وی ریاست انجمن فرهنگ و ادب فارسی اتك را بر عهده داشت. دکتر محمد حسین تسبیحی دکتر سید سبط حسن رضوی، آقای نیاکان، آقای علی پیرنیاو غیر هم درآن مجلس مشاعره شرکت نمودند عکسهای آن مجلس هنوز هم در آلبوم های ماموجود می باشد. چه کسی می دانست که این رفیق مخلص ما بزودی از این جهان فانی رخت سفر می بندد. بعداً هم در مجالس انجمن فارسی وخانهٔ فرهنگ ایران راولپندی او را دعوت می نمودیم خوشحال می گشت و تلفن می زد که حتماً من می رسم و بروقت مسافت هفتاد کلو متری با ماشین شخصی خود می پیمود و شعرمی سرود و سخنرانی می کرد و صحبتهای مفصل از ایران و فارسی بیان می داشت و همیشه دعوت خود را تجدید می نمود.

آه آن دور گذشت آن ساغر شکست وآن ساقی نماند و اینك خبر وفات اورا از زبان آقای ناظر بخاری شنیدیم و متحیر گشتیم که بدون خدا حافظی این جهان فانی را بدرود گفت و بسیار خاموش و بی سرو صدا از ماجدا شد و نگذاشت که مادر مراسم تدفین و تشییع او شرکت کنیم و به وارثان او تعزیت و تسلیت بگوییم. در مقدّرات خدای متعال چاره ای نیست جز صبر و شکر. تیر غم را در دل شکستم و خاموش شدم. می گویند خانوادهٔ او به گجرات رفت و فعلاً نشانی آن در دست نیست.

انّا للہ واناالیه راجعون

سید تقی رضا بلگرامی

علامہ میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی

کی فارسی تاریخ گوئی

علامہ میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی، آسمانِ علم و ادب کے خورشید تاباں تھے. وہ بہت سے علوم پر دستِ قدرت رکھتے تھے چنانچہ سید علی معصوم شیرازی (۱)مؤلف انوار الربیع و ریاض السالکین وغیرہ نے لکھا ہے کہ "من در تمام عمرِ خود جامع غرائب مثل عبدالجلیل ندیدم".(۲)

علامہ مبرور کی ولادت با سعادت ۱۳ شوال المکرم ۱۰۷۱ھ (یکم جون ۱۶۶۱ء) کو بلگرام (۳) کے محلہ میدان پورہ میں ہوئی. ان کے والد کا اسم شریف سید احمد تھا جو نیکی اور دیانت داری میں کوس یکتائی بجا گئے. اُن کی وفات ۴ جمادی الاول ۱۰۹۶ھ (۲۹مارچ، ۱۶۸۵ء) کو ہوئی. علامہ جلیل بلگرامی کا سلسلہ نسب ابوالفرح واسطی سے ہو کر زید شہید بن (۴) امام زین العابدین علیہ السلام تک پہونچتا ہے. سید ابوالفرح واسطی کے اخلاف میں سید محمد صغریٰ نے ۶۱۲ھ(۱۲۱۷ء) میں بعہد سلطان شمس الدین التمش (۱۲۱۰ء تا ۱۲۳۶ء) بلگرام فتح کیا جسکی تاریخ "خدا داد" ہے. اُنہوں نے یہاں

کے راجه سری رام پر حمله کیا اور اسے قتل کر کے اسلام کا علم بلند کیا(۵). سید محمد صغری کی رحلت دوشنبه بوقت صبح، ۱۴ شعبان ۶۴۵ھ (۱۸نومبر ۱۲۴۸ء) کو ہوئی. ان کا مزار بلگرام میں جانب شمال باغ محمود میں واقع ھے اور مرجع خاص و عام ھے. علامه جلیل بلگرامی مثنوی "امواج الخیال" میں فرماتے ھیں (٦)

مائیم نخلِ سبزِ ریاضِ پیمبری
احسانِ ماست بر همه از سایه گستری
زید شهید مصحفِ اسرار اهلبیت
پیداست از مناقبِ او شان حیدری
والا گهر ابو الفرح واسطی که شُست
از آبِ ذوالفقار بسی نقش کافری
جدِ کلان محمد صغری که تیغِ او
بر بلگرام یافته فتح و مظفری
احمد که صاحب قلم و سیفِ قاطع است
بهرام و تیر بر در او کرده چاکری
عبدالجلیل از پسِ احمد منم که هست
وصفی ز من فصاحتِ سحبان و انوری(۷)

علامه واسطی بلگرامی کو دیگر علوم کے علاوه تاریخ گوئی میں ملکۂ وافر حاصل تھا. چنانچه ڈاکٹر زبید احمد پروفیسر اله آباد یونیورسٹی لکھتے ھیں:-

"تاریخ گوئی میں عبدالجلیل کو خاص مہارت حاصل تھی. وه بہت ذہین شاعر تھے اور صنعتِ لفظی پر اُن کو بڑی قدرت حاصل تھی". (۸)

تاریخ گوئی شاعری کی مشکل ترین صنف ہے اور اسمیں ندرت پیدا کرنے کے لیے زبان و بیان پر دستگاہ رکھنے کے علاوہ اس فن سے فطری لگاؤ از حد ضروری ہے ورنہ شاعر قطعات تاریخ مین کوئی ندرت یا حسن پیدا نہیں کر سکتا۔ اب میں علامہ بلگرامی کی تاریخین نقل کرتا ہوں اور جس شخص یا واقعہ سے متعلق تاریخ کہی گئی ہے، اس کا بیان بھی اختصار کے ساتھ کروں گا۔

علامہ عبدالجلیل بلگرامی کے شاہ حسین خاں سے جو دیوانی لکھنو پر مامور تھے، مراسم اختصاص تھے. اورنگ زیب عالمگیر نے اُنھیں لکھنؤ سے تبدیل کر کے دیوانی پٹنہ(بہار) پر مامور کیا. ان کا انتقال ۱۱۰۸ھ(۱۶۹۶ء) میں ہوا تو علامہ جلیل بلگرامی نے تاریخ وفات کہی:

خان خورشید نسب شاہ حسین
ذات او مظہر آیات جلی
آن امیری کہ در انواع شکوہ
داشتہ مرتبۂ بی بدلی
گوہر فکر وزیران جہان
پہلوی رای منیرش عملی
در ہزار و صد و ہشت از ہجرت
کرد نہضت بہ ریاض ازلی
سال تاریخ خرد گفت چنین
"باد حشرش بحسین ابن علی (ع)"(۹)
(۱۱۰۸ھ)

شهنشاہ اورنگ زیب عالمگیر نے ۱۱۱۲ھ(۱۷۰۱ء) میں علامہ جلیل بلگرامی کو بلگرام کے قریب سائی پور میں ایک بڑی جاگیر عطا کی اور صوبہ گجرات کی بخشی گری اور وقائع نویسی کی خدمات پر مامور کیا تو علامہ نے مندرجہ ذیل تاریخ عطیۂ خدمات کہی.

مرا از جناب خلافت عطا شد

ز روے کرم خدمت عیش افزا

خرد گفت تاریخ تفویض خدمت

" وقائع نگاری گجرات زیبا " (۱۰)

(۱۱۱۲ھ)

۱۳ ذی قعدہ ۱۱۱۱ھ(۲۲ اپریل ۱۷۰۰ء) کو شہنشاہ عالمگیر نے قلعہ ستارہ واقع جنوبی ہند فتح کیا. اس قلعہ کو فتح کرنے کے لئے شہنشاہ نے بڑی کاوش کی تھی اور بڑی مشکل سے یہ قلعہ فتح ہوا تھا، اس لئے شہنشاہ نے اس فتح پر بہت اظہار مسرت کیا تھا. علامہ جلیل بلگرامی نے جو اُس وقت شہنشاہ کے ساتھ دکن میں تھے، اس فتح کی متعدد تاریخیں نظم کی تھیں. چنانچہ چودھری نبی احمد سندیلوی لکھتے ہیں:-

"۱۳ ذی قعدہ ۱۱۱۱ھ(۲۲ اپریل ۱۷۰۰ء) کو شہنشاہ عالمگیر نے قلعہ ستارہ واقع جنوبی ہند فتح کیا. اُسی شب میر عبدالجلیل بلگرامی نے فارسی، عربی، اور ہندي میں گیارہ تاریخیں لکھیں اور رسالہ ترتیب دے کر بادشاہ کے حضور میں پیش کیا اور خسروانہ تحسین کے مورد ہوئے. رسالہ کا نام "گلزار فتح شاہِ ہند" اور "طوسی نامہ فیروزی شاہِ عالمگیر" رکھا. ان دونوں ناموں سے بھی تایخ ۱۱۱۱ھ برآمد ہوتی ھے. ان تاریخوں کا اختراع صنعتِ تسمیہ کے عجائبات میں شمار ہوتا ھے. ذیل کی فارسی کی تاریخ میں جو انگلیوں کی شکل سے نکالی ھے، جدت آفرینی

کی ہے اورکمال طباعی دکھائی ہے۔

چو شه ابهام زیر خنصر آورد
بورد اسم اعظم در شماره
قلاع کفر شد مفتوح فی‌الحال
ز تیغ او عدو شد پاره پاره
ز انگشتان شه بر آمد ابهام
برابر چار الف کردم نظاره
بعینه بود شکل سال هجری
پئ تاریخ تسخیر ستاره
چنین تاریخ گفتن اختراعی ست
شد از عبدالجلیل این آشکاره (۱۱)

علامه نے اس فتح سے متعلق جو اور تاریخیں کہی تھیں، اُن میں سے فارسی کی چند تاریخیں ذیل میں نقل کی جاتی ہیں۔

چو سیوا، سنبها و رانا بگیتی
ز تیغ شهنشاه گشتند پاره
الفهای این راجه ها را بیک جا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره (۱۲)

اس قطعه میں شاعر نے سیوا، سنبها اور رانا کے چاروں الف سے تاریخ نکالی ہے۔ بادشاہ کی تلوار سے ان راجوں کے پراکنده (قتل) ہونے سے چار الف بھی ملفوظی طور پر منتشر ہوئے، جنھیں شاعر نے یکجا لکھ کر تاریخ ۱۱۱۱ھ حاصل کر لی ہے اس طرح تاریخ کہنا علامه کی اختراع ہے۔

از معجزه پیعمبر شق القمرعیان شد
اعجاز خسروی بین "شق ستاره" آمد (۱۳)

اس تاریخ میں شاعر نے صنعتِ لفظی سے کام لیا ہے اور جو

ندرت پیدا کی ہے وہ صاحبان ذوق کے لئے باعث تلذذِ خاطر ہے. پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی نسبت سے "شق القمر" اور بادشاہ کی نسبت سے " شقِ ستارہ" کا معجزہ بھرپور لفظی صنعت گری ہے. علامہ بلگرامی اس فن کے بادشاہ ہیں.

جشن سنہ بارہ گیر بفتح ستارہ گڑھ
نظارہ کن جوانب اطراف بوستان
این بیت را بہ تعمید گیرد اگر کسی
تاریخ با نقط شود از لفظ او عیان

لفظ جشن کے اعداد ۳۵۳ ہیں. اسے تین سے ضرب دیں تو ۱۰۵۹ عدد حاصل ہوں گے، ان اعداد میں اطراف بوستان یعنی ابتدائی حرف "ب" اور آخری حرف "ن" کے ۵۲ عدد شامل کردیں تو سنہ مطلوب کے اعداد ۱۱۱۱ حاصل ہو جائیں گے. جشن کے حروف ج، ش، ن اور اطراف بوستاں کے حروف، ب، ن، منقوطہ ہیں. اس تاریخ میں شاعر نے اپنی کمال ذہانت اور طباعی کا اظہار کیا ھے. اس نے صنعت تفادیب اور صنعت منقوطہ کے استعمال سے ایسی ندرت پیدا کی ہے جو تعریف و تحسین سے بالا تر ہے.

ملک الشعراء دربار شاہجہانی ابو طالب کلیم ہمدانی نے شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر کی ولادت پر پانچ اشعار کا تاریخی قطعہ کہا تھا جس کا آخری شعر یہ ہے.

طبع دریافت سال تاریخش
زدرقم " آفتاب عالم تاب "

اس شعر میں "آفتاب عالمتاب" سے تاریخ ولادت (۱۰۲۸ھ) برآمد کی ہے. علامہ عبدالجلیل بلگرامی نے اس تاریخ ولادت اور بادشاہ کی اسلام دوستی اور اسلامی شعائر کی پابندی کے تناظر میں فتح ستارہ کے موقع پر مندرجہ ذیل تاریخ کہی.

چو شاہ عالمگیر آفتاب عالم تاب
کہ تیغ اوست بگیتی کلید فتح اسباب
ستارہ قلعۂ کفار را محاصرہ کرد
بعزم آن کہ نماید بنای کفر خراب
چنان بزلزلہ آمد زمین ز ہیبت او
کہ کوہ گشت چو دریا و قلعہ شد گرداب
چو فتح شد پی تاریخ فکر می کردم
برآمد از تہ دریای فکر دُر خوش آب
چو از درون "ستاہ" "جنود شرک" برفت
۸۳=۵۸۴-۶۶۶
طلوع کرد درو "آفتاب عالم تاب"
۱۰۲۸+۸۳=۱۱۱۱ھ (۱۴)

اس تاریخ میں اگرچہ تخرجہ اور تدخلہ کا عمل کار فرما ہے جو تاریخ گوئی میں مستحسن متصور نہیں کیا جاتا لیکن شاعر نے اپنی طباعی، ذکاوت اور فکر بلیغ سے جو ندرت اور حسن پیدا کیا ہے وہ انھی کا حصہ ہے اور داد وتوصیف سے مستغنی ہے۔ شاعر کا یہ کہنا کہ آفتاب عالمتاب (عالمگیر بادشاہ) قلعۂ ستارہ میں اس وقت طلوع ہوا جب افواج کفار وہاں سے چلی گئیں، بلاغت فکر کی معراج ہے۔ مزید خوبی یہ ھے کہ ابجد معنوی کے اعتبار سے "ستارہ" کے اعداد میں سے "جنود شرک" کے اعداد کا تخرجہ کیا ہے یعنی "جنود شرک" کو ستارہ سے نکالا ہے پھر مابقی اعداد کا تعمیہ "آفتاب عالم تاب" کے اعداد سے کیا ہے۔

۱۱۱۸ھ (۱۷۰۶ء) میں شہنشاہ عالمگیر کا بمقام احمد نگر (دکن) انتقال ہوا توعلامہ واسطی بلگرامی نے بادشاہ کے مادۂ تاریخ ولادت "آفتاب عالم تاب" کی رعایت سے "فی آفتاب عالم تاب" تاریخ کہی، یعنی آفتاب عالم تاب کو زوال ہو گیا۔ (۱۵)

۱۱۱۷ھ(۱۷۰۵ء) میں سندھ کے مرزبان اور خاندان کلہوڑہ کے فرد فرید میاں یار محمد(۱۶) المخاطب بہ خدا یار خاں نے سندھ کے قبیلہ نہمدیان کے سردار پہاڑ خاں پر فتح حاصل کی تو میر عبدالجلیل بلگرامی نے، جو اس وقت بھکر(سندھ) میں شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر کی طرف سے وقائع نویس تھے، اس فتح کی تاریخ اس طرح نظم فرمائی:

بکار شاہ چون خان خدا یارہ
کمر بست از تہور همچو میلاد
سپاہ خان دو اسپہ، تاخت یکسر
دل نهمردیان در ششدر افتاد
پہاڑ از خوف، زد بر کوہ، خود را
چو کاهی، کو برد ازحملۂ باد
میان عرصہ شد نیك شمهات
ز سم اسب گردان ظفر زاد
خرد تاریخ این فتح مبارك
بدیهه گفت "هي فتح خدا داد" (۱۷)
۱۱۱۷ھ

سید احمد بلگرامی بن سید بڈھ بن سید عبدالفتاح بلگرامی، شاہزادہ محمد اعظم شاہ بن سلطان اورنگزیب عالمگیر کے قابل اعتماد ملازمین میں سے تھے اور شاهجهان پور، مالوہ اور بعض دوسرے مواضعات کے منتظم و منصرم تھے. ان کا انتقال ۲۵ جمادی الآخر ۱۱۱۷ھ(۳ اکتوبر ۱۷۰۵ء) کو ہوا. اور اسی سال ۱۳ شعبان ۱۱۱۷ھ (۲۳ نومبر ۱۷۰۵ء) کو سید مربّی بن سید عبدالنبی بن سید طیب بلگرامی نے بھی رحلت فرمائی. سید مربّی مقدس ذات و صفات کے مالک تھے. آپ حافظ بھی تھے اور تقوی و طہارت میں لاجواب تھے. علامہ عبدالجلیل بلگرامی نے ان ہر دو مرحومین کی تاریخ رحلت اسطرح نظم کی.

میر سید احمد آن بحر سخا
مولوی سید مربّی دین پناه
هر دو زین گلخن سرای بی بقا
جانب فردوس سر کردند راه
عالم اندر دیده ها تاریک شد
مردمک پوشید زین ماتم سیاه
تا قیامت از دل پرسوز خلق
بر مزار هر دو سوزد شمع آه
خواستم از بهر شان تاریخ سال
گفت هاتف "هر دو خلد آرام گاه" (۱۸)
(۱۱۱۷ھ)

محمد معزالدین جہاندار شاہ نے(۱۹) اپنی شہزادگی کے زمانے میں ۱۱۲۰ھ (۱۷۰۸ء) میں امین الدین خاں حسین بن سید ابوالمکارم شہود تخلص بن ابوالبقا امیر خاں کو فوجداری بھکر پر فائز کیا تو انھوں نے اسی سال سکھر میں ایک جامع مسجد تعمیر کرائی۔ علامہ جلیل بلگرامی نے جو اسوقت سندھ میں وقائع نویس تھے اور بھکر مستقر تھا، گیارہ اشعار کا ایک قطعہ تاریخ نظم کیا۔

خان ذیشان امین الدین خان
ذکر فیضش بزبانها مذکور
در رخش، نور نبی گشته عیان
وز کفش، جود علی کرده ظهور
سینه اش، مخزن اسرار ازل
شمع فانوس دلش، لمعهٔ طور
مسجدی کرد بنا، در سکهر
پاک تر، از دل ارباب حضور

خانهٔ دینِ خود ، آباد نمود
سعی او پیشِ خدا شد مشکور
سکھر از نسبت این مسجد شد
بلدهٔ طیبه رب غفور
حبّذا مسجد فرخنده بنا
در و دیوار وی آئینه نور
از دم صبح برآمد به ! به !
بر کج او ، چو نظر کرد از دور
می سزد، گر پیِ جارویش، چرخ
دست بندد و در جبه کند رقص سرور
با هم آغوشِ مصلاش شده است
سجده در جبه کند رقص سرور
سال تاریخ چنین گفت خرد
"مهبطِ نور، چوبیت المعمورُ" (۲۰)
۱۱۲۰ھ

امین الدین خاں حسین کی وفات ۱۱۲۷ھ (۱۷۱۵ء)میں ٹھٹھه ہوئی.

۱۱۲۲ھ (۱۷۱۰ء) میں رحیم دادخاں زمیندار نواحئ شکار پور و نوشھرہ نے قلعه سیوی و دھادھر(سندھ) پر حمله کر دیا اور اس پر قابض ہو گئے. یه علاقه شاہانِ کلہوڑہ کا تھا چنانچه میاں یار محمد المخاطب به خدا یار خاں نے اس کا دفاع کیااور قلعه واپس لیا. میر سید محمد بلگرامی فرزند ارجمند علامه میر عبدالجلیل بلگرامی، اپنی تصنیف "تبصرۃ الناظرین" میں لکھتے ہیں:—

"حشری انبوہ از زمینداران کوہ فراہم آوردہ قلعهٔ سیوی و دھادھر را متصرف شد. خداي ار خاں(میاں یارمحمد کلہوڑہ) حارس آنجا چون ازین

مغنی خبر یافت، داؤد خان پسر خود را با جمعیت شائستہ روانۂ آن صوب نمود که سیوی را از افغان مذکور قهراً و قراً انتزاع نماید. خان مذکور امتثالاً للامر کمر خدمت بسته روان گردید. داؤد خان فتح یافت و میر عبدالجلیل بلگرامی که دران وقت وقائع نویس سیوستان بود، برین فتح نظم گفت. (۲۱)

اس نظم میں ۲۵ اشعار ہیں لیکن یہاں صرف آٹھ منتخب شعر ہدیۂ قارئین کئے جاتے ہیں۔ آخری مصراع سے تاریخ برآمد ہوتی ہے۔

زئیس تردد سکالان مقسد
رحیم رجیم و لئیم سبك سر
الوسات کوهی بخود جمع کرده
گرفت از دغا حصن سیوی دهادهر
خدا یار خان چون برین مطلع شد
بر آشفت مانند ببر غضنفر
بفرمود داؤد فرزند خود را
که این فتح گردد بدستت میسر
کمر بست داؤد بر حکم والد
روان شد بفوج دلیران دلاور
بفضل الهی و اقبال شاهی
دلیرانه داؤد آمد مظفر
ز تاریخ فتح خدا داد نامی
ز من کرد درخواست مرد سخنور
گذشت از سر جان رحیم و بگفتم
۳
"ز داؤد شد فتح سیوی و دهادهر" (۲۲)
۱۲۵-۳=۱۱۲۲ھ

۱۱۲۳ھ میں دو بزرگ اور صاحبانِ باطن نے اس خار زار عالم سے اپنا دامن چھڑا لیا اور ریاض خلد کی طرف روانہ ہو گئے۔ تفصیل یہ ہے:-

(۱) حافظ سید محمدی بن سید بدیع الدین بن تاج الدین بلگرامی قدس سرہ شاہ عالم بہادر شاہ بن شہنشاہ اورنگزیب عالمگیر کی خدمت میں بسر کرتے تھے۔ بادشاہ ان کا بہت زیادہ ادب و احترام کرتے تھے۔ ایک روز بادشاہ سے گفتگو ہو رہی تھی کہ آپ نے بادشاہ کے زانو پر ہاتھ رکھ کر متوجہ کیا۔ ناظر نے ٹوکا اور کہا کہ "قواعد ادب ملحوظ رکھنا چاہیئے" سید صاحب عالی مشرب اور بلند حوصلہ تھے آپ میں قوت باطن بدرجہ کمال موجود تھی۔ آپ کی رحلت ۱۱۲۳ھ (۱۷۱۱ء) میں ہوئی۔

(۲) شیخ محمد حافظ بن قاضی فضیل بن قاضی محمد یوسف ثالث بلگرامی عہدۂ قضاۃ پر فائز تھے اور نہایت عزت و احترام سے زندگی بسر کی۔ آپ خط نسخ و نستعلیق نہایت شیریں اور دیدہ زیب لکھتے تھے۔ آپکی تحریر کردہ متعدد کتابیں بلگرام کے کتب خانوں میں موجود تھیں۔ آپ تقوی و طہارت میں بھی بلند مرتبہ تھے۔ آپ کی وفات ۲۳ محرم ۱۱۲۳ھ (۲ مارچ ۱۷۱۱ء) کو قصبہ موھان (نواح لکھنؤ) میں ہوئی۔ لاش بلگرام لائی گئی اور محلہ حیدر آباد میں نزد قبور شہداء سپرد خاک کی گئی۔

علامہ جلیل بلگرامی نے ہر دو مرحومین کی تاریخ رحلت نظم کی۔

چون میر محمد و قاضی حافظ
بردند بیک سال سوی جنت راہ
گشتند بہ رضوان الهی واصل
هاتف تاریخ گفت "رضوان اللہ" (۲۳)
۱۱۲۳ھ

۱۱۲۷ھ میں بہادر شاہ اول بن عالمگیر نے نظام الملک کو "خانِ دوران" کا خطاب عطا کیا تو علامہ بلگرامی نے "خان دوران بہادر" سے تاریخ نکالی۔

۱۱۲۷ھ (۱۷۱۵ء) میں نواب سیف اللہ خان خدمت بخشیٔ چہارم (سندھ) پر فائز ہوئے تو علامہ جلیل بلگرامی نے مندرجہ ذیل تاریخ کہی۔

بحرِ دل نواب سیف اللہ خان
آن کہ شد فیاض از روز ازل
عقل بہرِ خدمتش تاریخ گفت
" بخشیٔ عالی جنابِ ی دل " (۲٤)
۱۱۲۷ھ

نواب سیف اللہ خان کی وفات ۱۱۴۳ھ (۳۱-۱۷۳۰ء) میں ہوئی اور قبرستان مکلی (ٹھٹھہ) میں دفن ہوئے۔

۲۲ ذی الحجہ ۱۱۲۷ھ (۸ دسامبر ۱۷۱۵ء) کو محمد فرخ سیر بادشاہ ہند بن عظیم الشان کی شادی راجہ اُجیت سنگھ راٹھور بن راجہ جسونت سنگھ کی دختر کے ساتھ انجام پائی۔ اس شادی کے واقعات علامہ بلگرامی نے ایک مثنوی میں نظم فرمائے ہیں۔ اس مثنوی میں علامہ نے مختلف علوم خصوصاً موسیقی کی اصطلاحات اور پردوں کا مذکور نہایت تبحرانہ انداز میں کیا ہے۔ اس مثنوی کا نام "جواہر الفردوس" (۲۵) ہے۔ یہ مثنوی کافی طویل ہے۔ یہاں صرف مطلع اور آخری چار اشعار نقل کئے جاتے ہیں۔ آخری شعر کا مصرعہ ثانی تاریخ ھے۔

بھاری کرد گل، عالم چمن شد
شگفتن عام در ہر انجمن شد
نوید طوی شاہ ہفت کشور
جہان را نوبہاری ریخت در بر

شهنشاه سریر سرفرازی
خدیو عصر فرخ شاه غازی
بیا عبدالجلیل بلگرامی
سُخن را بر دعا بهتر تمامی
عروس سلطنت با رونق و جاه
بود دائم در آغوشِ شهنشاه
بود تاریخ طویٔ شادمانی
"بساط وصلِ شاهنشاه و رانی" (۲٦)
۱۱۲۷ھ

یہ مثنوی ملک کے سیاسی مخالف حالات کے سبب بادشاہ کو پیش نہ کی جا سکی اور ۱۱۳۱ھ(۱۷۱۹ء) میں بادشاہ کو قتل کر دیا گیا. چنانچہ علامہ نے اس مثنوی کا تتمہ کہا جس کے چند اشعار یہ ہیں. آخری مصرع تاریخ ہے.

چو من این مثنوی پایان رساندم
سخن را رتبۂ کیوان رساندم
سخن سنجان به تحسین لب گشودند
تلاش لفظ و معنی را ستودند
اگر این مثنوی در محفل شاه
بیاید چون نسیم اندر چمن راه
بجلدوی چنین اشعار فاخر
بسنجد شاه، ما را با جواهر
درین امر آن قدر تاخیر گردید
که شاهنشاه سوی جنت خرامید

پیٔ تاریخ این مصرع بر آمد

"بہ بحرِ رحمتِ ایزد دزا آمد" (۲۷)

۱۱۳۱ھ

سید حسین المتخلص بہ خالص صفاھانی خلف الرشید میرزا باقر وزیر قورچی نے ھندوستان آنے کے بعد شہنشاہ عالمگیر کی ملازمت اختیار کی اور دیوانیٔ صوبہ عظیم آباد پٹنہ(بہار) پر مامور ہوئے. بادشاہ نے خطاب "امتیاز خان" سے ممتاز و مفتخر فرمایا. وہ ۱۱۲۲ھ(۱۰ ۱۷ء) میں کثیر دولت اور اقمشہ کے ساتھ ایران جانے کے لئے روانہ ہوئے اور بھکر(سندھ) پھونچکر علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی سے ملاقات کی. علامہ اس وقت بادشاہ دھلی کی طرف سے بھکر میں وقائع نویس تھے، انہوں نے خالص کو آگے جانے سے منع کیا اور دہلی واپس جانے کی رائے دی لیکن خالص نے اس مشورہ پرعمل نہیں کیا اور سربکف جولاں آگے روانہ ہو گئے. ابھی آپ سیوستان تک پھونچے تھے کہ کسی نا ہنجار نے انہیں قتل کر دیا اور ان کی املاک پر قابض ہو گیا. علامہ بلگرامی نے اس سانحہ کی تاریخ "آہ، آہ، امتیاز خان" سے برآمد کی. (۲۸)

محمد فرخ سیر بادشاہ کی وفات کے بعد امیرالامراء حسین علی خان کے مخالفین نے ۱۱۳۱ھ(۱۹ ۱۷ء) میں نیکو سیر بن محمد اکبر بن شہنشاہ اورنگ زیب کو آگرہ میں تخت نشین کر دیا او قلعہ پر اپنی گرفت مضبوط کر لی. امیرالامراء جو اُس وقت دہلی میں تھے، اس واقعہ کی خبر ملتے ہی ایک لشکر جرار کے ساتھ دہلی سے آگرہ پھونچے اور قلعہ کا محاصرہ کر کے اُسے فتح کر لیا. میر عبدالجلیل بلگرامی نے اس شاندار کامیابی پر ایک قصیدۂ غرا جو چوراسی اشعار پر محتوی ہے، نظم کرکے تہنیت کے طور پر پیش کیا. مطلع اور تاریخ کا شعر نقل کیا جاتا ہے.

مژده ای دوستان که در عالم
نقد شد نسیه بهار ارم
کرد عبدالجلیل در تاریخ
"قلعهٔ آگره گرفت" رقم (۲۹)
۱۱۳۱ھ

۱۱۳۱ھ(۱۷۱۹ء) میں دہلی کے تین بادشاہ یعنی فرخ سیر، رفیع الدرجات اور رفیع الدولہ فوت ہوئے توعلامہ بلگرامی نے تاریخ کہی۔

کردند سه بادشاه بیك سال وفات
فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات
بعدش چو شد از جهان رفیع الدوله
تاریخ"فغان" نوشته شد زین حرکات (۳۰)
۱۱۳۱ھ

سید حسن علی خان المخاطب به قطب الملک بہادر، سید عبداللہ خان یار وفادار، ظفر جنگ(۳۱) محمد فرخ سیر بادشاہ ھند کے وزیر اعظم تھے۔ اُنہوں نے بہت سے کام صدقات جاریہ کے طور پر انجام دئیے۔ انہوں نے دھلی کے نواح پٹ پڑگنج میں جہاں کربلائے معلی جیسا قحط آب تھا، ۱۱۲۷ھ(۱۷۱۵ء) میں ایک نہر جاری کرکے اس خطه کو حیاتِ عطاکی۔ علامہ جلیل بلگرامی نے اس کی تاریخ کہی۔

بحر جود و فیض قطب الملك عبدالله خاں
نهر خیزی کرد جاری آن وزیر محتشم
بهر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت
"نهر قطب الملك مد بحرِ احسان و کرم" (۳۲)
۱۱۲۷ھ

سید حسین علیخان المخاطب به امیر الامراء بہادر فیروز جنگ، سادات بارھه (مظفر نگر) کے گل سر سبد تھے۔ وہ محمد فرخ سیر بادشاہ

کے عہد(۱۷۱۲ء تا ۱۷۱۹ء) میں سپہ سالار اعظم کے عہدہ جلیلہ اور شش ہزاری منصب پر فائز تھے۔ آپ سخاوت و شجاعت، عالی ہمتی اور تمکین و وقار میں اپنے بڑے بھائی سید حسن علی خان قطب الملک بہادر سے بلند مرتبہ رکھتے تھے۔ ۱۱۳۲ھ(۱۷۲۰ء) میں محمد شاہ بادشاہ نے انہیں دھوکے سے قتل کرادیا۔ میر عبدالجلیل بلگرامی کو امیرالامراء سے ارتباط خاص اور تعلق خاطر کی وجہ سے کمال صدمہ ہوا۔ آپ نے اس سانحۂ فاجعہ پر ایک نہایت پُرسوز اور درد ناک مرثیہ کہا جو چھبیس۲۶ اشعار پر محتوی ہے۔ چند اشعار یہ ہیں۔ آخری شعر کے مصرعۂ ثانی سے سنہ شہادت برآمد ہوتا ہے۔

آثارِ کربلاست عیان از جبین ہند
زد جوش خونِ آلِ نبی از زمین ہند
شد ماتمِ حسین علی تازہ در جہان
سادات گشتہ اند مصیبت نشین ہند
از دست ابن ملجم ثانی شہید شد
گوئی ز کوفہ است گلِ ماتمین ہند
ای دوستانِ آل و محبانِ اہلبیت
غمگین شوید بہر حسینِ حزینِ ہند
سال شہادتش قلم واسطی نوشت
"قتل حسین کرد یزید لعینِ ہند" (۳۲)
۱۱۳۲ھ

۱۱۳۳ھ(۱۷۲۲ء) میں محمد شاہ بادشاہ دہلی نے نظام الملک میر قمرالدین علی خان(۳۳) (بانی سلطنت آصفیہ حیدر آباد دکن) بن میر شہاب الدین علی خاں بن میر عابد علی خان سمرقندی کو وزارت عظمی پر فائز کیا اور خطاب "آصف جاہ" سے مزید اختصاص بخشا۔ اس موقع پر علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی نے ایک مُرصع قصیدہ کہہ کر پیش کیا۔ اس

قصیدے میں فارسی، عربی، ترکی اور ہندی کے جملہ چوالیس ۴۴ اشعار ہیں اور تاریخ بھی کئی زبانوں میں نظم کی ہے. یہاں صرف قصیدے کا مطلع اور دو فارسی تاریخیں نقل کی جاتی ہیں:

مطلع:

بہار آمد و وا کرد غنچہ بند قبا
گرہ ز خاطر بلبل کشود فیض صبا
قلم نوشت برای وزارتش تاریخ
"وزیر کشور ہند آصف دوام ایقا" (۳۵)
۱۱۳٤ھ

دوسری تاریخ جو صوری و معنوی میں ہے، یہ ہے.

"ہزار ویکصد و سی و چهار نص نشاط"
۱۱۳٤ھ
دو گونہ جوہر تاریخ ازو شود پیدا (۳٦)

* * * * *

تعلیقات و مآخذ

(۱) سید صدرالدین علی الشہیر بہ علی معصوم شیرازی بن سید نظام الدین احمد (مصنف تاریخ قطب شاہی "حدیقة السلاطین") کا خاندان شیراز میں بیت علم و فضل گنا جاتا تھا. "مدرسۂ منصوریہ" ان کے جد اعلیٰ میر غیاث الدین منصور (ولادت ۹۰۰ھ/۱٤۹٤ء وفات ۹٤۸ھ/۱۵٤۱ء) سے منسوب ہے اور بہت مشہور ہے. سید علی معصوم کی ولادت روز شنبہ ۱۵ جمادی الاول ۱۰۵۲ھ

(یکم اگست ۱٦٤٢ء) کو مدینۂ منورہ میں ہوئی اور ۱۱۲۷ھ (۱۷۰۵ء) میں شیراز میں رو گرائے عالم بقا ہوئے۔

(۲) مآثر الکرام ص ۲٤۷، آزاد بلگرامی مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور طبع ثانی۔

(۳) "بلگرام" ہندوستان کے شہر لکھنؤ سے نوے کلومیٹر دور مغرب میں ضلع ہردوئی کا ایک مردم خیز قصبہ ہے اور علم و فضل کے اعتبار سے مشہور عالم ہے۔ اس قصبہ میں کثرت سے علماء فضلاء، صوفیہ اور محدثین پیدا ہوئے۔ ان میں صاحب "تاج العروس" اور "اتحاف السادة المتقین فی شرح احیاء العلوم الدین الغزالی" علامہ سید مرتضی بلگرامی الزبیدی کا نام نامی سرفہرست ہے۔ ۱۹۸۱ء کی مردم شماری کے مطابق اس قصبہ کی آبادی پچیس ۲۵ ہزار نفوس پر مشتمل ہے۔

(٤) زید شہید بن امام زین العابدین علیہ السلام کی ولادت ٦٦ھ (٦٨٥ء) اور شہادت ۱۲۲ھ (۷٤٠ء) میں ہوئی۔ آپ کی والدہ معظمہ "غزالہ" عرف جیدا ولایت سندھ (پاکستان) کی رہنے والی تھیں (المجدی) وہ جب امام زین العابدین علیہ السلام کے حبالہ عقد میں آئیں تو اس وقت امیر مختار ابن ابی عبیداللہ کوفہ پر حکمران تھے۔ یہ زمانہ عبدالملک بن مروان کی حکومت کا تھا۔

(٥) "شجرہ طیبہ" (قلمی) ص ٤١٠، آزاد بلگرامی اور مآثرالکرام ص ۱۲۔

(٦) مآثر الکرام ص ۲٥۹ آزاد بلگرامی۔

(۷) سحبان بن زفر بن ایاس الوائلی قبیلہ واهلہ سے تھا ٥٤ھ (٦۷٤ء) میں وفات پائی۔

(۸) انوری: شیخ اوحد الدین نام، انوری تخلص اور کرمان وطن تھا۔ ٥۸۰ھ (۱۱۸٤ء) میں بلخ میں وفات پائی۔

(۹) مآثر الکرام ص ۲٥٠، علامہ آزاد بلگرامی۔

(۱۰) مآثر الکرام ص ۲٥۱۔

(۱۱) "وقائع عالمگیر" ص ٥٠ مطبوعہ حیدر آباد دکن۔

(۱۲) "ملخص تسلیم" ص ٦۷، انوار حسین تسلیم سہسوانی (مراد آباد) مطبوعہ ۱۸۹٦ء

(۱۳) "صنادید تاریخ گوئی" مشموله دانش ص ۲۵۲ اسلام آباد.

(۱٤) "صنادید تاریخ گوئی"، ۲٦٤، از ڈاکٹر انصارلله شموله "دانش" شماره ص ۷. اسلام آباد ۱۳٦۵ھ اور "ملحض تسلیم" ص ۳٤ مطبوعۂ ۱۸۹٦ء.

(۱۵) وقائع عالمگیر ص ۱۵٤.

(۱٦) یار محمد المخاطب خدایار خان عباسی بن میاں نصیر بن میاں الیاس بن داؤد بن آدم شاہ کلہورہ. وفات ۱۱۳۱ھ(۱۷۱۹ء).

(۱۷) تبصرۃ الناظرین (قلمی) ص ٤۰ بحوالہ تحفۃ الکرام ہے .ص، ص٤٤۲ حاشیہ.

(۱۸) مآثر الکرام ص ۹۵ مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور.

(۱۹) جہاندار شاہ لقب اور معزالدین نام ہے. بہادر شاہ اول محمد معظم کا لڑکا تھا ۱۰ رمضان المبارک ۱۰۷۳ھ(۸ اپریل ۱٦٦۳ء) کو پیدا ہوا ۱۱۲٤ھ(۱۷۱۲ء) کو تخت نشین ہوا اور جنوری ۱۷۱۳ء کو محمد فرخ سیر بن عظیم الشان کے ساتھ جنگ میں قتل کر دیا گیا.

(۲۰) تحفۃ الکرام ج ۳، ص ۳٤۹ حاشیہ از پیر حسام الدین راشدی مطبوعہ ۱۹۷۱ء کراچی.

(۲۱) تبصرۃ الناظرین(قلمی)ص ۷٤ از سید محمد بلگرامی شاعر تخلص، پیدائش ۱۱۰۰ھ/۱٦۸۸ء وفات ۱۱۸۵ھ/۱۷۷۱ء.

(۲۲) تحفۃ الکرام ج۳، حاشیہ ص ٤۲.

(۲۳) مآثر الکرام ص۱۱۱ مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور.

(۲٤) تحفۃ الکرام ج ۳، ص ۳۷۳ حاشیہ.

(۲۵) "فارسی بلگرام" ص ۱۵، سید علی اصغر بلگرامی، مطبوعہ ۱۳٤۷ھ(۱۹۲۸ء) حیدرآباد دکن.

(۲٦) فارسی بلگرام ص۱٦.

(۲۷) فارسی بلگرام ص ۱۷.

(۲۸) "سرو آزاد" ص ۱۳۹، علامہ آزاد بلگرامی مطبوعہ لاہور ۱۹۱۳ء.

(۲۹) سرو آزاد ص ۲۸.

(۳۰) تحفة الکرام ص ۳٦ جلد سوم. رفیع الدرجات کا نام ابوالبرکات تھا اور رفیع الدولہ کا نام شمس الدین اور شاہ جہان ثانی لقب تھا. یہ دونوں بھائی رفیع الشان بن محمد معظم بہادر شاہ اول کے فرزند تھے.

(۳۱) قطب الملك کا سلسلہ نسب سید ابوالفرح واسطی تك راجع ہوتا ہے. آپکی وفات بادشاہ محمد شاہ کی طرف سے زہر خورانی کی وجہ سے سلخ ذی الحجہ ۱۱۳۵ھ (۲۰ ستمبر ۱۷۲۳ء) کو واقع ہوئی. دہلی میں بمقام شاہ مردان دفن ہوئے.

(۳۲) سرو آزاد ص ۱٦۲، آزاد بلگرامی.

(۳۳) سرو آزاد ص ۱۷٤

(۳٤) میر قمرالدین علی خان: آپ سعداللہ خان چنیوٹی (پاکستان) وزیر اعظم شاھجہان بادشاہ کے نواسے تھے. آپ کے دادا میر عابد علی خان شاھجہان بادشاہ کے عہد میں سمرقند سے ھندوستان آئے تھے. بادشاہ نے انھیں شاھزادہ اورنگ زیب عالمگیر کی خدمت گزینی سے معزز کیا . ان کي وفات ٤ ربیع الاول ۱۰۹۸ھ (۹ جنوری ۱٦۹۸ء) کو ہوئی. میر قمرالدین علی خان کی ولادت ۱٤ ربیع الآخر ۱۰۸۲ھ (۱۰ اگست ۱٦۷۱ء) کو ہوئی "نیك بخت" تاریخ ہے. آپ ریعان شباب میں چہار ہزاری منصب اور خطاب "چین قلیج خان" سے سرفراز ہوئے. شاہ عالم بہادر شاہ اول نے أنھیں ۱۱۲٤ھ (۱۷۱۲ء) میں "خان دوران" کا خطاب عطاکیا. علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی نے "خان دوران بہادر" سے تاریخ نکالی. محمد فرخ سیر نے خطابات "نظام الملك بہادر" اور فتح جنگ" سے نوازا اور ہفت ہزاری منصب سے اعزاز بخشا. محمد شاہ بادشاہ نے انھیں ۱۱۳٤ھ (۱۷۲۱ء) میں خطاب "آصف جاہ" اور وزارت عظمی سے بلند رتبہ عطا کیا. ان کا انتقال اتوار کے دن ٤ جمادی الآخر ۱۱٦۱ھ (۲۱ مئی ۱۷٤۸ء) بوقت عصر شہر برھان پور کے قریب ہوا اور شاہ بُرھان الدین غریب قدس سرہ کے پائین مزار دولت آباد میں آخری آرام گاہ ملی. آزاد بلگرامی نے "متوجہ بہشت" سے تاریخ رحلت برآمد کی. آپ بہت اچھے شاعر تھے اور ایك ضخیم دیوان آپ کی یادگار ہے

(۳۵) سرو آزاد ص ۱۸٤، آزاد بلگرامی.

(۳٦) سرو آزاد ص ۱۸۵ آزاد بلگرامی.

* * * * *

غلام حسن بلتستانی

ملا محمد علی کشمیری کی کتاب

"تحفة الاحباب" کا قلمی نسخہ

راقم السطور کے ذاتی کتابخانے(۱) میں ملا محمد علی کشمیری کی کتاب "تحفة الاحباب" کا ایک مخطوطہ موجود ہے۔ شاید یہ نسخہ برصغیر کی حد تک واحد نسخہ ہے جو محفوظ بھی ہے اور مکمل بھی(۲).

کتاب ۲۳×۱۶/۱۲ کی تقطیع کے ۵۲۲ صفحات پر پھیلی ہوئی ہے. ہر صفحہ ۱۷ سطروں اور ہرسطر اوسطا ۱۵ الفاظ پر مشتمل ہے. اس ضخیم کتاب کی کتابت کی تاریخ ترقیمہ میں اسطرح دی گئی ہے:

> تمت هذه الکتاب المسمی بتحفة الاحباب بتاریخ
> ثلث و عشر (کذا) من شهر جماد الثانی سنة الف و خمسین
> من هجرة پیغمبر علیه السلام(۳)

ترقیمہ سمیت کتاب میں کسی جگہ کاتب کا نام نہیں آیا لیکن اس کا کاتب مصنف کا ہمنام مشہور کشمیری خطاط ملا محمد علی

کشمیری ہے جو خط نستعلیق کے بہت اچھے خوشنویس گذرے ہیں جن کی لکھی ہوئی کتاب خلاصة المناقب (۲) اس کتابخانے کی متاع گراں مایہ ہے جسے انہوں نے ۱۰۹۲ھ میں کتابت کیا ہے. ان دونوں ترقیموں کا انداز کتابت، خط اور تحریر بالکل یکساں ہیں.

پوری کتاب نہایت خوشخط خط نستعلیق میں کتابت ہوئی ہے حتی کہ عربی عبارات بھی نستعلیق میں لکھی گئی ہیں. ابواب اور عناوین سرخ روشنائی سے کتابت کئے گئے ہیں. کتاب چار ابواب اور چھ فصلوں میں مکمل کی گئی ہے. حیرت کی بات یہ ہے کہ آخری دونوں ابواب تین تین فصلوں پر مشتمل ہیں جبکہ پہلے دو ابواب فصلوں میں تقسیم نہیں کئے گئے. کتاب کے مندرجات اس طرح ہیں:

ابواب	صفحات	کل صفحات	کیفیت
مقدمہ	۱ تا ۹	۹	وجہ تصنیف اور نام کتاب وغیرہ
باب اول	۱۰ تا ۱۳۴	۲۵	عراقی کی پیدائش، سفارت
باب دوم	۱۳۴ تا ۲۶۸	۱۳۴	عراقی کی کشمیر آمد اور کشمیر میں سرگرمیاں وغیرہ
باب سوم	۲۶۹ تا ۳۲۵	٦٦	عراقی کی ایران واپسی اور ایران میں قیام وغیرہ
باب چہارم	۳۲۵ تا ۵۲۴	۱۹۹	عراقی کی دوبارہ کشمیر آمد، وفات، سرگرمیاں اور بت شکنیاں

کتاب بے حد سلیس، رواں اور زوردار ہے اور فارسی شیریں میں فصاحت و بلاغت کا شاہکار ہے: فاضل مصنف نے تفصیل و وضاحت کی خاطر کافی اشعار کےعلاوہ ایرانی بزرگوں کی ۳۹ کتابوں کے اقتباسات درج کیے ہیں. اس طرح اس کتاب میں نامور ایرانی مصنفین اورشعرا کے

افکار و اقوال جمع ھیں جن میں شیخ شہاب الدین سہروردی، سعدی، اسیرئی لاھیجی، عطار نیشاپوری، میر سید محمد نوربخش، میر سید علی ھمدانی، شیخ علاؤالدولہ سمنانی، شیخ نجم الدین کبری، فخرالدین عراقی، مولانا روم اور عبدالرحمان جامی وغیرہ شامل ھیں، جس سے فاضل مصنف کے وسعت مطالعہ اور ذوق تحقیق کا اندازہ ھو جاتا ھے۔

کتاب کو مصنف نے خود ھی "تحفۃ الاحباب" سے موسوم کیا ھے جس کی وجہ انہوں نے درج ذیل بتائی ھے:

چون سبب تحریر این رسالہ و باعث تسطیر این مقالہ التماس احباب و الیاس اصحاب و انفاس ارباب بودہ بدان مناسبت این رسالہ موسوم گشت بتحفۃ الاحباب (۵).

کتاب کے مندرجات کے بارےمیں مولف کا کہنا ھے کہ انہوں نے میر شمس الدین عراقی کے افکار و کرامات کے بارے میں مختلف لوگوں سے بہت سی باتیں سنی تھیں۔ لوگوں کی زبانی جو بھی سنتے اپنے والد ملا خلیل اللہ کو سنا کر اس کی ان سے تصدیق کراتے پھر وہ خود دوسروں کو سناتے اس طرح مولف کو عراقی کے بارے میں مستند سمجھا جاتا تھا۔ لوگ عراقی کے بارے میں مختلف باتوں میں ان سے رجوع کرتے تھے۔ لوگوں کے بے حد اصرار پر انہوں نے ان باتون کو کتابی صورت میں مدون کیا؛(٦)

ملا محمد علی کشمیر کے حالات زندگی دستیاب نہیں لیکن انہوں نے زیر بحث کتاب میں ایک واقعہ لکھا ھے جس سے ان کا سال ولادت متعین ھوتا ھے۔ وہ لکھتے ھیں کہ میں اپنے والد بزرگوار کے ساتھ عراقی کی خدمت میں جایا کرتا تھا۔ ایک بار جبکہ میری عمر بارہ سال تھی میں والد کے ساتھ گیا اور آپ کے دست حق پرست پر بیعت کی۔ اس واقعے کے دو سال بعد عراقی عراق(ایران) تشریف لےگئے۔ (٧)

تواریخ کشمیر اور "تحفۃ الاحباب" سے ثابت ہے کہ عراقی ۸۹۶ھ کو خراسان واپس گئے تھے فاضل مصنف کے بیان کے مطابق عراقی کی واپسی سے دوسال پیشتر ان کی عمر بارہ سال تھی. پس ۸۹۶-۱۲=۸۸۲ھ ان کا سال پیدائش ہے. ان کے والد خلیل اللہ کشمیر کے بہت بڑے عالم تھے. دینی اور علمی حلقوں مین انہیں زبردست رسوخ حاصل تھا اور وہ میر شمس الدین عراقی کے خاص مریدوں میں سے تھے. محمد علی نے مروجه علوم و فنون انہی سے سیکھے اورکم سنی میں راہ طریقت و سلوک میں قدم رکھا. ذکر خفی عراقی کے مرید صوفی جمال الدین سے سیکھا اور عراقی کے مرید ہوگئے. (۸)

اپنے والد کی طرح محمد علی بھی بہت بڑے عالم دین تھے. عربی اور فارسی کے زبردست انشاء پرداز تھے ان کا علمی و ادبی ذوق اور تصنیف و تالیف میں استعداد زیر بحث کتاب سے عیاں ہے. کتاب کے مطالعه سے پته چلته ہے که انہوں نے طویل عمر پائی. ۹۹۰ ھ میں وہ زندہ تھے. (۹)

لیکن افسوس فارسی زبان کے اس عظیم مصنف اور نادر روزگار انشاپرداز کی زندگی کی تفاصیل معلوم نہیں، حتی کہ تاریخ وفات اور مقام تدفین بھی ہمارے علم سے باہر ہیں.

مصنف ممدوح بہت عمدہ فارسی نثرنگار تھے. انہوں نے اپنی کتاب میں بہت زیادہ تراکیب، استعارات، محاورات اور تلامیح استعمال کی ہیں. ان کی تحریر بے حد رواں سلیس اور عام فہم ہے. ایک غیر ایرانی دانشور کے قلم سے اس قدر شیرین فارسی میں کسی ضخیم کتاب کا منصه شہود پر آنا کشمیر کو ایران صغیر کہنے والوں کی بصیرت کو داد دینے پر مجبور کرتا ہے، جیسا که علامه اقبال نے کہا ہے!

آج وہ کشمیر ہے محکوم ومجبور و اسیر
کل جسے اہل نظر کہتے تھے ایران صغیر (۱۰)

زیر بحث کتاب ایک ایرانی الاصل شخصیت میر شمس الدین محمد عراقی کے حالات زندگی، تعلیمات اورکارناموں پر مشتمل تفصیلی سوانح عمری ہے۔ اس موضوع پر یہ واحد کتاب ہے جو عراقی کی وفات (۹۳۲ھ) سے تھوڑی مدت بعد لکھی گئی لیکن افسوس کہ عراقی کی شخصیت ان کی وفات کے بعد متنازعہ بن گئی۔ اگر یہ کتاب شائع ہو جاتے تو ساری غلط فہمیاں اور اختلافات ختم ہو جائیں گے۔ مثلاً عراقی کے بلتستان جانے کے بارے میں مورخین میں کوئی اختلاف نہیں، لیکن بلتستان میں مدت قیام کے بارے میں اختلاف ہے۔ مولوی حشمت اللہ نے پانچ چھ سال لکھا ہے(۱۱) ڈاکٹر صابر آفاقی نے پانچ سال(۱۲) پروفیسر محب الحسن اور سلیم خانگی نے ۲ ماہ (۱۳) حقیقت یہ ہے کہ عراقی ۹۱۱ ہجری کے اوائل میں بلتستان پہنچے اور اسی سال کے موسم خزاں میں بلتستان سے واپس کشمیر چلے گئے تھے۔ اس طرح بلتستان میں وہ چھ ماہ کے لگ بھگ رہے تھے۔(۱۴) اس کی تائید "طبقات نوریہ" کے اندراجات سے بھی ہوتی ہے۔(۱۵)

اسی طرح عراقی کے فقہی مذہب کے بارے میں اختلاف ہے۔ روشن علی ہندی، عبدالرشید انصاری، اور شیخ محمد اکرام انہیں شیعہ قرار دیتے ہیں۔(۱٦) ڈاکٹر صابر آفاقی، سید محمود آزاد، سلیم خانگی اور ڈاکٹر محمد ریاض شیعہ اور نوربخشیہ دونوں کے مبلغ لکھتے ہیں (۱۷) جبکہ مرزا حیدر کاشغری، ابو الفضل، عبدالحمید خاور اور پروفیسر محب الحسن انہیں صرف نوربخشی مبلغ سمجھتے ہیں۔(۱۸) "تحفۃ الاحباب" سے آخرالذکر گروہ کے نظریے کی تائید ہوتی ہے۔ اس میں اٹھارہ مقامات پر عراقی نوربخشی مذہب پھیلانے کی تلقین کرتے ہیں۔ دو جگہ پوچھنے والوں کو اپنا مذہب نوربخشی بتاتے ہیں۔(۱۹) اورایک جگہ

شیعه اور سنّی کے بارے میں اپنی ناپسندیدگی کا اظہار کرتے ھیں.(۲۰)

میر شمس الدین عراقی۸۳۳ھ کو ایران کے مشہور علاقے گیلان کے قصبے رشت میں پیدا ہوئے. والدین نے ان کا نام محمد رکھا ماں باپ دونوں کی جانب سے موسوی سید تھے. بچپن ھی میں انھیں فقر و سلوک سے لگاؤ پیدا ھوگیا چنانچہ سید محمد نور بخش کے مریدوں کی صحبت اختیار کی، جن میں سے شیخ محمد سمرقندی، شیخ محمود بحر آبادی، شیخ محمد سفلی؛ شمس الدین اسیری لاھیجی اور شاہ قاسم فیض بخش وغیرہ کی خدمت میں اپنی عمر کا اکثر حصہ یعنی ۲۴ سال گذارے. موخرالذکر نے جو، نور بخش قہستانی کے بیٹے اور خلیفہ مجاز تھے. انھیں شمس الدین کا لقب دیا اور اپنا نائب اور خلیفہ بنا کر کشمیر روانہ کر دیا. انہوں نے ۳۶ سال کشمیر میں گذارے. ایک بار بلتستان کا تبلیغی دورہ کیا. کشمیر اور بلتستان میں نور بخشی سلسلے کو رواج دیا. کشمیر کے حکمران زین العابدین کی آزاد سیکولر پالیسی کے نتیجے میں مرتد ھونے والے ھزاروں افراد کو دوبارہ دائرہ اسلام میں داخل کیا اور سینکڑوں بت خانے گرا کر انکی جگہ پر مسجدیں اور خانقاھیں بنوائیں. غرض ان کی مساعی جمیلہ کے طفیل کشمیر اور مضافات کشمیر میں دین اسلام کو دوبارہ استحکام اور رونق نصیب ھوئی. انھوں نے ۹۳۲ ھ میں وفات پائی. زدی بل کے مقام پر مدفون ھوئے جہاں آپ کا مزار پُرانوار مرجع خلائق ھے.

عراقی بہت بڑے عالم دین اور شعلہ بیان مقرر تھے. لیکن حیرت کی بات یہ ھے کہ انہوں نے کوئی کتاب نہیں لکھی. "تحفة الاحباب" میں ان کی کسی تصنیف کا ذکر نہیں البتہ ان کے بیٹے میر دانیال کی تصنیف "تعریف نامہ درویشان" کا نام آیا ھے(۲۱) عراقی بہت بڑے انقلابی سوچ رکھنے والے تھے. انہوں نے کشمیر میں انقلاب برپا کردیا اور کشمیر کے دور دراز حصوں میں بھی آواز حق پہنچائی اور ارتداد کے فتنے کو ھمیشہ

کیلئے ختم کرا دیا۔

اس کتاب کی اہمیت اس لحاظ سے بھی ہے کہ اس میں سلسلہ طریقت نور بخشیہ کے بارے میں بیش قدر مواد موجود ہے۔ نوربخشی تحریک کے بارے میں اس قدر مواد ایران میں لکھی جانے والی کتابوں میں بھی موجود نہیں۔ مؤسس سلسلہ نوربخشیہ سید محمد نوربخش ان کی اولاد اور خلفاء و مریدین کے بارے میں تفصیلی معلومات موجود ہیں، بلکہ کتاب کا باب اول عراقی کی تعلیم و تربیت کے ضمن بحث پر مشتمل ہے جس میں تحریک کے اثر و نفوذ، نوربخشیوں کی سرگرمیاں اور سید محمد نور بخش کے خطوط تفصیل سے درج ہیں۔ اس طرح ایرانی الاصل صوفی سلسلہ نوربخشیہ پر لکھنے والوں کیلئے یہ حوالے کی کتاب اور معلوماتی دستاویز ہے۔

سلسلہ نوربخشیہ دوسرے سلاسل صوفیہ کی طرح ایک روحانی سلسلہ ہے۔ مثلاً قادریہ، چشتیہ، سہروردیہ وغیرہ کا سا۔ اس کے مؤسس میر سید محمد نور بخش ایران کے مشہور علاقے قہستان کے رہنے والے تھے اس سلسلے کے اکثر بزرگوں کا تعلق ایران کے مختلف شہروں سے ہے۔ یہی وجہ ہے کہ ان کی تعلیمات ایرانی مفکرین اور صوفی خاندانوں کی آئینہ دار ہیں۔ ان بزرگوں میں سے اکثر صاحب تصنیف و تالیف ہیں جن میں شیخ نجم الدین کبری، شیخ علاءالدین سمنانی، عبدالرحمن اسفرائنی، میر سید علی ہمدانی اور میر سید محمد نوربخش تصانیف کثیر کے مالک ہیں۔

یہ کتاب نویں/دسویں ہجری کے دوران ایران، افغانستان، وسطی ایشیا اور کشمیر کی معاشرتی مذہبی، اقتصادی اور تہذیبی تاریخ بھی ہے۔ اسلامی دنیا کے بارے میں مفید معلومات دی گئی ہیں۔ کشمیر اور ایران کے علما و فضلاء، شاہان و امراء، مشائخ و فقراء اور شعرا و ادباء کے بارے میں بھی بیش قدر معلومات درج کی گئی ہیں۔ مسلمانوں کے

علاوہ ہندوؤں کے مذہبی اور سماجی حالات بھی درج ھیں۔ اس طرح اس کی تاریخی اور ثقافتی اھمیت بہت زیادہ ہے۔

کشمیر میں اشاعت اسلام اگرچہ سید بلبل شاہ ترکستانی، امیر کبیر سید علی ہمدانی اورمیر سید محمد ہمدانی کے ہاتھوں ہو چکی تھی، لیکن اشاعت اسلام میں مبلغین اسلام اور صوفیائے کرام کے ساتھ ساتھ مسلمان حکمرانوں نے بھی بڑھ چڑھ کر حصہ لیا، جس کی وجہ سے کشمیر کے باشندوں کی اکثریت مسلمان ہو گئی تھی۔ لیکن جب سلطان زین العابدین کشمیر کا حکمران بنا تو اس نے ہندوؤں و غیرھم کے ساتھ بے حد فراخدلی کا مظاھرہ کیا انھیں کئی مراعات سے نوازا. کشمیر سے چلے جانے والے ہندوؤں کو بلایا. سلطان سکندر بت شکن کے زمانے میں منہدم کیے جانے والے مندروں کی از سرنو تعمیر و مرمت کے سلسلے میں گراں قدر امداد دی. ہندو عالموں کو بڑی بڑی ملازمتیں دی گئیں سلطان کی حد سے زیادہ ہندو نوازی(۲۲) سے کشمیری ہندو اس قدر دلیر ہوگئے کہ وہ کھل کر شعائر اسلام کا مذاق اڑاتے اور اسلامی احکامات کی بجاآوری میں روڑے اٹکاتے تھے. میر سید محمد ہمدانی کے ہاتھوں مسلمان ہونے والے ہزاروں نو مسلموں کو انہوں نے جبراً ہندو بنا لیا تھا. ہندو تہذیب و ثقافت کے احیاء و رواج کیلئے کوششیں ہونے لگی تھیں اور کشمیر میں دین اسلام کا مستقبل مخدوش ہو گیا تھا. مؤلف کتاب نے قاضی محمد قدسی کی مثنوی نقل کی ھے جس کے کچھ اشعار نذر قارئین کئے جاتے ھیں.

کفری که قدیم بود نو شد
وز مهر منیر شرع ضو شد
شد بار دگر برسم معتاد
آتشکده وکنشت بنیاد

گشتند طوائف منافق (۱۱)

با کفر معاون و موافق

هر جا فطنی و زیر کی بود

در شرک شریک مشر کی بود

ور زانکه پدر شدی بمسجد

میکرد پسر بکافرے جد(۲۳)

میر شمس الدین عراقی کی کوشش اور وزیراعظم ملک موسی رینہ کے تعاون نے کشمیر میں اسلام کے مستقبل کو محفوظ بنایا۔ ہندوؤں کی قوت کا خاتمہ کر دیا۔ (۲۴)

سطور بالا میں ملا محمد علی کشمیری کی کتاب "تحفۃ الاحباب" کی اہمیت افادیت اور اس کی تاریخی حیثیت واضح کرنے کی کوشش کی گئی ھے۔ ھماری معلومات کے مطابق یہ اب تک زیور طبع سے آراستہ نہیں ہوئی۔ بدقسمتی سے اس کے قلمی نسخے بھی کمیاب ھیں کشمیر یونیورسٹی سری نگر کشمیر میں شعبہ فارسی کے استاد جناب غلام رسول جانی کے مراسلے بنام مقالہ نگار کے مطابق کشمیر میں صرف ایک نسخہ موجود ھے(۲۵) جس کا صرف آخری باب محفوظ ھے پہلے تینوں ابواب سرے سے موجود نہیں ہیں۔ برصغیر اور ایران کے کسی کتابخانے میں اس کی موجودگی کا ھمیں علم نہیں ہے۔

ضرورت اس امر کی ھے کہ فارسی زبان اور تاریخ کشمیر سے قلبی لگاؤ رکھنے والے ارباب علم و فضل اور صاحب ثروت حضرات اس نادر علمی اور تاریخی دستاویز کو شائع کرنے کاسامان کریں۔

* * * * *

کتابیات و مآخذ

۱- آئین اکبری، ابوالفضل، لیدن

۲- آب کوثر، شیخ محمد اکرام، طبع یازدهم، لاهور، ۱۹۸۵ء

۳- اقبال اور کشمیر، ڈاکٹر صابر آفاقی، لاہور، ۱۹۷۷ء

۴-ایران صغیر و ایران کبیر،محمد عبداللہ قریشی، اہور ۱۹۸۱ء

۵- تاریخ فرشتہ (اردو)، قاسم فرشتہ، لاہور، ۱۹۸۰ء

۶- تاریخ کشمیر، سید محمود آزاد، باغ آزاد کشمیر، ۱۹۷۰ء

۷- تاریخ کشمیر مسلم عہد میں، صابر آفاقی، لاہور، ۱۹۸۴ء

۸- تاریخ جموں، مولوی حشمت اللہ، لاہور ۱۹۶۲ء

۹- تحفۃ الاحباب قلمی، محمد علی کشمیری، مملوکہ مقالہ نگار

۱۰- تنویر نادر سراج، روشن علی ھندی، تہران، ۱۹۸۶ء

(یہ کتاب میر سید محمد نوربخش کی تالیف "تحفۃ الاحوط" کی اردو زبان میں شرح ہے پہلی جلد کتاب الطہارت پر اور دوسری جلد کتاب الصلوۃ پر مشتمل ہے۔ سید عباس کریسنی بلتستانی نے ایران سے شائع کی۔ لیکن ان کی اچانک موت سے باقی حصہ نامکمل رہ گیا۔

۱۱- جلوہ کشمیر۔ صابر آفاقی، لاہور ۱۹۸۰ء

۱۲- خلاصۃ المناقب، جعفر بدخشی قلمی مملوکہ، مقالہ نگار

۱۳- شباب کشمیر، محمد الدین فوق، میر پور آزاد کشمیر ۱۹۸۸ء

۱۴- طبقات نوریہ، محمد بن محمد صوفی، لاہور، ۱۹۶۹ء

۱۵- قراقرم ھند و کش، منظوم علی، اسلام آباد، ۱۹۸۷ء

۱۶- کشمیر سلاطین کے عہد میں، محب الحسن، اعظم گڑھ بھارت، ۱۹۶۷ء۔

۱۷- کشمیر میں اشاعت اسلام، سلیم خان گمی، لاهور، ۱۹۸۸ء

۱۸-وادئ بلتستان کے مذہبی حالات، عبدالرشید انصاری،کراچی، ۱۹۵۶ء

* * * * *

حواشی و تعلیقات

۱- موسوم به برات لائبریری برق چمن، خپلو بلتستان، شمالی علاقه جات پاکستان.

۲- برصغیر پاک و هند کے مخطوطات کی جامع فهرست آقای احمد منزوی کی فهرست مشترک هے، جس کی سات جلدوں میں ایک ایک کتاب کے متعدد قلمی نسخوں کی نشاندهی کی گئی ہے، لیکن زیر بحث کتاب کا ذکر نہیں ہے۔

۳- تحفة الاحباب ص۵۲۲ مملوکه مقاله نگار کسی نے الف کے اوپر «واثنی، اور من کے اوپر ۱۲۵۰ درج کیا هے اس طرح کتابت کی تاریخ ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۵۰ھ بنا دی ہے یه دست اندازی موقع محل، سیاہی، تحریر، سطر اور قلم سے بآسانی معلوم ہو جاتی ہے. اصل تاریخ ۱۳ جمادی الثانی ۱۰۵۰ھ ہے جو متن سے ثابت ہے.

۴- یه کتاب نورالدین جعفر بدخشی نے اپنے مراد میر سید علی همدانی کی سوانح حیات اور تعلیمات پر سپرد قلم کی هے. یه انہوں نے شاہ همدان کی وفات ۷۸۶ھ کے ایک سال بعد ۷۸۷ھ میں مکمل کی، دیکھئے «خلاصة المناقب» قلمی، ص۳ مملوکه مقاله نگار.

۵- تحفة الاحباب ص۷ محوله بالا

۶- ایضا ص۳

۷- ایضا ص ۲۶۳

۸- ایضا ص ۲۶۵

۹- ایضا ص ۲۶۵

۱۰- اقبال اورکشمیر ص ۷۰

۱۱- تاریخ جموں ص ۵۹۱

۱۲- جلوہ کشمیر ص ۱۰۷

۱۳- بالترتیب کشمیر سلاطین کے عہد میں ص ۱۲۳ اور کشمیر میں اشاعت اسلام ص ۱۵۰

۱۴- تحفۃ الاحباب ص ۳۷۷

۱۵- طبقات نوریہ ص ۹۴

۱۶- بالترتیب تنویر سراج ص ۱۰ وادئ بلتستان کے مذہبی حالات ص۵ اور آب کوثر ص ۳۷۲

۱۷- بالترتیب تاریخ کشمیر مسلم عہد ص ۱۳۲، تاریخ کشمیر ص ۳۳۷، کشمیر میں اشاعت اسلام ص ۱۵۰، ایران صغیر و کبیر ص۲۳

۱۸- تاریخ فرشتہ ص ۹۳۳، آئین اکبری ج ۲ ص ۳۸۹، قراقرم ہند و کش ص ۲۰۳، ۲۱۵ کشمیر سلاطین کے عہد میں ص ۹ ۳۳

۱۹- تحفۃ الاحباب ۱۶۳، ۱۶۴

۲۰- ایضا ص ۳۳۹

۲۱- ایضا ص ۳۶۳

۲۲- سلطان زین العابدین کی غیر مسلم نوازی کیلئے دیکھیے شباب کشمیر باب ہشتم۔

۲۳- تحفۃ الاحباب ص ۳۱۰.

۲۴- تحفۃ الاحباب باب چہارم فصل سوم از ۴۳۶ تا ۵۱۸ میں مساجد کی تعمیر کا ذکر موجود ہے۔

۲۵- مورخہ ۱۱-۵-۱۹۸۹ء شمارہ ندارد۔

* * * * *

از عبدالرزاق
شبلی کالج اعظم گڑھ

مطهر اور دیوان مطهر

۱۹٦۲ء میں علی گڑھ مسلم یونیورسٹی میں فارسی کے اساتذہ پروفیسر نذیر احمد اور ڈاکٹر محمد شمعون اسرائیلی صاحبان نے مجھے دیوانِ مطهر کڑہ پر کام کرنے کیلئے کہا لہذا اس سلسلے میں میں نے مطهر اور کلام مطهر سے متعلق مختلف کتابوں اور مخطوطات و مقالات جیسے لٹن فارسی ادب (ضمیمہ ۳۲)، لٹن فارسی ادب (ضمیمہ ۲ج)، مخطوطہ باڈلین (مخطوطہ بتخانہ مرتبہ صوفی مازندرانی وغیرہ)، مخطوطہ دیوانِ مطهر مملوکہ پروفیسر سید مسعود حسن رضوی، اداۃُ الفضلاء مؤلفہ قاضی بدر محمد دهلوی مؤرخہ ۸۱۲-۸۲۲هجری، احوالُ الشعراء (بتخانہ)، اخبارُ الاخیار اور تذکرہ مصنفینِ دهلی (تالیفات شیخ عبدالحق دهلوی)، انجمن آرای ناصری، عرفات العاشقین (تقی اوحدی)، بیاض فارسی (برٹش میوزیم)، فرهنگِ جهانگیری، فرهنگِ رشیدی، فتوحاتِ فیروز شاهی (از سلطان فیروز شاہ)، انشاءِ ماهرُو (بقلم ملک عین الملک)، خیرالمجالس (تصحیح و ترتیب از پروفیسر خلیق احمد نظامی)، لغت نامۂ دهخدا، مجمعُ الفصحاء (تصنیف رضا قلی خان هدایت)، مجمع النفائس، مخزنُ الغرائب، منتخبُ التواریخ، نزهۃُالخواطر، نذرِرحمن، ریاض

الشعراء، شرح مخزن الاسرار، سیرتِ فیروز شاهی (مخطوطه)، صبحِ گلشن، تاریخ فیروز شاهی مؤلفه ضیاءالدین برنی، تاریخِ فیروز شاهی مؤلفه شمس سراج عفیف، تاریخِ محمدی بقلم محمد بهامدخانی، تاریخِ فرشته، تاریخِ مبارکشاهی، تاریخِ عصرِحافظ، یدِبیضا، مطهرِ کڑه (مقاله از پروفیسر وحید مرزا لکهنؤ)، قصائدِ مطهر (از مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی)، مطهر آف کڑه (محمد شمعون اسرائیلی صاحب کا انگریزی میں مضمون)، کچھ مطهر کے بارے میں (مقاله از پروفیسر سید حسن پٹنه)، Some Religious and Cultural Trends of Tughluq Period اور An Indian Medieval Madrasah (دونوں خلیق نظامی صاحب کے قلم سے)، ظهور الاسرار نامی اور مطهر کڑه (مولانا امتیاز علی عرشی)، "کچھ مطهر کے سلسله میں" (شبیر احمد خاں غوری اله آبادی، History of India by Elliot & Dowson اور سیرالمتأخرین سے استفاده کیا اور مختلف مخطوطات کا مقابله و موازنه کیا. پیشِ نظر مقاله اسی کا نچوڑ هے.

مُطَهرٌ فیروز شاه تغلق کے دور کی ایک اهم ادبی شخصیت هے. مگر بد قسمتی سے معاصر تاریخوں اور تذکروں میں اس کا کماحقه ذکر نهیں هے. البته برٹش میوزیم والے تذکره کے مرتب نے جو همارے شاعر کا همعصر هے اسکے دو طویل قصیدوں کو اپنے انتخاب میں شامل کیا هے. ایک اور معاصر شارحِ "مخزنِ اسرار" و جامعِ"بحرالفضائل" محمد بن قوام نے همارے شاعر کو "افضلُ العصر" کا خطاب دیا هے. ان باتوں سے اپنے دور میں انکی شهرت و مقبولیت کا ثبوت ملتا هے.

نام و تخلص

کسی بهی تذکره نویس نے مطهر کے نام کا ذکر نهیں کیا هے اور نه هی دیوان سے اس کا پته چلتا هے. پٹنه کے پروفیسر سید حسن صاحب

نے دربارِ شاہ شجاع (۷۳۳-۷۸۶ھ) کے ایک شاعر سید عزالدین مطہر بن عبداللہ بن علی الحسنی ایرانی اور مطہر کڑہ کو ایک ھی شخص ثابت کرنے کی کوشش کی ھے. محترم پروفیسر نے یہ نتیجہ اس البم سے اخذ کیا ھے جو تاج الدین احمد وزیر نے اپنے دور کے شعرا کی خود نوشت نظموں سے تیار کرائی تھی. بیاضِ مذکور میں عزالدین مطہر کے ھاتھ کے لکھے ھوئے ۱۵ رجب ۷۸۲ ھجری کے کچھ قصائد ھیں. حسن صاحب کی دلیل یہ ھے کہ ایک ھی تخلص کے دو شاعر ایک ھی دور میں نہیں ھو سکتے. نیز انھوں نے ایک مصرع اور کچھ مشترک فقرے پیش کئے ھیں جو ان کی رائے میں توارد نہیں کہا جا سکتا. میرے خیال میں دونوں دلیلیں ضعیف ھیں. ایک ھی وقت میں دو کیا بہت سے شاعر ایک ھی تخلص کے ھو سکتے ھیں. نظامی عروضی کا شعر"

در جہان سہ نظامیم ای شہ
که جہانی ز ما بافغانند (۱)

ھی اسکی کافی دلیل ھے. اسکے علاوہ ھمارے پاس موصوف کی دلیل کے خلاف ایک تاریخی شہادت بھی ھے. سید صاحب کی دلیلوں سے صاف ظاھر ھے کہ مطہر نہ صرف ۷۸۲ھ میں ایران میں تھا بلکہ اس تاریخ سے پہلے اور بعد بھی. مگر ھمیں یقیناً معلوم ھے کہ دربارِ فیروز شاہ تغلق کا مطہر ۷۵۰ھ سے پہلے سے لیکر غالباً ۷۸۹ھ تک ھندوستان میں تھا. لہذا اسے اُسکے ایسے ایرانی ھمنام سے بالکل ملادینا عملاً نا ممکن ھے جو ان تاریخوں کے دوران ایران میں ھو گا. یہ تجویز کرنا بالکل نامناسب ھے کہ جو شخص ۷۷۰ھ میں اور اسکے بعد بھی، اسیطرح ۷۸۹ھ میں اور اسکے پہلے بھی یقیناً ھندوستان میں تھا ۷۸۲ھ سے پہلے اور اسکے بعد بھی ایران میں تھا. اسلئے احتیاط اسی میں ھے کہ ھم دونوں کو الگ الگ سمجھیں اور ایرانی مطہر کا نام اور نسب ھندوستانی مطہر کو نہ دیں.

تخلص وغیرہ کے بارے میں بھی اختلاف ھے۔ دو اھم تذکرہ نویسوں یعنی تقی اوحدی اور رضا قلی خان ھدایت نے ھمارے زیرِ بحث شاعر کو دو الگ الگ شخصیتیں یعنی "ایرانی مہاجر مظھرِ گجراتی" اور "مظھرِ ھندی" سمجھا ھے۔ حالانکہ حقیقت میں دونوں ایک ھیں کیونکہ دونوں سے منسوب اشعار ھمارے شاعر کے دیوان میں موجود ھیں لھذا مسئلہ حل ھو گیا۔ یہ بھی واضح ھو گیا کہ تقی اور ھدایت دونوں نے غلطی سے اسے دو الگ الگ شخصیتیں سمجھا ھے اور اس کا تخلص مُطَھرّ کے بجائے مظھر لکھا ھے۔ دونوں حضرات شاعر کا مجموعہ کلام دستیاب نہ ھونے کیوجہ سے اپنی غلطی دور نہ کر سکے۔ "عرفات" کے مصنف نے بذاتِ خود دیوانِ مَظھر کو دیکھنے کا دعوی کیا ھے مگر میں دو وجھوں سے اس بات سے اتفاق نہیں کرتا:- اولاً یہ کہ دونوں شاعروں سے متعلق اشعار اسی دیوان میں دیکھے جاسکتے تھے، ثانیاً یہ کہ لفظ "مظھر" (--) کا وزن "مُطھرٌ" (ں--) سے مختلف ھونے کیوجہ سے آسانی سے غلطی کی اصلاح ھو سکتی تھی اگر اس نے مَظھر کے بجائے اصل تخلص مُطَھرٌ والے اشعار پر غور کیا ھوتا۔

مُطَھرّ اور شرحِ مخزن:

مشھور فاضل مولانا امتیاز علی عرشی کا مضمون "ظھورالاسرار نامی اور مُطھرِ کڑہ" "معارف" اعظم گڑھ کے جولائی۔ اگست ۱۹۳۱ء کے شماروں میں چھپا تھا اسمیں موصوف نے ثابت کرنے کی کوشش کی ھے کہ "شرحِ مخزنُ الاسرار" جو ۹۵۰ھ میں لکھی گئی تھی اور غلطی سے ظھورالحسن کے نام سے چھپ گئی ھے حقیقت میں مُطھرِ کڑہ نے لکھی تھی۔ اُن کی یہ دلیل کہ "شرح" طباعت کیوقت غلط نام سے منسوب ھو گئی تو صحیح ھے مگر انکا یہ خیال کہ شارح مطھر کے علاوہ کوئی اور نہ تھا شھادت کی کسوٹی پر پورا نہیں اترتا۔ "شرح" عموماً محمد بن قوام بن رستم بدر خزانۃ البلخی الکرئی سے منسوب کی گئی ھے۔ شارح اور

مطهر کو ایک ثابت کرنے کیلئے مولانا عرشی نے مندرجه ذیل باتیں کهی هیں:- (۱) شاعر اور شارح دونوں ایک هی دور کے هیں (۲) دونوں ایک هی جگه کے باشندے تهے (۳) شرح کے مخطوطات میں سے کم از کم ایک یا دو میں لکهنے والے کا نام مطهر بن قوام هے (۴) شرح میں انهی شعرا کا حواله دیا گیا هے جنکا ذکر دیوانِ مطهر میں هے. (۵) شارح "نصاب العقلاء" کا مصنف هے جبکه "نصابُ الاخوان" نامی اُسی درجه کی کتاب مطهر سے بهی منسوب هے. ظاهر هے ان میں سے کوئی دلیل بهی قطعی نهیں هے. تیسری بات میں کچھ وزن هے مگر عرشی صاحب نے اسے باقاعده ثابت نهیں کیا هے. مصنف کا نام بے شک دو مخطوطوں میں مطهر بن قوام ملتا هے مگر کم از کم ایک درجن مخطوطات میں محمد بن قوام موجود هے اور مؤخرالذکر قسم میں شرح کے بعض بهترین نسخے شامل هیں. مزید برآں، اسی مصنف نے "بحرالفضائل" نام کی ایک اهم فارسی لغت بهی لکهی هے جسکے تمام دستیاب نسخوں میں صاحبِ تصنیف کا نام محمد بن قوام بن رستم بدر خزینة البلخی الکرئی ظاهر هے جس سے مصنف کے نام کے بارے میں کسی قسم کا شبهه نهیں ره جاتا. بالفاظِ دیگر شارحِ مخزن اور لغت نویس ایک هی شخص هیں اور وه محمد بن قوام بن رستم هیں. نیز مندرجه ذیل نکات اس بات کا بیّن ثبوت هیں که شارح اور شاعر مطهر ایک شخص نهیں تهے اور هو بهی نهیں سکتے:

(۱) شارح نے اپنی "شرحِ مخزن" میں ان الفاظ سے مطهر کو یاد کیا هے: "افضل العصر مولانا مطهر فرماید"- یه جمله دو الگ الگ شخصیات کا تعین کر دیتا هے.

(۲) شرح ۷۹۵هـ میں لکهی گئی اور فرهنگ بیالیس سال بعد لگ بهگ ۸۳۷ هـ میں (۲) تصنیف هوئی. اس سے ثابت هے که پهلی کتاب مصنف کے ابتدائی آثار میں سے هے. مطهر کے بارے میں همارى معلومات اسکے بالکل برعکس هیں. همارا شاعر دورِ فیروز شاهی کے

آغاز کے آس پاس اپنی شہرت کے عروج پر تھا اور فیروز شاہ ۷۵۲ھ میں تخت نشین ہوا۔ علاوہ ازیں عین الملک کی مدح میں اسکے قصاید، اور ۷۵۷ھ میں شیخ نصیرالدین محمود کی وفات پر اسکا مشہور مرثیہ فیروز شاہ کے ابتدائی دورِ حکومت میں مطہر کے شاعرانہ مقام کی واضح تصدیق کرتے ہیں۔ مطہر جیسا کہ بعد میں آئے گا، ۷۱۶ھ کے آس پاس پیدا ہوا۔ وہ ۸۳۷ھ میں لکھی ہوئی کتاب کا مصنف نہیں ہو سکتا۔ لہذا شارحِ مخزنُ الاسرار اور ہمارا شاعر الگ الگ ہیں۔

(۳) اب اصل دیوان سے کچھ ایسے اشعار درج کئے جارہے ہیں جن سے ثابت ہے کہ شاعر کا تخلص مُطَہرٌ تھا نہ کہ مَظہرَ:-

مُطَہرٌ در ثناخوانی چو دُر افشانست دربایت
کنونت از سرِ اخلاص دست اندر دعا کرده (۴)

مسکین مظفر (مطهر) ست چو در مدحِ آستانت
اُو را ز لطف مرهمِ جانِ خراب ده (۵)

مُطهرٌ آنکه دربای سگانش خاکِ ره گردد
بلند اختر سری باید تو آن دولت کجا داری (۶)

مُطهرٌ بنده کمتر که میراثِ پدر دارد
درین درگه دعا گوئی درین حضرت ثنا خوانی(۷)

مولد اور تاریخ پیدائش:

شاعر کی جائے پیدائش کا پتہ نہیں۔ کچھ لوگ اُسے ایرانی بتاتے ہیں اور کچھ مؤرخ ہندوستانی لکھتے ہیں۔ (۸) اسکے دیوان سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ کسی دوسری جگہ سے ہندوستان آیا۔ عین الملک کی مدح میں وہ لکھتا ہے کہ میں اپنے اعزہ سے منقطع ہو کر بہت دور سے آپکے دیدار کیلئے آیا تھا۔ مثال کے طور پر چند اشعار حسب ذیل ہیں:-

بختِ میمونت بلندست که آورد مرا
در جنابِ تو جدا کرده ز چندان دور
من ازآن قوتِ اخلاص که از چندین دور
بستم احرامِ درت با همه خیل و احفاد (۹)
ولی مباد که افتد چو من کسی تنها
در این چنین نفسی از دیار و از احباب (۱۰)

اسی طرح مدرسہ فیروز شاہی کے مشہور استاد مولانا جلال الدین رومی سے دھلی میں مستفید ہونے کے لئے اُسے دور سے آنے میں صحرا اور پہاڑ سے گذرنا پڑا. اسطرح کی دوری سے مراد دھلی سے دور ہندوستان ھی میں کوئی جگہ بھی ھو سکتی ھے اور یہ بھی ممکن ھے کہ وہ ایرانی رھا ھو جو ہندوستان میں آکر مقیم ھو گیا ھو. ہندوستان میں اسکی رھائش کے بارے میں بھی دیوان سے کچھ پتہ نہیں چلتا. اسکے لئے پھر ھمیں خارجی شواھد پر سہارا لینا پڑتا ھے جو اس سلسلے میں بھی مختلف ھیں. کچھ اُسے کڑہ کا باشندہ قرار دیتے ھیں اور کچھ حضرات اُسے گجراتی لکھتے ھیں. چونکہ گجرات میں بھی ایک جگہ کا نام "کری" ھے لھذا کم از کم پروفیسر شیرانی (۱۱) کی رائے میں یقینی طور پر نہیں تو امکانی طور پر تو مطہر کی جائے رھائش "کری" ھو ھی سکتی ھے• مگر اندرونی اور بیرونی شواھد کی بنا پر ھمیں یھی فیصلہ کرنا پڑے گا کہ مطہر کڑہ میں مشرقی علاقے میں رھتا تھا. اسکے ممدوحین میں ملک الشرق خطاب رکھنے والے متعدد اشخاص پائے جاتے ھیں جیسے ملک الشرق ملک عین الملک، ملک الشرق ملک حسام الدین، ملک الشرق ملک علاؤالدین اور ملک الشرق ملک نظام الملک وغیرہ. ان باتوں سے اس کا زیادہ تعلق مشرق ھی سے معلوم ھوتا ھے.

خاندانی حالات:

اسکے آباؤ اجداد کے بارے میں بھی ھمیں علم نھیں ھے. البتہ دیوان سے پتہ چلتا ھے کہ اس کا خاندان بھت بڑا تھا چنانچہ خود کھتا ھے.

ترا خویش و فرزند و خیل و تبار
فزون از ھزارند گر بشمری

اسکا خاندان خوشحال تھا اور خاندان کے بعض افراد اونچے عھدوں پر فائز تھے.

مثلاً:

من ھم نشین شاھم و ھم ھم نژاد خان
من ھمدمِ امیرم و ھم ھمسر وزیر

اسکے والد تغلقوں کے شاھی دربار سے متعلق معلوم ھوتے ھیں جیسا کہ اس شعر سے پتہ چلتا ھے.

مطھر بندہ کمتر کہ میراثِ پدردارد
درین درگہ دعا گوئی درین حضرت ثناخوانی

اس شعر سے بھی اس کا ھندوستانی ھونا ثابت ھوتا ھے.

دربار شاھی سے تعلق:

اسکے ابتدائی قصائد میں سے وہ قصیدہ ھے جو ملک عین الملک کی تعریف میں ھے اور اسطرح شروع ھوتا ھے:-

چون برآورد شھنشاہ فلك رایتِ نور
شد طراز علمش طلعتِ شعری عبور

یہ نظم اس وقت لکھی گئی جب عین الملک مشرقی علاقے میں گورنر تھا جیسا کہ یہ شعر شاھد ھے:-

لیك چون مدت خرمانست هنوزم باقی
بود والا ملك الشرق سوی غازی پور

اس سے پتہ چلتا ھے کہ عین الملک محمد بن تغلق شاہ کے دور میں اس علاقے کا گورنر مقرر ھوا۔ نیز یہ کہ مطھر کی شاعری کی شہرت محمد بن تغلق کے دور میں ھی ھوگئی تھی مگر اسکے دربار سے وابستگی کا ثبوت نہیں ملتا۔

تختِ دھلی پر فیروز شاہ کے متمکن ھونے کے بعد مطھر نے اپنا تعارف کراتے ھوئے اسکے مدح میں قصائد لکھنے شروع کئے اور شاعر کی حیثیت سے دربار سے وابستگی کی آرزو ظاھر کی۔ کچھ ابتدائی اشعار اسطرح ھیں:-

عهدی چنین مبارك و ملکی چنین لطیف
شاهی چنین کریم و ملوکان چنین مثاب
بر خیز این قصیده هم امروز کن تمام
فردا برو بحضرتِ سلطان کامیاب
فیروز شه که روزِ وغا هر غلامِ او
صد چون سکندرست و دوصدچون فراسیاب

کئی قصائد میں اس کا ذکر ملتا ھے۔ آخر عین الملک کی سفارش پر شاھی دربار سے تعلق قائم ھو جاتا ھے۔

فیروز شاہ اور اسکے خواص کے علاوہ شاعر نے علما و فضلا اور مشائخ صوفیہ کی شان میں بھی قصائد لکھے ھیں۔

مطھر کے آخری ایام:

مطھر کے آخری دنوں کے بارے میں داخلی شواھد کے علاوہ ھمارے پاس معلومات نہیں ھیں۔ ملک حسام الدین کی مدح میں ھمیں ۷۷۰ھجری کا ذکر ملتا ھے۔

ترا به هفصد و هفتاد هجر مدتِ عمر
چو عمرِ نوح نبی باد نهصد و پنجاه

آگے چلکر سلطان ناصرالدین محمد شاہ کی مدح میں ایک قصیدے میں ۷۸۹ ھ میں مطہر نے اپنی عمر ۷۳ سال بتائی ھے جھاں ان الفاظ میں اپنا حال بیان کرتا ھے:-

من هم چو دیدم اینکه چو هفتاد وسه گذشت
عمر و فلك بر اینست که پشتم دوتا کند
ابنا و اقربا و تبار و تبع هنوز
میخواهدم برنج و تعب مبتلا کند
در خواستم ز شاه چو دیهی که شه مرا
داد این عطا برحمت اولاد را کند
و این خسته با فراغ نشیند بگوشه ای
حمد خدای گوید و شه را دعا کند

شخصیت اور کارنامے:

اھل تاریخ و تذکرہ شاعر کی شخصیت اورر کارناموں کے بارے میں مندرجہ ذیل اطلاعات فراھم کرتے ھیں:

اخبار الاخیار: "مولانا مطھر کڑہ کا ان ھمعصر علماء میں شمار ھے جنھوں نے شیخ نصیرالدین محمود سے بیعت کی۔ وہ علم و فضل اور فصاحت و بلاغت میں اپنی مثال آپ تھا۔ شیخ کی اسپر خصوصی توجہ تھی۔ شیخ کی مدح میں اس کا قصیدہ بھی ھے۔

تذکرہ مصنفین دھلی: "مولانا مطھر سلطان فیروز کا شاعر بلکہ اس سے بھی بڑہ کر تھا۔ اسکے اشعار فصاحت و بلاغت سے خالی نھیں ھیں۔"

منتخب التواریخ بدایونی: "(فیروز شاہ کے ھمعصر شعرا اور

درباریوں میں سے)دوسرا مولانا مطهر کڑه هے جسکی اولاد اس وقت شهر لکهنوتی میں آباد هے. وه باپ دادا کے زمانے سے شرفا میں هیں چونکه اسکی ملائی شاعری پرغالب هے لهذا اسکے اشعار کی زیاده قدروقیمت نهیں. اسکے باوجود اگر کاوش سے کام لیا جائے تو اسکے کلام میں اچهی اور نادر چیزیں مل جائیں گی.

احوال الشعرا (بتخانه) «مطهر انتهائی خوش بیان اور شیرین طرز هے. تاریخوں اور تذکروں میں مجهے اس کا نام نهیں ملا. مولانا محمد صوفی مازندرانی "مرتب" بتخانه کو اس کا کلام خسته حالت میں دهلی کی پرانی تحریر میں لکها ملا. بغور مطالعه کے بعد اسکی نقاد طبیعت کو پسند آیا. اسکے اشعار آسان اور بے تکلف هیں. اس کا کلام ظاهر کرتا هے که علوم و فنون میں ماهر تها اور اسکے باپ دادا اعلی سرکاری عهدوں پر تهے.»

عرفات العاشقین: "مولانا مظهر اپنے زمانے کے فضلا اور پخته کلام شعرا میں سے هے... اسکی طبعیت موزوں هے اور اشعار سلیس اور هموار هیں. میں نے اسکے تقریباً آٹه هزار شعر دیکهے."

مجمع النفائس: "مولانا مظهر گجراتی. اپنے زمانے کا فاضل اور پخته کلام شاعر هے.... بهر حال اسکی طبیعت میں روانی تهی."

مخزن الغرائب: "قادر الکلام شاعر هے."

صبح گلشن: "اسکے علم و فضل کا جوهر آزموده اور نظم و نثر کی نقد کهری اور خالص هے. وه شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی قدس سره کا مرید اور سلطان فیروز شاه کا مقرب بارگاه تها. ناظم تبریزی نے اسکو شیرین زبان اور نمکین بیان شاعر لکها هے".

نزهۃ الخواطر: "قاضی مظهرالدین کڑه - شیخ مظهرالدین حنفی کڑوی فاضل، صوفی مشهور علما و فضلا اور جید شعراء میں سے تها.

اسکے اشعار بهترین اور روان هیں. فیروز شاہ کا ندیم اور مقرب تھا."

مجمع الفصحا: "مظهر هندی قاضی آگرہ اور باخبر شخص هے."

تاریخ محمدی: "ختم الشعرا مولانا مظهر جو بلاغت و سلاست میں بے نظیر تھا اس پیر با سعادت (شیخ نصیرالدین محمود) سے مریدی کا رشته رکھتا تھا اور اسکی (شیخ با صفا کی) مدح میں ایک بلیغ اور روشن قصیدہ لکھا اور بیعت کے وقت اس پیر با سعادت کے سامنے پڑھا اور گوناگوں عنایتوں سے مخصوص هوا. قصیدہ مذکور انتهائی لمبا هے مختصر کرکے اس تاریخ میں لایا گیا هے تاکه قارئین کو نفع هو." «ختم الشعرا مولانا مطهر نے اس مردِ خدا شیخ باصفا کے مرثیه کے بارے میں ایک طویل اور روشن قصیدہ لکھا هے. مختصر کرکے اس تاریخ میں درج کیا گیا هے."

"ختم الشعرا مولانا مطهر نے اس بندہ پرور بادشاہ (فیروز شاہ) کی مدح میں ایک بلیغ و طویل قصیدہ کها هے اور ابتدائے جلوس سے دارالحکومت دهلی پهنچنے تک شاهی جهنڈوں کی پوری کیفیت و شرح اسمیں درج کی هے. اسمیں سے چند ابیات مختصر کرکے...."

"ختم الشعرا مولانا مطهر سب سے زیادہ قرب اور اختصاص رکھتا تھا اور تشریفات و انعامات سے مخصوص و ممتاز هوتا تھا چنانچه مولانای مذکور کا اکثر دیوان اس بادشاہ کی تعریفوں سے پُر هے اور اس پسندیدہ نشانیوں والے بادشاہ کی کیفیت جسکی پوری تفصیل هے مولانای مذکور کے چنداشعار میں، جو اس زبردست حکومت کے لیے دعا کے طور پر هیں، مختصراً بیان کی گئی هے."

مولانا مطهر کی اعلی شخصیت اور علمیت سے متعلق محمد بن قوام بلخی الکرئی جیسے دانشمند کی چشم دید شهادت موجود هے جس نے اپنی مشهور تصانیف" شرح مخزن الاسرار" اور "بحر الفضائل" (فارسی

کی فرہنگ) ۹۵ے اور ۸۳ے ھ کے دوران تیار کیں. اس نے مولانا مظہر کے مندرجہ ذیل شعر کا حوالہ اپنی فرہنگ میں اس طرح دیا ھے «افضل العصر مولانا مظہر فرماید:

درسخاوت بکو دکان ماند
بدھد زود و زود بستاند

"فرہنگ جہانگیری" اور "انجمن آرای ناصری" میں بعض الفاظ کی تشریح کیلئے مظہر کے اشعار کو دلیل بنایا گیا ھے جو فارسی زبان پر شاعر کی استادی کا ثبوت ھے:

جدید مقالہ نگار (جنکے نام اس مقالہ کے شروع میں درج ھیں) بھی شاعر کے قابل تحسین اوصاف کے قائل ھیں اور انھوں نے موصوف کے کمالات پر خراج عقیدت پیش کیا ھے:

مظہر نے عربی اشعار بھی لکھے ھیں جو دیوان مین دیکھے جاسکتے ھیں مگر غیر عربی دان کاتبوں کی غلطی سے پوری طرح خواندنی نہین ھین. یہ اسکی عربی زبان پر قدرت کا ثبوت ھین. عربی و فارسی کے اسکے کلام سے بھی مختلف علوم و فنون مین اسکی مہارت ظاہر ھے. اسی طرح جابجا عربی و فارسی کے مشہور شعرا و ادباء اور حکیموں و فلسفیوں اور مستند و معرکۃ الآراء کتب کا ذکر اسکی قابلیت و لیاقت کی دلیلیں ھین.

دیوان مظہر کی تاریخی و ثقافتی اھمیت

جیسا کہ خارجی و داخلی شواھد سے ثابت ھوا ھے مظہر کڑہ (الہ آباد) کا رھنے والا تھا. تغلقوں خصوصاً فیروز شاہ تغلق (۷۵۲ے-۷۹۰ے) سے اس کا خاص تعلق تھا. اسکے دیوان کا ابھی تک مکمل نسخہ نہین مل سکا مگر ناقص مخطوطات کے علاوہ معاصر اور بعد کی تصانیف سے اسکے تقریباً چھ ھزار اشعار جمع کئے گئے ھین. بعض تذکرہ نگاروں نے اسکے

اشعار بیس هزار تک لکھے ھیں۔ شاعر کے ھمعصر اور «شرحِ مخزنِ اسرار»(۱۲) و «بحرالفضائل»(۱۳) کے مصنف محمد بن قوام نے اُسے «افضل العصر» کا خطاب دیا ھے۔ «تاریخ محمدی»(۱۴) میں محمد بھامد خانی نے ھمارے شاعر کو«ختم الشعرا مولانا مطھر» کے القاب سے جا بجا یاد کیا ھے. قرائن سے اندازہ ھوتا ھے کہ اسکی تاریخِ پیدائش اور تاریخِ وفات ۷۱۶ھ اور ۷۹۶ھ ھیں. آیندہ صفحات میں دیوانِ مطھر کی علمی، ثقافتی اور تاریخی اھمیت کو بیان کیا گیا ھے۔ اور حسبِ موقع اشعار پیش کئے گئے ھیں. مطھر کو ایک طرف تو فیروز شاہ تغلق کا مقرب اور درباری شاعر ھونے کا شرف حاصل تھا اور دوسری طرف حضرت نظام الدین اولیاء(رح)کے جلیل القدر خلیفہ خواجہ نصیرالدین محمود چراغ دہلی کی خصوصی توجہ اور نسبتِ بیعت حاصل تھی. دیوان میں زیادہ تر قصائد اور بند شامل ھیں. جن میں فیروز شاہ تغلق، ناصرالدین محمد شاہ تغلق ان کے اُمراء و خواص جیسے ملک الشرق ملک عین الملک ماھرو، ملک الشرق ملک حسام الدین، ملک شمس الدین سلیمان بن مروان شاہ، ملکزادہ حاجی سیف الدین، ملکزادہ اختیارالدین، ملک الشرق ملک علاؤالدین، ملک الشرق ملک نظام الملک، ملک سعد بن سلیمان، ملک علی، شمس الحق ایرانشاہ، خواجہ حاجی، خواجہ ضیاء الدین، خواجہ محمود، میر یوسف اور اُدباء و شعرا و عُلماء و مشائخ جیسے استاد جمال الدین اِستاجی(۱۵)، مولانا جلال الدین رومی (پرنسپل فیروز شاھی کالج)، خواجہ نصیرالدین محمود، اُنکے بھانجے شیخ زین الدین اور صدرالشیوخ خواجہ شمس الدین وغیرہ کی مدح کی گئی ھے.

بد قسمتی سے دیوان کا ایک حصہ دستیاب نہیں ھو سکا. مگر جتنا موجود ھے اس سے پتہ چلتا ھے کہ مطھر محض شاعر ھی نہیں تھا بلکہ وہ اپنے گرد و پیش کے حالات و واقعات سے پوری طرح باخبر تھا لھذا اسکے کلام سے اس دور کے سیاسی و سماجی حالات کا مُطالعہ اور ثقافتی و تاریخی

نقطہ نظر سے اسکے دیوان کا جائزہ مستحسن اور مفید معلومات کا ذریعہ ھے۔

دیوان میں ایسے متعدد تاریخی واقعات ملتے ھیں جنکی تائید معاصر یا بعد کی تواریخ سے بھی ھوتی ھے۔ مثلاً:-

۱. ابتدا میں عین الملک دھلی دربار میں ممتاز عہدہ پر فائز تھا مگر بعد میں وزیراعظم خانجھان اور اسکے درمیان کشیدگی کی بنا پر اُسے معطل کر دیا گیا۔ تعطل کی مختصر مدت میں عین الملک بادشاہ کی خدمت میں حاضر نہیں ھوا۔ بھرحال عین الملک کو بحالی کے بعد خانجھان کی ماتحتی سے ھٹا کر ملتان کا گورنر بنا دیا گیا(۱٦). اپنے ممدوح کی بحالی پر شاعر کی خوشی فطری چیز تھی لھذا اس کا اظھار اشعار میں اسطرح کیا ھے۔

حمد حق را که رسید آنچه مراد دل ماست
و آنچه از حضرت حق جان مُحبان می خواست
خاک در چشم بدان کرده بکام دل دوست
آفتاب علمش عرصه عالم آراست
باز در مسند شاهی بسعادت بنشست
باز آواز طرب غلغله در عالم خاست
الحق آن مقدم میمون چه مبارک عیدست
وین سحرگاه منور که همایون چو هماست
روز شادی و خوشی وقت سماع و طربست
نوبت نوش و نشاطست و گه نشو و نماست
ملک الشرق فلک قدر ملک عین الملک
کافتاب کرم و سایه الطاف خداست (۱۷)

۲. سلطان فیروز شاہ تغلق تاریخ میں عظیم معمار کی حیثیت سے مشھور ھے۔ اس نے بھت سی عمارتیں بنوائیں، نھریں کھدوائیں، بھت سے

شهر بسائے. دیوان کے بہت سے اشعار سے تعمیرات اور شہروں کی آبادی کا پتہ چلتا ہے. مثلاً ذیل کے اشعار ملاحظہ ہوں:-

فیروز شه که خاطرِ فرخنده رای او
حکمت شعار ساخت و شریعت دثار کرد
چندان رباط و مدرسه و خانقاه ساخت
چندان سرایے و مسجد و حوض و حصار کرد
کز آب سند تا درِ دهلی همه دیار
از باغ و کشت جنت و دارالقرار کرد
شهری دگر چو خلد برین برکنارِ جُون
آباد هم بنامِ شهِ نامدار کرد (۱۸)

اشعارمذکورہ میں شریعت کو اپنا قانون بنانے اور جابجا مدرسے، خانقاهیں، مسجدیں، سرائیے، مسافر خانے، حوض، قلعے بنوانے کا ذکر ہے. نیز یہ کہ دریائے سندھ سے دهلی تک باغات اور کھیتوں کا بیان ہے. آخری بیت میں دریای جمنا کے کنارے شہر فیروزآباد کے بسانے کا ذکر ہے. اور مندرجہ ذیل شہر اسلام آباد کی آبادی کیطرف اشارہ کرتے ہیں:-

حبُذا باغ ارم بقعه اسلام آباد
که بر اسلام بنا کردنِ او میمون باد
خاصه بر ذات خداوند ملک عین الملک
که بیاراست جهان را از دو نفس دانش و داد (۱۹)

دوسرے شعر میں اسلام آباد سے عین الملک کی نسبت ثابت ہے.

فیروزآباد

حبُذا شهرِ گزین حضرتِ فیروزآباد
که در و جوی خلودست بناها بغداد
هر طرف طرفه عمارت اِرَمَ ذات عماد
هر سوی نزهتِ صحرا و تماشای سواد

لشکر آسوده، رعیت خوش و بازاری شاد
اینك آن شهر گز انصاف سخن خواهی داد
کو بگو در همه آفاق کسی دارد یاد
اینچنین جنتی آراسته بر آب روان (۲۰)
اینچنین شهر نکو در همه آفاق کجاست
و اینچنین قصر ز شاهان جهانگیر کراست
کاب او آب حیاتست و هوا جان افزاست
آن نم چشمه خضروان دم عیسی بدعاست (۲۱)

فیروزآباد کی تأسیس کے بارے میں تاریخ فیروزشاهی میں شمس سراج عفیف کی معاصر شهادت اسطرح هے: «دهلی کے قرب و جوار میں.... دریای جمنا کے کنارے موضع کاوین کی زمین منتخب کی گئی اور شهر فیروزاباد کی بنیاد لکهنوتی کیلئے دوباره روانه هونے سے پهلے پڑی» (۲۲)

قصر شهنشاهی

قصری درو چو ماه برآورد و چون نجوم
برگرد خانهای ملوك کبار کرد (۲۳)
یارب این قصر چه قصریست که دل بر بودست
و این چه جایست کزو راحت جان افزودست
قصر گر اینست عمارات جهان بیهودست
وانکه کردست جز این یاد هوا پیمودست
چرخ بر منظر او نقطه نیل اندودست
تابگردش نرسد چشم رخی از دوران (۲۴)

ان اشعار میں شاهی محل کو عالم میں بے نظیر اور چاند کیطرح بتایا جس کے اردگرد اُمرا وُزراء کے گهر ستاروں کی طرح هیں. آینده

شعروں میں محل کے گنبد کی خوبصورتی، نقش و نگار، آسمان کیطرح اسکی بلندی، درودیوار اور جنت کیطرح باغ و بہار کا نقشہ کھینچا ھے:-

قُبّہ قصر

قبّہ قصرِ همایونِ شه شیر شکار
که بطینت چو بهشتست بزینت چو بهار
آسمانی ز نجوم ست پراز نقش و نگار
بوستانی ز ریاحین است پر از مشکِ تتار
قصرِ همدان وارم صحنِ وی وُصفه بار
طاقِ کسریش در و سدِّ سکندر دیوار
لاجوردش زسپهرست و سپیده ز اشجار
آبِ زر ریخته بر چشمه خورشید روان (۲۵)

مسجد جامع

یحیی بن احمد کی تاریخ مباکشاھی میں فیروز شاھی جامع مسجد اور مدرسہ کا ذکر اسطرح آتا ھے:- «اُسی سال (یعنی ۵۳ے هجری) کوشک کے پاس جامع مسجد اورحوضِ خاص پر مدرسہ تعمیر کیا» • مطہر نے اس بلند، بےنظیر، بهترین سنگ مرمر سے بنی ھوئی اور طاقوں سے بھری ھوئی جامع کا یوں نقشہ کھینچا ھے:-

مسجدِ جامعِ او بسته ز جوزاست نطاق
طاق در طاق یکی عالم و در عالم طاق
بر سماکین سر و بر سمکُ الارضش ساق
خود چنان جای ندیدست کسی در آفاق
نه در اطرافِ خراسان نه در اقصای عراق
نه در اقلیمِ خطا و نه حدودِ خفچاق

همه از سنگ رخام ست روشها و رواق
همه از مرمر صافی ست ستون بر اطلاق
طاقهایش همه عالی و طبقهای براق
منبرش نادر و محراب عجیب الالوان (۲۶)

رصد گاہ

شمس سراج عفیف نے رصدگاہ کا ذکر یوں کیا ہے:- «ان نادرات میں سے ایک طاس گھڑیالہ تھا۔ جب سلطان فیروز شاہ ٹھٹھ کی مہم سے واپس دھلی شہر میں آیا.... طاس گھڑیالہ کو قائم کرنے کیلئے غور و خوض کی نشست رکھی۔ اُسی میں حضرت شاہ فیروز اور دربار کے نجومیوں کو کئی دن ہو گئے.... اور اس طاس گھڑیالہ کو شہر فیروزاباد کے شاہی دربار پر لگا دیا تھا۔(۲۷) مظہر نے مندرجہ ذیل شعروں میں بتایا ہے کہ تاریک راتوں اور ابر کے دنوں میں نماز و روزہ کے اوقات جاننے کے لئے پبلک کی سہولت کے پیش نظر ایک بہت بڑی گھڑی شاہی عمارت کی بلندی پر نصب کی گئی۔ اشعار ملاحظہ ہوں:-

طاسی برای معرفت وقت و ساعتش
ترتیب بر بلندی ایوان بکار کرد
روشن بروز ابر و به شبهای تار کرد (۲۸)

منارہ زرّین

آسمان سای ستونیست ز یك پارہ سنگ
گاو دُم رفته ز بنیاد پهن بالا تنگ
پا بقعر ثری سر بسر هفت اورنگ
زیر و بالاش هم از زرطلی آتش رنگ
می نماید چو یکی کوه زر از صد فرسنگ
همچو خورشید که در صبح برون تازد خنگ

نپرد مرغ در اوجش نه عقاب و نه کلنگ
نرسد تیر به نیمش نه خطائی نه خدنگ (۲۹)

عفیف کے بیان سے اسکی اسطرح تائید ہوتی ہے:- «جب سلطان فیروز شاہ.... ٹھٹہ کی مہم سے دھلی شہر میں آیا... مصلحتِ خداوندی سے دھلی کے اطراف میں دو سنگین منارے تھے ایک تو پہاڑ کے دامن میں (شقِ سالورہ و خضرآباد کے) گاؤں توبڑہ کی حد میں تھا اور دوسرا منارہ قصبہ میرٹھ کے قرب و جوار میں.... ایک کو فیروزآباد کے محل کے اندر جمعہ مسجد کے قریب نصب کردیا اور منارہ زرین نام رکھا اور دوسرے کو بڑی محنت اور حکمتوں سے شکار کے محل میں لگا دیا.»(۳۰)

مدرسہ شاہی

حوضِ خاص کے جنوبی کنارے پر (جہاں تغلق جنگ جیت کر بر سرِ اقتدار آیا) فیروز شاہ نے ۷۵۳ھ/۱۳۵۲ع میں ایک عظیم الشان مدرسہ تعمیر کیا جو راجدھانی (دھلی) کی انتہائی محیّر العقول اور رعب دار عمارتوں میں سےتھا. بقول برنی «اسکے کروفر، تعمیری تناسب اور خوشگوار فضا نے اسے اس قدر نادرہ روزگار بنا دیا تھا کہ اگر سنمار کے خورنق اور کسری کے محل پر برتری کا دعوی کرتا تو حق بجانب تھا. اسکی تعلیمی شہرت اسقدر عام ہوئی کہ اطرافِ ملک سے لوگوں کا اژدھام ہو گیا. مطہر اپنے دوست کے جذبات کی اسطرح ترجمانی کرتا ہے:-

گفت الحق چو چنین است چه دولت به از آن
که روم با تو بهم زانکه من از سرو جهار
صفتِ حضرتِ دهلی و تماشا گهِ شهر
رونقِ قصرِ همایون و عماراتِ حصار
سالهاشد ز کسان میشنوم اندر گوش
آرزوهاست که از چشم ببینم یکبار(۳۱)

محل کے گنبد اور مدرسے کے بارے میں یوں نقشہ کشی کرتا ہے:

راستی چونکه بدیدم همه آن ساحت صحن
وان سر گنبد وآن چشمه روشن بکنار
قبه قصر چوماهی و کواکب برگرد
صوفیان و خدم و سائر خلق دوار
گفت اینست مگر روضه رضوان که درو
روح و ریحان بهشت است و دم دار قرار
گفتم اینست هنوز اول بیت المعمور
باش تا جنت فردوس ببینی و انهار
اندر آی ز در مدرسه شاه جهان
آسمانی نگری تازه جهانی ز انوار
بینی آنجا که درین عمر ندیدست کسی
آنچنان جای نه در گوش شنیده اخبار
نه چنان جای به همدان نه خورنق نه سدیر
نه چنان نقش به روم و نه بچین نه بلغار(۳۲)

«فیروزشاہی حکومت اسکی خبر گیری اور قیام کیلئے دل کھول کر خرچ کرتی تھی. پرانی دھلی کے بہت سے باشندوں نے اپنے پرانے گھر چھوڑ کر مدرسے کے پاس نئے گھر بنا لئے. تھوڑے ھی دنوں میں حوض خاص کے کناروں پر مدرسہ کا قصبہ وجود میں آگیا جو بعد میں چودھویں صدی میں علمی سرگرمی اور چهل پہل کا مرکز بن گیا.

فیروز شاہی مدرسہ ایک دو منزلہ عمارت تھی جسکے محرابی دالان اور کھڑکیاں حوض کی جانب ابھری ھوئی تھیں. اس کا سامنے کا حصّہ هندی ستونوں اور اسلامی محرابوں کا حسین امتزاج پیش کرتا تھا. هر داخل ھونے والا دروازہ میں قدم رکھتے ھی اپنے آپکو پربهار باغ میں

پاتا تھا جہاں ہر طرف روشیں اور راستے کھلے ہوئے خوشنما پھولوں سے مزین ہوں اور پھلوں کے لدے ہوئے درختوں پر خوش آواز پرندے چہچہا رہے ہوں۔ اس مدرسے میں تھوڑی دیر ٹھہرنا آنکھوں کیلئے طراوت اور دماغ کیلئے ضیافت کا سامان تھا۔»(۳۳)

مطہر نے دارُالسّلطنت (دھلی) اور مدرسہ وغیرہ کی اسطرح منظر کشی کی ہے:-

شهر آراسته دیدیم چو فردوسِ برین
کوثری درتهِ او موجزنان دریا سار
مرغ و ماغ و بطِ و سرخاب دران صحنِ کبود
فوج در فوج روان گشته چو صفهای سوار
باد بر آب زره ساخته و بلبله خود
ماهیان تیغ زن و باخه شده اسپردار
راست چون لشکرِ ترکان میانِ لبِ رود
ساحل آب گرفته سپهِ بُو تیمار
اول از در که درون افت دران فرخ جای
عرصه ای دید چو صحرای بهشتی هموار
صحنِ او روح فزا ساحتِ او جان پرور
خاکِ او مشك فشان نکهتِ او عنبر بار
سبزه و سنبل و ریحان و گل و لاله درو
رسته و آراسته چندانك کند چشمِ تو کار
نار و نارنج و ترنج و به و سیب و انگور
در رسانیده درو میوه امسال بپار
بلبلان نغمه سراینده ز هرسوی گوئی
چنگ دارند بچنگ اندرو نی در منقار

اس باغ میں دس گیارہ فٹ اونچا ایک چبوترہ تھا جسکی لمبائی

اور چوڑائی چالیس ہاتھ تھی اور چھت گنبد دار تھی. مظہر نے اپنے تاثرات کو اسطرح منظوم کیا ہے:-

واندران باغ یکی فرش ببالای دو مزد
طول و پهناش ز هرسوی چهل رش بشمار
قبه ای برسرش افراشته تا طارم ماه
که چو خورشید درو خیره همی شد دیدار
بام و برجش بزر آراسته چون روی عروس
در و دیوار جلا داده بطلق آئینه وار
قصر مانیش رف و باغی ارم ساحت صحن
طاقی کسریش در و سد سکندر دیوار
سطح او را ز رخ روشن جوزا شنگرف
سقف او را ز پر سبز ملائک زنگار
چونه و سنگ جدارش همه قلعی و رخام
تخته و چوبدرش صندل چین عود قمار

اس وسیع اور مرتب و منظم باغ کے بیچوں بیچ مدرسہ کی کشادہ عمارت واقع تھی جسکی دیواروں پر ابرق اور طلق کی چکنی اور چمکدار پالش تھی اور ملمع کاری کیوجہ سے انسانی جسم کا عکس پڑتا تھا گنبدوں اور اونچی ہموار جگھوں پر فیاضی کیساتھ سنہرا روغن کیا گیا تھا. جب اس بلند اور عظیم عمارت کا عکس حوض خاص کے پانی کی پرسکون اور شفاف سطح پر پڑتا تھا تو تماشائیوں کی آنکھیں خیرہ ہو جاتی تھیں. درس کے بہت سارے ہالوں کے علاوہ چار دیواری کے اندر ھی معلمین و متعلمین کے لئے قیامگاہیں تھیں، آنے جانے والوں کے لیے مہمان خانے تھے، کشادہ مسجد تھی، آئمہ و مؤذنین کیلئے کمرے تھے، دینی اعمال عبادات و مراقبہ میں منہمک رہنے والوں کیلئے حجرے تھے. مدرسے کے ہر کونے میں شیراز، یمن و دمشق کے آرام دہ قالین بچھے

ہوئے تھے. مطہر لکھتا ہے:-

وز بساطِ یمن و مفرشِ شیراز و دمشق
همه آراسته بیرون و درونش چو نگار

جب مطہر کے دوست نے حیرت سے اس جگہ کے بارے میں پوچھا تو اسنے ایک ایک چیز سے اُسے اسطرح واقف کیا:-

چون نظر کرد در این گنبدِ گردون فرسای
رنگ برگشت ز رویش چو پری دیده صغار
گفت این جای چه جایست بدین زینت و زیب
باز این باغ چه باغیست ز انواعِ ثمار
گفتم این مدرسه و باغِ شهنشاهِ جهانست
اندرون آی که یك حسن ببینی به هزار
چون درآمد ز درش دید دران جنتِ خلد
قاصدان صف زده هر سوی ملاتك کردار

جیسا کہ ایک اعلی تعلیمی ادارے سے توقع تھی فیروز شاہی مدرسہ کے مدرسین میں بڑے بڑے علماء شامل تھے. جو اپنے اپنے مخصوص مضامین میں امتیازی شان رکھتے تھے:-

عالمانِ عربی لفظ و عراقی دانش
همه درجبهٔ شامی و بصری دستار
هر یکی نادره دهر در انواعِ هنر
هر یکی واسطهٔ عقل در اطرافِ دیار
در فقاهت ببخارا و سمرقند نشان
دربلاغت بحجاز و بیمن مجد و مُشار

ادارہ کا پرنسپل مولانا جلال الدین رومی اپنے زمانے کا مانا ہوا عالم تھا. معاصر مصنفین اس مدرسہ کا مفصل نصابِ تعلیم نہیں دیتے. بھرحال برنی نے تفسیر، حدیث اور فقہ کا خاص طور پر ذکر کیا ہے.

اساتذہ مدرسہ بقولِ مظہر، شامی جبہ اور مصری دستار پہنتے تھے۔ قرونِ وُسطی میں متعلمین و معلمین کا باہمی قرب و اختلاط تعلیم و تدریس کا جزوِ لازم سمجھا جاتا تھا اور فیروز شاہی مدرسہ نے ان صحت مند روایات کو مؤثر انداز میں برقرار رکھا۔

درس کے کمرے طلبہ وغیر طلبہ، مقیمین و واردین سب کیلئے یکساں طور پر کھلے ہوئے تھے، مظہر نے اپنے دوست کے ہمراہ مولانا جلال الدین کے درس میں شرکت کی چنانچہ کہتا ہے:-

پس نشستیم و ز گفتارش انواعِ علوم
اخذ کردیم ز تفسیر و اصول و اخبار

ازمنہ وسطی کے اسلامی طرز تعلیم میں اساتذہ کی نگرانی میں طلبہ کی باہمی بحث و تکرار پر بڑا زور دیا جاتا تھا تاکہ انکی ذہنی صلاحیتوں میں جلا اور نکھار آجائے۔ فیروز شاہی مدرسہ نے اس اہم طرزِ تعلیم کو ذرا بھی فراموش نہیں کیا۔ چنانچہ جب مظہر نے مدرسے میں گشت کیا تو طلبہ علمی مباحثہ میں مشغول تھے:-

همچنان یکدگر از طالبعلمان هر سوی
بر فلک بردہ صدا از غلغل و بحث و تکرار

حکومت فیاضی کیساتھ اساتذہ و طلبہ کے اخراجات برداشت کرتی تھی۔ هوسٹل میں رهنے والوں کیلئے شاہی پیمانے پر انتظامات ہوتے تھے۔ اشعارِ ذیل میں دسترخوان پر انواع و اقسام کے ماکولات و مشروبات کا ذکر ہے:-

آسمان رنگ بیار است زنان مایدہ ای
کاسہ و صحن درو همچو کواکب بکنار
همه دراج و کبوتر بچه و کبك و کلنگ
ماهی و مرغِ مُسمّن برہ کوہ وقار

ناردان و شکر و لوز و نوافج در وی
زعفران صندل و مشك و همه چیز از ابزار

ترشه ملا کر انار کا شربت دسترخوان پر پلایا جاتا تھا. کھانے کے بعد سونے چاندی کی پلیٹوں میں پان لائے جاتے تھے۔ اب ذرا مظہر کے الفاظ میں پان کی تعریف سنیے:-

برگ داران شده دردادن تبنول دوان
برگ دانهای زر وسیم گرفته بکنار
بیرها چون گل صد برگ چوگل (تازه و تر)
دوخته آن گل صد برگ بیك سوزنِ خار
زعفران رنگ و لقد مزه و عنبر بوی
چرب پهلو و تراندام و ملغط رخسار

شاھی ضیافت کے بعد دعا کا اهتمام تھا:-

دست برداشت ثنا خوان و دعا کرد آغاز
بنوایی که دمش بود مگر موسیقار
دولتِ شاه زمان همچو زمان دائم کن
سایه شاهِ جهان برسرِ ما قائم دار
نور چشمانِ جهانجوی جوان بختش را
در برش پیرکن و در نظرش برخوردار

مختصر یہ کہ مظہر کا مدرسہ شاھی کا بیان اس دور کے سماجی اور ثقافتی مطالعہ کیلئے مفید معلومات فراھم کرتا ھے قاری آسانی سے عمارات، ظاھری و علمی ماحول، طریقہ تعلیم مثلاً سیمینار سسٹم، کھانے کی انواع و اقسام، ضیافت کی ترتیب اور اساتذہ کے لباس وغیرہ کے بارے میں تفصیلات سمجھ سکتا ھے۔

خانقاہ حضرت نظام الدین اولیا (رح)

خانقاہ کا ماحول اس انداز میں بان کیا ھے:

بدگر صفه رسیدیم چو ایوانِ بهشت
عارفان جمع بدیدیم چو اصحابُ الغار
همه ابدالِ سکندر دل و مهدی سیرت
همه اوتاد مسیحا نفس و خضر شعار
همه را جامه سیاه و همه را نامه سفید
همه را روی ز نور و همه را سینه ز نار
پیرِ آن ملت سجاده نشین آزادی
که همی تافت جبینش چو شموس و اقمار

سجادہ نشین جس سے مطھر نے اپنے دوست کو متعارف کیا مشھور بزرگ شیخ الاسلام بھاءالدین زکریا ملتانیؒ کے صاحبزادے اور دھلی کے شیخ الاسلام شیخ صدر الدین تھے۔ ھمارا شاعر انکی اسطرح تعریف کرتا ھے:-

شیخ الاسلام جهان قطب زمان صدرالدین
آنکه در خلعت او هست جهان را اقرار
مشرق نور ازل مشرف احکام ضمیر
محرم کعبه جان محرم سر الاسرار
محی دین خلف شیخ بهاء الملت
زکریا که بدو فخر کند خویش و تبار

تاریخ محمدی کے مطابق مطھر نے ایک طویل و فصیح قصیدہ لکھا جسمیں فیروز شاہ کی تخت نشینی سے لیکر دھلی پھنچنے تک کے واقعات مفصل بیان کئے۔ غالباً وہ قصیدہ جسکی طرف اشارہ کیا گیا ھے، اسطرح شروع ھوتا ھے اور اسمیں سو شعر ھیں:-

شاهِ زمان که روی زمین چون نگار کرد

و ز تیغ بیقرار جهان را قرار کرد

منگولوں سے فیروز شاہ کی لڑائی اور مؤخرالذکر کے وزیر کی بغاوت کا اسطرح ذکر کیا ھے:-

آن شاہ چون بملکتِ دارالبقا شتافت
نوبت سپرد در کف این شاہِ بختیار
اول مصافِ رزم کہ بعد از جلوس شد
بودش بخت... مغلان حرام خوار
چندین بریخت خونِ مغل کز نم زمین
برمی رود ھنوز سوی آسمان بخار
آمد خبر براہ کہ در شہر فتنہ ای
کرد آن وزیر پیر بد اندیش نابکار
وآن پیر طوف کردہ ز دستار در گلو
اندر میان ستادہ سیہ روی شرمسار

صحاح ستہ اور غلط فھمی کا ازالہ

دیوان مطھر کے ذریعے بعض مشکوک تاریخی بیانات کی اصلاح ھوتی ھے مثلاً عام طور پر تسلیم کیا جاتا ھے کہ کتبِ احادیث خصوصاً صحاح ستّہ کو شیخ عبدالحق محدث دھلوی رح (۱۰۵۲ ھجری/۱۶۴۲ عیسوی) کے زمانے تک یا بقولِ بعض شیخ ولی اللہ دھلوی (رح) (۱۱۷۶ ھجری/۱۷۶۲ عیسوی) کے وقت تک ھندوستان میں لوگ نھیں جانتے تھے مگر ھم دیکھتے ھیں کہ فیروز شاھی کالج میں "پنج سنن" یعنی حدیث کی پانچ معیاری کتب کا درس دیا جاتا تھا چنانچہ پرنسپل مولانا جلال الدین رومی کے فضل و کمال کے سلسلے میں ھمیں مطھر کا یہ شعر ملتا ھے:-

راوی ھفت قرأت سندِ چاردہ علم

شارح پنج سنن مفتی مذہب ہر چار

شجرہ مشائخ چشتیہ

ایک طویل قصیدہ میں رسول پاک صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سے لیکر شیخ رکن الدین رح تک مشائخ چشتیہ کا ذکر ھے. اس تاریخی اھمیت کے حامل قصیدہ کی ابتدا یوں ھوتی ھے:-

مجردّ شو از دین و دنیا قلندر
که راهِ حقیقی است زین ہر دو برتر

جشن عید

قصیدہ نمبر ۲۲ جس کا مطلع" مقدمِ عیدِ ما مبارک باد- بردر پادشا مبارک باد" ھے ثقافتی نقطہ نظر سے بہت اہم ھے اس سے دورِ فیروز شاھی کی مختلف رسموں پر روشنی پڑتی ھے. طوالت کے خوف سے دو شعر پیش خدمت ھیں:-

ساختن درمیان ہر باغی   نخل طوبی نما مبارکباد
مفرشی از حریر گستردن   سبز چون گندنا مبارک باد

* * * * *

حواشی

۱- مقالہ دوم، حکایت نمبر ۱۰ از "چہار مقالہ" نظامی عروضی ثمرقندی.

۲- مصنف ۸۳۷ ھ میں اس کتاب کی تصنیف میں مصروف تھا (ملاحظہ ھو پروفیسر شیرانی کا مارچ اور اپریل ۱۹۲۹ء کے "مخزن" میں چھپا ھوا مضمون: "ایک قدیم فرہنگ بحر الفضائل".

۳- اس پر سیر حاصل بحث کے لئے ملاحظہ ھو پروفیسر نذیر احمد کا جنوری ۱۹۶۷ء کے "معارف" میں چھپا ھوا مضمون "ظھور الاسرار"

۴-۷ دیوانِ مطہر (مخطوطہ)، تصحیح و ترتیب بقلم عبدالرزاق مملوکہ آزاد

لائبریری، مسلم یونیورسٹی علی گڑھ۔صفحات بالترتیب ۲۹۲، ۱۶۵، ۲۲۶،
۲.۳ دیکھئے صفحہ ۹ (حاشیہ) -

۸- عرفاتُ العاشقین، بتخانہ اور مجمع النفائس وغیرہ کے مصنفین کی رائے میں مطھر ایرانی تھا۔ مگر اخبار الاخیار، مُنتخب التواریخ بدایونی اور ید بیضا وغیرہ میں اُسے ھندوستانی لکھا گیا ھے۔

۹ تا ۱۰- مخطوطہ دیوان مطھر، ترتیب و تصیح عبدالرزاق، مملوکہ آزاد لائبریری، علی گڑھ۔ صفحات ۱۳۳- ٦٦ میں دیکھیں۔

۱۱- ان کا مضمون مارچ ۱۹۲۹ء کے مخزن(لاھور) میں دیکھیں۔

۱۲- "شرح مخزن اسرار" محمد بن قوام بن رستم بدر خزانۃ البلخی الکرئی کی ۷۹۵ ھ کی تصنیف ھے۔

۱۳- "بحر الفضائل" بھی محمد بن قوام کی تصنیف ھے جو ۸۳۷ھ میں لکھی گئی۔ دیکھئے پروفیسر شیرانی کا مارچ اور اپریل ۱۹۲۹ کے "مخزن" (لاھور) میں چھپا ھوا مضمون: "ایک قدیم فرہنگ: بحرالفضائل۔"

۱۴- تاریخِ محمدی مؤلفہ محمد بھامد خانی کا مخطوطہ برٹش میوزیم میں ھے مگر اس کا روٹو گراف تین جلدوں میں شعبہ تاریخ، مسلم یونیورسٹی علی گڑھ میں موجود ھے۔ اس کتاب میں فیروز شاہ تغلق اور شیخ نصیرالدین محمود چراغ دھلی کی شان میں مطھر کے قصائد اور مؤخرالذکر کی وفات پر مرثیہ کے چیدہ چیدہ اشعار ھیں۔

۱۵- پروفیسر نذیر احمد، شعبہ فارسی مسلم یونیورسٹی علیگڑھ نے اپنے ایک مضمون میں استاجی کا ذکر کیا ھے اور اس کا کلام بھی نقل کیا ھے۔

۱٦- دیکھئے تاریخِ فیروز شاھی مؤلفہ ضیاءالدین، تاریخ فیروز شاھی مؤلفہ شمس سراج عفیف اور ڈاکٹر محمد شمعون اسرائیلی کا مضمون "مطھر کڑہ" "جو انڈو ایرانیکا" میں صفحہ ۵۰ پر چھپا تھا۔

۱۷- مخطوطہ دیوانِ مطھر بقلم عبدالرزاق مملوکہ آزاد لائبریری، مسلم یونیورسٹی۔ صفحہ ۲۵

۱۸- صفحہ ۷۰

۱۹- صفحہ ۶۲

۲۰- صفحہ ۳۲۹

۲۱- صفحہ ۳۳۰

۲۲- تاریخ مبارکشاہی، یحیی بن احمد صفحہ ۱۲۳

۲۳- "دیوان مطہر" ترتیب از عبدالرزاق صفحہ ۲۷ (۳)

۲۴- صفحہ ۳۲۹

۲۵- صفحہ ۳۳۰

۲۶- مخطوطہ دیوان مطہر (تصحیح و ترتیب عبدالرزاق) صفحہ ۳۳۱.

۲۷- تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ شمس سراج عفیف صفحات ۱۳۲-۲۵۴

۲۸- دیوان صفحہ ۲۷

۲۹- دیوان صفحہ ۳۳۱

۳۰- تاریخ فیروزشاہی مؤلفہ شمس سراج عفیف صفحہ ۱۳۲-۳۰۵.

۳۱-۳۲-۳۳- پروفیسر خلیق احمد نظامی شعبہ تاریخ، مسلم یونیورسٹی علیگڑھ نے اپنے مضمون "An Indian Medieval Madrasah" میں تاریخ فیروز شاہی، ضیاء الدین برنی، تاریخ فیروز شاہی عفیف وغیرہ کے علاوہ مطہر کے ۱۵۱ شعر والے طویل قصیدے سے جا بجا استفادہ کیا ہے. دیوان مطہر (ترتیب و تصحیح عبدالرزاق) میں یہ قصیدہ صفحہ ۹۹ سے شروع ہوتا ہے.

* * * * *
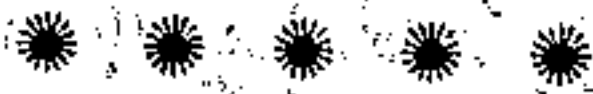
بازدید رئیس موسسهٔ کیهان از مراکز چاپ اخبار پاکستان

جناب آقای اصغری رئیس مؤسسه کیهان و نماینده مجلس شورای اسلامی در سفر مطالعاتی و فرهنگی که در نیمه اوّل شهریور ماه ۱۳۶۹ به پاکستان داشتند به همراه همکاران در رایزنی فرهنگی از روزنامه های کثیرالانتشار مُسلم و جنگ به ترتیب در اسلام آباد و راولپندی بازدید کردند و از نزدیک بخش های مختلف مدیریت، سردبیری، هیئت تحریریه، لیتوگرافی، چاپخانه و قسمت توزیع را مورد مشاهده قرار دادند.

ایشان همچنین با برخی از دست اندرکاران این روزنامه ها به گفتگو پرداختند و در اهمیت رسالت مطبوعات و ارائهٔ اخبار و تحلیل های سیاسی، فرهنگی سالم و صحیح تأکید ورزیدند.

مسئولان و کارکنان این روزنامه ها نیز مقدم ایشان را بسیار گرامی داشتند و در مورد بازدید از قسمت های مختلف مطالبی در روزنامه های خود منتشر ساختند.

آقای اصغری همچنین به مسئولان فرهنگی و علاقه مندان پاکستانی در نشستی دیگر قول دادند که انتشارات مؤسسه روزنامه کیهان به موقع به دست متقاضیان خارج از کشور برسد.

مجله دانش ضمن تأئید اینگونه بازدیدها، توسعهٔ هر چه بیشترِ حسن روابطِ فرهنگی مسئولان مطبوعاتی ایران و پاکستان را آرزو می کند.

خانم ڈاکٹر قمر غفار علیگ
جامعہ ملیہ اسلامیہ نئی دھلی

فیضی اور لطیفہ فیاضی

تبصرہ و تعارف

مغلوں کا ملک الشعراء، دربار اکبری کی جان، نورتنوں کی شان، شیخ ابوالفیض فیضی نہ صرف گوناگوں صفات کی حامل شخصیت کا مالک اور بہت سی تصانیف کا خالق ہے بلکہ اس کی زندگی عروج و زوال کی بذات خود ایک تاریخ بھی ہے۔ پروفیسر سید نبی ھادی نے اپنی کتاب "مغلوں کے ملک الشعراء" میں فیضی کے بارے میں لکھا ہے:

"تقدیر کا فرشتہ بعض اوقات نہایت گمنام لوگوں کو دیکھ کر مسکراتا ہے اور ان کو اپنے قوی بازوں پر بٹھا کر بقائے دوام کی بلندیوں کی سمت اڑنے لگتا ہے. دنیا سمجھتی ہے اور افسوس کرتی ہے کہ وہ تباھی اور دست برد کا شکار ہوگئے. لیکن وہی دست برد ان کے عروج کی راہ کا نقطہ آغاز بن جاتی ہے۔"

تاریخ شاہد ہے کہ شیخ مبارک کا بیٹا فیضی اپنے خاندان کے ساتھ ان ہی معاملات اور کیفیات کے ساتھ گزرا۔

فیضی نے اپنے گھر والوں کے ساتھ کیا کیا صعوبتیں نہ اٹھائیں.

کیا کیا ہم چشموں نے چغلی لگا کر، ان کے خلاف بہکا کر جان سے بیزار نہ کیا کہ فیضی اپنے عزیز و محترم باپ کے سامنے تلوار نیام سے نکال کر آمادہ ہوگیا کہ یا تو آپ ہم لوگوں کو لیکر گھر سے راہ فرار اختیار کیجیے ورنہ میں ابھی اپنا کام تمام کیے لیتا ہوں. بعد ازیں شیخ مبارک کا اپنے خاندان کے ساتھ گھر سے بے گھر ہونا، پریشان پھرنا، چھپتے چھپاتے دوسروں کے یہاں پناہ لینا، جن میں اپنے بھی شامل ہیں پرائے بھی، مہربان بھی ہیں اور نا مہربان بھی. لیکن واقعاً قسمت کا فرشتہ اس سخت کوشی اور لوگوں کے برتاؤ پر خندہ زن تھا کہ ایک دن وہ بھی آتا ہے جب اسی خاندان کے دو فرزندوں کا آستانہ لوگوں کے لئے قبلہ حاجات بن جائے گا. اور وہ وقت جلد ہی آیا. خوش قسمتی سے شیخ مبارک کے خاندان کی رسائی ایک ہمدرد مرزا عزیز کے ذریعہ اکبر کے دربار تک ہوئی جس کا ذکر "آئین اکبری" میں کیا گیا ہے. اور جس کے حوالہ سے شبلی نعمانی نے اپنی تصنیف "شعرالعجم" میں ان الفاظ میں اظہار خیال کیا ہے:

" ابوالفضل نے آئین اکبری میں لکھا ہے ایک امیر نے اکبر کے دربار میں نہایت گستاخانہ سفارش کی. اس سے مرزا عزیز ہی مراد ہے. مرزا عزیز نے بارہا اکبر کو سر دربار سخت و سست کہا اور اکبر یہ کہہ کر چپ ہوجاتا تھا کہ کیا کروں میرے اورمرزا عزیز کے درمیان دودھ کا دریا حائل ہے."

دراصل اکبر کے دل میں خود اس خاندان کے لئے نرم گوشہ موجود تھا مگر متعصب مولویوں کے خیال سے خاموش رہتا تھا. جیسا کہ مولانا شبلی نے لکھا ہے." گستاخ امیر کے جواب میں اکبر نے کہا کہ " تم کو خبر بھی ہے تمام علماء نے فتوے تیار کئے ہیں اور مجھ کو چین لینے نہیں دیتے کہ جہاں سے ہو شیخ مبارک کا خاندان ڈھونڈ کر پیدا کیا جائے اور اس کو سزا دی جائے. مجھ کو شیخ کی قیام گاہ "چورمحل"معلوم ہے لیکن

دانستہ ٹالتا ہوں، کل کوئی جاکر شیخ کو دربار میں لائے۔" الغرض حالات کی یہ ستم ظریفیاں کچھ تو قسمت کی مرہون منت ہیں اور کچھ فیضی اور اس کے خاندان کی افتاد طبع کی بدولت جس کا احساس خود فیضی کو ہے:

من براهی میروم کا نجا قدم نا محرم است
از مقامی حرف میگو یم که دم نا محرم است

بہرحال ہر شب کی ایک سحر ہوتی ہے۔ "پایان شب سپیداست۔" دکھ اور پریشانیوں کا سینہ چاک کر کے شیخ مبارک کے خاندان کی بھتی جگمگاتی صبح طلوع ہوئی اور اکبر کو گویا اپنے جاگتے خوابوں کی تعبیر مل گی۔ ابوالفضل اور فیضی اکبر کی قوتِ سماعت و بصارت اور اس کی حکمت عملی کے ہاتھ بن گئے۔ خود فیضی کے بقول:

"کوهکن راتیشه دادیم و کار آموختیم"

اپنے بارہویں جلوس (۹۷۴ھ) کے موقع پر مغل اعظم شہنشاہ اکبر نے بڑے احترام اور چاؤ سے بلایا۔ فیضی جس آن بان سے دربار میں پہنچا اور اکبر نے جو قدردانی اور پذیرائی کی اسے دیکھ کر حاسدوں کے سینوں پر سانپ لوٹ گئے اور اس جلن کی آنچ اور تمازت نے فیضی کے مراتب کو جو جلا بخشی، ابوالفضل نے اپنی "آئین اکبری" اور فیضی نے اپنے دیوان "تباشیرالصبح" کے پہلے نسخہ (۹۹۵ھ) کے دیباچہ میں اس کا ذکر کیا اور نورالدین عین الملک نے اپنے مرتبہ خطوط "لطیفہ فیاضی" کے مقدمہ میں شامل کیا ہے۔

"خواستم خود را به پایه تخت شاهنشهی رسانم د ظلمت زدای ستاره بخت شوم، ناگاه منشور التفات حضرت شاهنشاه عالم، فرمان روای اعظم، مظهر قدرت الهی... رسید۔"

اس طرح کے القاب و آداب کا خاتمہ ذیل کے اشعار پر ہوتا ہے:

شمع شش طاق و شاہ نہ خرگاہ
بادشاہ زمانہ اکبر شاہ
کہ رخش روز بخت روشن باد
وز بہارش زمانہ گلشن باد

اس کے بعد فیضی دربار اکبری میں پہنچنے کی اطلاع ان الفاظ میں دیتا ہے۔

"در زاویہ فقر و فنا گنجیدہ بدو پای دیدہ بشتافتم و بہ تقبل پایہ اورنگ والا سربلند یافتم نظری کہ آفتاب بخاك چمن اندازد و سہیل کہ بہ سنگ یمن کند بہ من کرد. وعنایات پادشاهی چون نعمای الهی بی حساب دیدم. درخشندہ رقمی کہ از لوحہ سرنوشت من روزگار برخواند و منت ازل و ابد برمن نهاد نقش استادی شاهزادہ های کامگار بخش بود کہ بشادگری بخت فرخندہ بخدمت تعلیم این مستخدان انتظام بسلسلہ گوی والهی ممتاز شدم. القصہ بیدرقہ تربیتش سلوك در مدارج صورت و معنی نمودم و نشیب و بلندی بہ وادی ظاہر و باطن پیمودم. رفتہ رفتہ در بندگی تاش شدم. و بسعادت ابد خواجہ تاش گشتم ہم در حساب امراء در آمدم و ہم خطاب ملك الشعرای گرفتم اگرچہ شمشیر بہ میان بستہ بودم."

فیضی کی اکثر و بیشتر تصانیف جو اپنے مواد کے اعتبار سے رنگارنگی کی حامل ہیں، غیر معروف نہیں۔ خود " ملک الشعراء" کا خطاب رہتی دنیا تک اس کی بقائے دوام کا سبب بن گیا۔ لیکن اس کی دوسری خصوصیات کو اہل علم نے اس طرح نہیں سراہا جیسا کہ حق تھا۔ جس کا احساس شاعر کو بھی ہے:

امروز نہ شاعرم، حکیمم
دانندہ حادث و قدیم

اصلاً یمن کا عربی النسل فیضی ہندوستان کے چمن زاروں کا نونہال، اس کی نرم و گرم فضاؤں کا پروردہ، نہ صرف حادث و قدیم کا امین ہے بلکہ ایک اچھا نثر نگار بھی ہے جس کا بین ثبوت اس کے وہ خطوط ہیں جو اس نے وقتاً فوقتاً مختلف مقامات مثلاً دکن، احمدنگر، احمد آباد اور آگرہ وغیرہ سے شہنشاہ اکبر، اپنے وقت کے بعض سلاطین، امراء و شرفاء اور اعزا و اقارب کو لکھے اور جن کو اس کے ایرانی النسل شاگرد اور بھانجے نورالدین محمد عبداللہ بن حکیم عین الملک نے "لطیفہ فیاضی" کے عنوان سے مرتب کئے اس کی تاریخ ۲۶-۱۶۲۵ء/ ۱۰۳۵ھ نکالی. عبارت ملاحظہ ہو:

> "اما بعد، باد پیمای بادیہ سخن سنجی و آبلہ پای سنگ لاخ پینچی، نورالدین محمد عبداللہ حکیم عین الملك كه به نسبت آبای کرام ازخاك پاك شیراز است وبحسب طینت در شکرستان هند سحر طراز... از آنجا این کمترین نسبت خواهر زادگی و تلمذی بحضرت مذکور داشت خواست که... "لطیفه فیاضی" (۱۰۳۵ھ) که تاریخ انجام و انتظام این مطلب اهم است."

کیسی عجیب اور حیرت کی بات ہے کہ میری ناقص معلومات کے مطابق نہ تو "لطیفہ فیاضی" پر ابھی تک کوئی سیر حاصل بحث سامنے آئی ہے اور نہ ہی شیخ فیضی کی شخصیت کو اس کے خطوط میں ڈھونڈنے کی کوشش ابھی تک سنجیدگی کے ساتھ ہوپائی ہے. اس کی ذات سے دلچسپی رکھنے والے تقریباً سارے ہی دانشوروں کے نام مشہورلہٗ معلوم ہیں لیکن انھوں نے شیخ کے مجموعہ مکتوبات یعنی "لطیفہ فیاضی" کو شوق و انہماک کی نظر سے کم دیکھا ہے، حقیقت تو یہ ہے

کہ سرسری نظر سے دیکھنے والے بھی زیادہ نہیں ہیں.

دنیا کے تقریباً تمام فنکار اپنے کو قابل رحم کہتے اور سمجھتے آئے ہیں مگر بعض کا قصّہ واقعی نہایت عجیب ہے. لوگ ان کے آثار سے ایک قسم کا رعب کھاتے ہیں. نام سنا اور دل پر خوف چھایا. ان کی کتابیں الماری کے سب سے اونچے خانہ میں رکھی جاتی ہیں. لیکن ان کے پڑھنے کو زبردست ہمت چاہیے. ان کے آثار زینت و آرائش کے ساتھ ساتھ مرعوب کرنے کی خاطر جمع کئے جاتے ہیں. مطالعہ مقصود نہیں ہوتا. فیضی بھی اس زمرے کا فنکار ہے. یعنی وہ "سواطع الالہام" کا مؤلف ہے. قران کی تفسیر اور وہ بھی بے نقط عبارت میں. آخر کتنے اہل دل اور اہل ذوق نے "سواطع الالہام" کو غور و خوض سے پڑھا ہوگا. موضوع کی حدود سے بات ذرا دور چلی گئی عرض کرنے کا مقصد صرف اس قدر ہے کہ ایسا ہی منصب بلند "لطیفہ فیاضی" کو اگر واضح طور سے نہیں ملا تو ملتے ملتے رہ گیا.

فطرت انسان کے ساتھ کبھی کبھی اچانک کسی موڑ پر آکر واقعی فیاضی کے ساتھ کام لیتی ہے. یہ کلیہ فیضی پر صادق آتا ہے. اس کو ایسی شخصیت بخشی گئی جس کو صحیح معنوں میں پہلودار کہنا چاہیے. غور کرنے کی بات ہے ہم کونسے فیضی کو جانتے ہیں اور کونسا فیضی ہے جو دنیا کی نظر سے پوشیدہ رہ گیا؟ یوں تو حکیم آزاد انصاری نے ضروری باتوں کے لئے کہا تھا:

افسوس بے شمار سخن ہائے گفتنی

خوف فساد خلق سے ناگفتہ رہ گئے

ویسا ہی حشر بہت سی ہستیوں کا ہوتا ہے. یعنی ان کے اصلی چہرے سامنے نہیں آ پاتے. یہ اور بات ہے کہ تاریخ کا طلسماتی عمل صدیوں کے امتداد کے بعد چہرے سے نقاب اٹھادے.

فیضی کے بعض معاصرین جو اس کو زندگی بھر نزدیک سے دیکھتے رہے، اس کی حیات مستعار کے نقطۂ اختتام پر پہنچ کر عجیب انداز کے فیصلے پیش کرتے ہیں۔ ان کے قیل و قال سننے کے قابل ہیں۔ عداوت اور نفاق میں تو شک ہی کیا، لیکن ساتھ ہی ان حقارت آمیز تبصروں سے فیضی کی ذات کے مختلف پہلو نہ صرف واضح طور سے سامنے آئے ہیں بلکہ ذہن میں بہت سے سوالوں کو جنم دیتے ہیں۔ مثلاً فیضی نحس دشمن نبوی، قاعدہ الحاد شکست، خالداً فی النار، وی فلسفی شیعی و طبیعی و دھری، وغیرہ وغیرہ۔

فیضی کے حریف زندگی بھر اس کی ذات کے گرد زبردست ہنگامے مچاتے رہے مگر تعجب کی بات یہ ہے کہ اس کے اطوار میں کسی مرحلے پر بھی ایسی علامتوں کا سراغ نہیں ملتا، جن کو اعصاب کی کوفت، دل کی گھبراہٹ، یا کم از کم چہرے کی شکن ہی سے تعبیر کیا جاسکے۔ وہ پوری خونسردی کے ساتھ خاموشی سے اپنی مدافعت کرتا ہے اور شاذ و نادر ہی اپنے دشمنوں کے خلاف حرف ملامت زبان پر آنے دیتا ہے۔ جس کی متعدد مثالیں اس کے خطوط سے دی جاسکتی ہیں۔ جس طرح اهل ایمان اپنے نیک و بد کا حساب یوم حشر پر اٹھا رکھتے ہیں فیضی اپنے اختلافات کا فیصلہ تاریخ کی عدالت کے سپرد کر جاتا ہے۔ اس کو احساس اور اعتماد ہے کہ صدیاں گزر جانے کے بعد تاریخ اپنا فیصلہ اس کے حق میں صادر کرے گی۔

مبالغہ نہ ہوگا اگر کہا جائے کہ اکبر کے زمانہ میں ایک ہزار قصّے ایسے کھڑے ہوئے جو اس سے قبل کبھی نہ ہوئے تھے۔ اور ملک کے طول وعرض میں دانشوروں کو تو خیر جانے دیجیئے معمولی تعلیم یافتہ افراد تک جذبات کے ہوشربا اور خرد فرسا طوفان میں کودنے کو تیار ہوگئے۔ عہد اکبری کے بیشمار پیچیدہ قضیوں میں دین الٰہی، صلح کل، شہنشاہ کی ذات والا صفات سے متعلق بعض علماء کا محضر، کمال

تعالی شانہ. اللہ اکبر، تاریخ الفی یعنی اسلام کی ایک ہزار سالہ تاریخ اور اس سے زیادہ مسلمانوں کے پست و بالا کی حساب فہمی، غیر اسلامی ادیان کی نوعیت، خصوصاً ہندوؤں کے عقائد کی صحت یا عدم صحت کا جائزہ اور اس کے دیگر شاخسانے جیسے مسئلہ تحریم گاؤ یا پھر ان مذہبی کتابوں کے ترجمہ کا مشکل اور غیر معمولی منصوبہ، جس کی بدولت رامائن، مہا بھارت اور ویدوں کو فارسی میں منتقل کرلیا گیا، یہ سب دلچسپ قصے ہیں اور لطف کی بات یہ ہے کہ ان تمام قصوں میں شیخ مبارک کے دونوں بیٹے سب سے آگے نظر آتے ہیں. اگر پوچھا جائے کہ یہ فلسفیانہ نوعیت کے ہیجان کیوں برپا ہوئے اور ہندوستانی مسلمانوں کی فکری زندگی میں اتنے سارے مسئلے کہاں سے کھڑے ہوگئے تو اس کا جواب معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی صاحب "منتخب التواریخ" کے ایک جملہ میں موجود ہے. یہ جملہ دراصل اس جماعت کے رجحانات اور کوششوں پر ایک واضح تبصرہ ہے جس کا قافلہ سالار فیضی تھا۔ پورے معاملات کو سمجھنے کے لیے بدایونی کا یہ جملہ کلیدی اہمیت رکھتا ہے:"۔۔۔ مدار دین بر عقل گذاشتند نہ بر نقل۔"

دراصل زوال بغداد کے بعد ۱۲۵۸ء/۶۵۶ھ مسلمانوں نے بارہا کوشش کی کہ اپنی تہذیب کے تھکے ہوئے اور راہ گم کردہ قافلہ کو ہوسکے تو پھر سے آگے بڑھائیں. عہد اکبری کے ہنگامے اس داستان کا انتہائی باب ہیں. یہ ایک آخری کوشش تھی. یہی زمانہ تھا جب یورپ نشأة ثانیہ کی تیاریوں میں لگ چکا تھا. سب جانتے ہیں مغرب میں جیسے ہی نشأة ثانیہ کی تحریک آگے بڑھی مسلمان عقل و حکمت کی امانت سے محروم ہوگئے. بقول اقبال "لے گئے تثلیث کے فرزند میراث خلیل". عہد اکبری کے دانشوروں میں فیضی جو سب سے ممتاز ہے ایک سنجیدہ جستجو میں منہمک نظر آتا ہے یعنی انسانی اداروں کا انتظام، بشمولیت دین، "اعتقادات عقلی" پر استوار ہونا چاہیے. معاشرے کی مربوط اور منظم

پیشرفت فقط ان عوامل کے ذریعہ ممکن ہے جو "دلائل عقلیہ اور شواہد نقلیہ" سے مطابقت رکھتے ہوں۔ مذکورہ دونوں ہی اصطلاحیں بدایونی کے بیانات سے مستعار ہیں یہ مقدمات ان مسائل کی سنگینی کا احساس دلانے کے لئے کافی ہیں جو فیضی کو اپنی زندگی میں درپیش تھے۔ اس میں شک نہیں کہ فیضی کو بادشاہ کا مکمل اعتماد حاصل تھا۔ حکومت کی طاقتور دستگاہ اس کے بھائی شیخ ابوالفضل کے ہاتھ میں تھی۔ مگر ملک کی رائے عامہ کو ساتھ رکھنا اور مخالفت کا جو طوفان کھڑا ہوگیا تھا اس کو روکنا نہایت نازک اور دشوار کام تھا۔ فیضی کے مکاتیب اس پس منظر میں خاص اہمیت کے حامل ہیں۔

" لطیفہ فیاضی" کا مطالعہ کرتے وقت جو مکتوب الیہ اکثر و بیشتر سامنے آتے ہیں ان کو کم و بیش تین طبقات یا زمروں میں رکھا جا سکتا ہے۔ ایک طبقہ وہ ہے جس کو بدایونی اپنے مخصوص انداز میں "طائفہ سادات و مشایخ و علماء و فضلای وقت" کہتا ہے دوسرے گروہ میں وہ بزرگ آتے ہیں جو "اهل دولت وارباب حکومت " کہلاتے ہیں۔ اور تیسری جماعت ان نواسنجان شعر و ادب کی ہے جن کی گونج تاریخ میں ابھی تک سنائی دیتی ہے اور جن کیوجہ سے اکبر کا ھندوستان فارسی شاعری کا "موسم بہار" کہلاتا ہے۔ دو نکتے اور قابل غور ہیں۔ ایک یہ کہ سہل انگاری اور سادگی کے باوجود مکتوبات کی زبان جگہ جگہ مرصع اور پر تکلف محسوس ہوتی ھے۔ اور ایسے موقوں پر نثر میں وہ خوبی گم ہوجاتی ہے جس کو سادگی اور برجستگی کہتے ہیں۔ یقیناً فیضی جیسا ذہین آدمی روزمرّہ کی زبان کی تاثیر اور جاذبیت سے واقف تھا۔ مگر جس طبقہ سے اس کا تعلق تھا ان لوگوں میں سادہ اور سہل نثر کے استعمال کا رواج نہ تھا۔ وہ اپنے دور کی اور اپنے طبقہ کی روایات کا گاہ گاہ پابند نظر آتا ہے۔ اگرچہ کاملاً نہیں دوسری قابل تعریف بات یہ ہے کہ بیشتر خطوط نہ صرف نہایت مختصر ہیں بلکہ بعض کے چھوٹے چھوٹے

خوبصورت اور بامعنی جملے گلستان سعدی کی یاد دلاتے ہیں. متعدد ایسے ہیں جن کی عبارت دو یا تین ہی سطروں پر مشتمل ہے. ممکن ہے ایسے خطوط مکتوب الیه کا جواب ہوں یا کسی اطلاع کی غرض سے لکھے گئے ہوں جہاں تفصیل کی ضرورت نہیں سمجھی جاتی. بعض خطوط القاب و آداب کی قید سے بھی بالکل آزاد ہیں• اور فیضی کی یه آزاد روی غالب کی آہٹیں آس پاس محسوس کراتی ہے.

فیضی کو اپنے زمانه کے بہت سے علماء اور مشایخ سے خط وکتابت کرنے کی ضرورت پیش آئی. ایک تو وه اپنی تفسیر بے نقط "سواطع الالهام" کی تالیف کے سلسله میں تقریباً ملک بھر کے نامور اهل علم سے مشورے کرتا رہا، ان کو اقتباسات کے نمونے بھیجتا رہا اور ان کی مدد سے اپنا کام آگے بڑھاتا رہا. دوسرے اکبر کے عہد میں جو تازہ به تازه نو به نو هنگامے برپا تھے اور جن کی تمام تو ذمه داری شیخ مبارک کے بیٹوں کے سر آپڑی تھی یعنی ان پر بادشاه کو گمراه کرنے کا الزام تھا• اس بدنامی کی مدافعت میں یا اپنے حامی اور هم نوا پیدا کرنے کی غرض سے اس کو دوستوں کا حلقه وسیع کرنا پڑا. دوسرے دکن اور گجرات کی مهم کے حالات اکبر کو تفصیل کے ساتھ لکھے. نیز جب اکبر گجرات کی بغاوت کو فرو کرنے کے لئے گیا ہوا تھا تو اس کو خطوط کے توسط سے دارالخلافه کے حالات سے باخبر رکھا. اگر یه کہا جائے تو بیجا نه ہوگا که اس صورتحال نے اس کو مکتوب نگار بننے پر مجبور کیا. اور آج یہی مکتوبات تاریخی دستاویز کی حیثیت کے حامل کہے جاسکتے ہیں. اور ان خطوط کے آیئنه میں شیخ تاج الدین اجودھنی، جو تاج العارفین کہلاتے تھے اور جن کو ابن العربی کے فلسفه پر زبردست عبور حاصل تھا، شیخ یعقوب کشمیری جن کو عین القضات همدانی کے افکار کا ماهر شمار کیا جاتا تھا اور لاہور کے شیخ جمال نظام الملک، عبدالحق، ابوالفتح گیلانی وغیره کے کردار ابھر کر سامنے آتے ہیں.

فیضی جس کو بادشاہ کے اعتماد و عنایات کا شرف حاصل تھا اور شیخ ابوالفضل کے بڑے بھائی کی حیثیت سے تمام ہی ارباب دولت اور امراء سلطنت کی نظروں کا مرکز تھا۔ بے شمار معاملات جو دربار شاہی کی دادوستد اور رعیت و سپاہ کی عقدہ کشائی سے تعلق رکھتے تھے، اس کا اشارہ ابرو ان کی بست و کشاد اور ان کے حل و فصل کے لئے کافی ہوتا تھا۔ تعجب کی بات نہیں اگر بڑی تعداد میں امراء کبار اس سے مراسلت کا سلسلہ رکھتے تھے:

فیضی "ملک الشعراء" تھا۔ اس اعتبار سے دربار میں آنے جانے یا مستقل تعلق رکھنے والے تمام شاعروں کی تنخواہ دلانا، ان کے وظائف اور انعام کا تعین کرنا اسی کا کام تھا۔ نیز شاعر کی حیثیت کافیصلہ اسی کی صوابدید اور سفارش پر منحصر تھا۔ اکبر کے دربار کو ایرانی شاعر اپنی آخری اور سب سے بڑی منزل مقصود سمجھتے تھے۔ دراصل ان کو اپنے کمال کی سند لینے کے لئے وہاں کا رخ کرنا پڑتا تھا۔ اور محمد قلی سلیم کے کہنے کے مطابق:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال
تا نیامد سوی ہندو ستان حنا رنگین نشد

یہ جماعت فیضی کو اپنا مربی اور "پیرودستگیر" سمجھتی تھی۔ "لطیفہ فیاضی" میں بہت سے خطوط شاعروں کے نام ہیں۔

حیرت کی بات ہے کہ "لطیفہ فیاضی" کے مجموعہ میں وہ خط نظر نہیں آتا جس کو بدایونی تمام و کمال اپنی تاریخ میں محفوظ کرگیا ہے۔ یہ خط فیضی کے ظرف اور کردار کا آئینہ کہے جانے کا مستحق ہے۔ بدایونی فیضی کا کھلا دشمن ہے۔ وہ نفرت و بیزاری کا برملا اظہار کرتا رہے۔ اس کا تبصرہ فیضی کی بابت یہ ہے کہ: "مخترع جدرہزل و عجب و حقد و مجموعہ نفاق و خباثت وریاو رعونت بود۰۰" یہ تبصرہ بہت طولانی ہے۔ اور اس میں اگے چل کر وہ تمام صفات اعتباری و لا اعتباری شمار

کرادی گئی ہیں جن کو آجکل کی زبان میں غیر پارلیمانی کہا جاتا ہے۔ مگر دوسری طرف فیضی کا طور طریق ملاحظہ فرمائیے: وہ ایک دفعہ شاہی سفیر کی حیثیت سے بیجاپور اور گولکنڈہ کا دورہ کر رہا تھا۔ وہاں خبر پہنچی حضرت شہنشاہی، ملاً عبدالقادر بدایونی سے ناراض ہوگئے اور ملاً کو نوکری سے نکال دیاگیا۔ وہ فوراً اکبر کو خط لکھتا ہے۔ عالم پناہا، بدایونی کے دو آدمی "گریان وبریان" میرے پاس یہاں دکن آئے ہیں۔ معلوم ہوا ہے وہ آجکل بیمار بھی ہے۔ خدا جانے کس نے اس کے خلاف شرارت کی کہ حضور ناراض ہوگئے۔ شکستہ نوازا، مَلاً عبدالقادر بڑی اہلیت کا آدمی ہے۔ میرے پدر بزرگوار شیخ مبارک کی خدمت میں کسب فضلیت کرچکا ہے بس یہ سمجھیے کہ میں اعلی حضرت کی خدمت میں دست بستہ کھڑا ہوں اور خود اپنے لئے نوکری کی التجا کررہا ہوں۔ اس خط کا وہی اثر ہوا جو ہونا چاہیے تھا۔ باآلاخر بدایونی کو فیضی کے کمالات یاد کرکے یہ کہنا پڑا"•• بی قرینہء روزگار بود۔"

"لطیفہ فیاضی" کے دو قلمی نسخے مسلم یونیورسٹی علیگڑھ کی مولانا آزاد لائبریری میں محفوظ ہیں۔ مزید دو نسخے انڈیا آفس لائبریری اور برٹش میوزیم میں موجود ہیں۔ علیگڑہ لائبریری کے محفوظ دو نسخوں میں ایک خط نستعلیق شکستہ (یونیورسٹی ضمیمہ ۵۹) اور دوسرا خط شکستہ (سلمان ککشن) میں ھے جس میں صرف لطیفے شامل ہیں۔ جبکہ خط نستعلیق شکستہ میں لکھا نسخہ خود مرتب کی اطلاع کے مطابق تین حصوں میں تقسیم ہے۔ (۱) لطیفہ (۲) منطوقہ (۳) خاتمہ • لطیفوں کو نورالدین نے پانچ حصوں میں تقسیم کیا ہے:

(۱) لطیفہ اوّل: بعنوان "عرایض والا درگاہ" جس میں چھ عرضداشتیں ہیں۔ پانچ وہ خطوط جو فیضی نے اکبر کو دکن و گجرات کی مہم کے دوران اور ایک وہ جو دارالخلافہ سے اکبر کو گجرات میں لکھا۔

(۲) لطیفہ دوم: بعنوان "معاصر فیضی شرفاء و علماء وعرفاء"

یعنی دوّمین لطیفہ میں وہ خطوط شامل ہیں جو فیضی نے اپنے وقت کے ارباب اقتدار اور حل و فصل کو لکھے۔

(۳) لطیفہ سوم: بعنوان "بحکما و معاصر" یعنی سوّمین لطیفہ حکماء و معاصرین کو لکھے گئے مکاتیب پر پھیلا ہوا ہے۔

(۴) لطیفہ چهارم: چهارمین لطیفہ سلاطین وقت و امرای نظام کے ساتھ نامہ نگاری کی نشاندھی کرتا ہے۔

(۵) لطیفہ پنجم:بعنوان بہ ابنای واخوان واقارب یعنی پنجمین لطیفہ والد بزرگوار، عزیز و اقارب کے نام لکھے گئے خطوط کا احاطہ کئے ہوئے ہے۔ آخری خطوط زیادہ تر فیضی کے اپنے بھای ابوالفضل اور ابوالخیر کے نام ہیں۔

اسی طرح منطوقہ تین حصوں میں منقسم ہیں۔

(۱) منطوقہ اوّل : مناجات فایض البرکات علامی و مهام۔

(۲) منطوقہ دوم : رقعات لطایف نکات خیرالانامی۔

(۳) منطوقہ سوم :مکاتیب متفرق کہ اعزہ واقارب بہ شیخ فیضی نوشتہ اند۔

اس کے بعد خاتمہ ہے جس کے ضمن میں مرتب لکھتا ہے کہ "وارادت فقرات و نامجات راقم و بہ لطیفہ فیاضی کہ تاریخ انجام و انتظام این مطلب اهم است موسوم ساخت و دست همت بدامن شاهد مقصود زد و باللہ التوفیق و بہ المستعانہ:

دولت اگر همد می ساختی

عمر بدین نیز بپرداختی

در دلم آمد کہ کتبہ کردہ ام

کاین ورق چند سیہ کردہ ام

یونیورسٹی ضمیمہ ۵۹ خط نستعلیق شکستہ کا خاتمہ جو ۱۱۳ ورق یعنی ۲۲۶ صفحات پر مشتمل ہے درج ذیل عبارت پر ہوتا ہے: "باشد خوشوقت می ساختہ باشند. دیگر انجام و آغاز مهام صوری و معنوی بخیر و خوبی باد. اشتیاق ادراک صحبت را چه تواند نوشت که مشهود ضمیر محبت نظیر نباشد. جان من حقا که همیشه مرکوز خاطر مشتاق آندو دایم الوقت طوطیه حصول ملاقات است. انشأالله به نیکو ترین وجهی میسر گرد.

شمار شوق ندانسته ام که تاچند است
جزاینقدر که دلم سخت آرزو مندا است
تحریر حرف شوق ندانم که چون کنم
آن به که نامه را همه رنگین به خون کنم
زیاد جسارت ننمود بالخیر باد

نسخہ کا اختتام:"تحت هذاالانسخ انشای فیضی فیاضی عفی اله الیه ولو بتاریخ هفدهم شهر ربیع الثانی۰۰۰۰مطابق ۱۱۷۰هجری."

نسخہ کا آغازبسم اللہ الرحمن الرحیم کے بابرکت کلمات کے بعد فیضی کے قصیدے کے اس شعر سے ہوتا ہے:

یاازلی الظهور یا ابدی الخفا
نورك فوق النظر حُسنك فوق الثّناء

نسخہ کوئی بہت اچھی حالت میں نہیں ہے۔ اکثر جگہ دیمک کی مهربانیوں سے نہ صرف الفاظ و کلمات پڑھنے مشکل ہیں بلکہ بعض مقامات پر سرے سے غائب ہیں.

دوسرا قلمی نسخہ جو کاملاً خط شکستہ میں ہے۔ اس میں صرف لطیفے شامل ہیں. اور ایک آدھ جگہ خطوط میں تھوڑی سے ردوبدل یا یوں کہیے کمی بیشی ہے. اسی طرح آخری خط میں نسخوں کے اندر کوئی

مناسبت نہیں۔ البتہ آغاز، دیباچہ اور لطیفوں کی تقسیم وہی ہے جو نستعلیق والے نسخہ کی ہے. اس کے صفحات ۲۰۸ یعنی ۱۰۴ ورق ہیں. طرز تحریر میں انداز وہی پرانا نقل کرنے والا ہے کہ تمام خطوط بغیر کسی پیراگراف، فل اسٹاپ اور کاما کے ایک تسلسل میں لکھے ہوئے ہیں. جس کے سبب ایک قاری کے لئے دقیق مطالعہ کے بغیر یہ اندازہ لگانا مشکل ہوجاتا ہے کہ کونسا خط کس کے نام ہے اور کہاں سے شروع ہوکر کہاں اختتام کو پہنچا. البتہ خط نستعلیق والے کاتب نے یہ رعایت ملحوظ خاطر رکھی ہے کہ سرخ روشنائی سے مکتوب الیہ کی نشاندھی کردی ہے. شکستہ والے نسخہ میں اس کا پتہ لگانا محنت طلب ہے۔ نسخہ کے آخری صفحہ کی عبارت:

"امید کہ بدوام عافیت باشند اشتیاق اعزاء کرام نہایت نیاید امید کہ عنقریب مراجعت شود بہ موجب تقدیر همانها واقع میشود. امید کہ عنقریب دیدارها رو نماید. احوال فقیر بخیر و عافیت مقرون است. بہ همہ خورد و کلان دعا و سلام برسانم والسلام. خدام افاضت وافادت پناهی مودت و محبت آگاهی میاں شیخ عیسیٰ دعا و نیاز قبول فرمایند. برظهر چهارجز سواطع الالهام رقم نموده بودند. آن چها از تفسیر سواطع الالهام بخدمت اخوت پناهی... افضل محمد ایقاهم اللہ تعالیٰ رسانند. چون راه پرخطر بود و خواث در کمین، از اجزاء را بعضی عامی از اصل مسوده کہ خواندن آن صعب بود نقل برداشتند. ثانی الحال اگر فرصت نصیب باشد از بیاض نقل نمایند. والسلام الاکرام."

اختتام: "تمام شد انشای ابوفیض فیضی فیاضی روز جمعہ بیستم شهر جمادی الثانی ۱۲۲۰ هجری بخط عامی..."

اس طرح کہا جاسکتا ہے کہ دونوں قلمی نسخوں کے درمیان پچاس سال کا فرق ہے۔

برٹش میوزیم میں بھی "لطیفہ فیاضی" کا ایک قلمی نسخہ خط نستعلیق میں موجود ہے جو ۱۸۵۰ میں نقل کیا گیا۔ کیٹلاگ میں دی گئی اطلاع کے مطابق یہ وہ خطوط ہیں کہ جو ۹۹۹ هجری میں سفر دکن کے دوران فیضی نے اکبر بادشاہ کو لکھے۔"واقعہ چند کہ شیخ فیضی از سفر دکن بخدمت شہنشاهی نوشتہ." نسخہ کی ترتیب علیگڑہ نسخہ کے مطابق ہی ہے۔ ان خطوط کا ایک .Lieut کے لئے H.M. ELLIOTترجمہ جو نے کیا اس نسخہ کے ساتھ منسلک ہےExtract. Prichard اور اس کا ایک درج ذیل تاریخ کی کتاب Elliot's History بنام "A History of India As Told By Its Own Historiains."کے صفحات ۱۲۷ تا ۱۲۹ پر مندرج ہے۔

لطیفہ فیاضی کا ایک اور نسخہ انڈیا آفس لائبریری لندن میں موجود ہے۔ کیٹلاگ کی اطلاع کے مطابق یہ نسخہ بھی خط نستعلیق میں میں اور لطیفہ منطوقہ و خاتمہ پر مشتمل ہے۔ عالمگیر کی حکومت کے چوتھے سال یعنی ۱۰۷۲/۱٦٦۲ میں کتابت کیا گیا لیکن کاتب کے نام کا پتہ نہیں چلتا۔

اپنی معلومات اور استعداد کے مطابق ان چار نسخوں کا اجمالی سا تعارف کرانے کے بعد علیگڑہ کے مکمل نسخہ کو زیر بحث لائیں گے۔ مذکورہ نسخہ کے مطابق لطیفہ اول میں اکبر کے نام چھ عرضداشتیں ہیں۔ عرضداشت اوّل میں فیضی لکھتا ہے:

"ذرہ نیست ازهیچ فیضی اولاً روی ارادت بجانب
آن قبلہ مراد کہ ظاهر و باطنش نظرہ گاہ خداوندی است،
آورد سجدہ اخلاص مینماید بوضوی روحانی کہ دل را

بچشمه سازِ صدق و صفا بردن است از غبار ریا و ریا بستن نه باین طهارت سالوسان صومعه ظلمت که چند قطره آب را بر دست و روی ریزندو دل را بهزار کدورت ... نفسانی بیامیزند این را پاکی نام نهند۔"

اپنے دور کے ملاّ مولویوں کے خلاف جو خود فیضی اور اس کے خاندان کے پیچھے ہاتھ دھوکر پڑے تھے، ایک لطیف طنز اور اپنے تئیں ان کے زہد کے پردے میں ہلکی سے خراش ڈالنے کے بعد فیضی خط کے اگلے موڑ پر دعائیہ کلمات کا آغاز کرکے اپنی خاکساری، اطاعت گذاری اور کم مایگی کا اظہار کرتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

"ثانیاً" دعای دوام عمر دولت و از دوام عمر دلی زنده و باطنی بیدار قصد میکند که زندگی حقیقی همانست که پاکان الهی بآن زنده اند و وفنا را بگرد سرا پرده عشق راه نیست۔ واز دولت هم دولت دوام آگاهی مراد میدارد والحمدلله که هر دو عمر و زندگانی و هر دو دولت و کامرانی بآن حضرت حاصل است۔ اگرچه امثال این دعا ها مثل این نامراد از ادب دور مینماید۔"

زبان کی جو خوبی، قدرت اور حسن، فیضی کی اس عبارت سے ظاہر ہے اس سے چشم پوشی نہیں کی جاسکتی۔ چھوٹے چھوٹے سبک جملوں میں کس خوبصورتی اور چابکدستی کے ساتھ فیضی بڑے بڑے مضامین ادا کرگیا ہے۔ بلاشبہ فیضی کے خطوط میں ادبی چاشنی بھی ہے، زبان کی نزاکتیں اور لطافتیں بھی۔ ساتھ ہی محبت کی حلاوت بھی ہے اور جذبوں کی حرارت بھی۔ احساس کی نرماہٹ، بے ساختگی اور بے تکلفی کی آنچ کی لگاوٹ کے ساتھ ساتھ وہ تاریخی اطلاعات کا منبع بھی ہیں۔ نیز اپنے دور کی تہذیب و تمدن اور معاشرت کی امین بھی۔

سفر دکن اور گجرات کے دوران شیخ فیضی اپنی سفارتی خدمات کی انجام دہی کے ساتھ ہی ان ملکوں کی ایک ایک چیز کا دقیق اور تنقیدی نظر سے مطالعہ کرکے، اکبر کو اپنی عرضداشتوں میں ان سے باخبر کرتا ہے۔ مثلاً وہاں کی رعایا کا حال کیا ہے، اس ملک کی پیداواریں کیا کیا ہیں۔ زمین کیسی ہے، فصلوں کی کیا حالت ہے، قلعے کس رنگ میں ہیں، صنعت و حرفت کے کارخانے کہاں کہاں ہیں، راستوں کا انتظام کس طور پر ہے، عہدہ داران اپنی خدمات کس طرح انجام دیتے ہیں وغیرہ وغیرہ۔

ایک عرضداشت کے اندرجو فیضی نے اکبر کو اس وقت لکھی جب وہ ۹۹۱ ہجری میں گجرات کے باغیوں کا قلع قمع کرنے کے لئے گیا ہوا تھا۔ شہر آگرہ میں خود اپنے پہنچنے کی اطلاع کے بعد وہاں کے حالات آب و ہوا، قلعہ کی حالت نیز شاہ کے انتظار میں نہ صرف اہل شہر بلکہ خود شہر کی بیقراری کا بیان کرتے ہوئے عہدہ داران کا ذکر بھی ساتھ ہی ساتھ لے آتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

" آگره که صد هزار مصر و بغداد فدای او باد، رسید شهری دید بغایت معمور و زمرفه از لطافت. قلعه عالی که حرمین حصین دولت اقبال است. چه شرح دهد که حیرت افزای جهان نوردان تواند بود. از دریای جون که بلبِ ادب پای قلہ بوسیده میگذرد وچه نویسد که آبروی هفت اقلیم است:-

باد وی از آب کو آرنده تر
آب وی از باد کو آرنده تر

ازدر و دیوار شهر شوق می بارد و در ها چشم انتظار کشاده و دیوارها بتعظیم مقدم عالی ایستاده امید که مجدداً از قدوم حضرت کامیاب گردد." اگلی سطر میں لکھتا ہے۔ " اطوار شاہ قلی خان و سلوک

او بغایت پسندیدہ است."

ایک دوسری جگہ کے بارے میں اطلاع دیتا ہے:

"بلرچی که بفوجداری مقررشده نزدیك به تنگی کوه درمیان لدهیانه و سرهند چسبیده است. دزدانی که از کوه فرود می آیند به اوهم حق نذری می دهند و می گذرند."

اس اطلاع کے بعد اس کے کردار اور کارکردگی کے بارے میں تعریفی پیرائے کے اندر اشارہ کرتا ہے:

"بذات خود امانت و دیانت دار. باغها را بغایت دلکشای و خوب ساخته. میوهء باغهاء او بسیار ملایم ولذیذ اند. یکروز با بنده بسیار پیاده گشت و گفت پیاده میگردم تا بدانند که هنوز پیرو خرف نشده ام و درخدمت تقصیر نمی کنم. اهل سرهند ازو آسوده و خوشوقت اند. دعای بندگان حضرت می کنند."

ایک اور اطلاع: "یعقوب بدخشی (حسینی) کروری تهانیسری خدمت فوجداری و عملداری تهانیسر و پرگنات آنچه (هر) دو خوب میکند."

فیضی جب بادل ناخواستہ دکن کی سفارت پر مامور تھا اور راجہ علی خاں نے اس کی سفارتی خوبیوں کا اعتراف کرتے ہوئے فیضی کو اپنے پہنچنے کی اطلاع دی۔ فیضی نے استقبال میں محفل آراستہ و پیراستہ کی اس کی اطلاع اکبر کو اپنی عرضداشت میں کس طور پر دیتا ہے ملاحظہ ہو:-

"وبرتخت شمشیر پادشاهی و خلعت خاصه و فرمان عالی گزاشته بود و بعضی مردم آراسته گرد برگرد

تخت دست بسته ایستاده بودند و اسپان انعام هم بآئین لائق
درنظر بودند. راجه علی خان با مردم خورد (خرد) و کلان
حکام دکن با آداب و قواعد که لایق بندگی و دولتخواهی
باشد، آمده، از دور پیاده شد. در سراپرده که در مرتبه اوّل
بود بادب تمام درآمد و با جمعیت خود پیشتر روان شد.
چون بر ایزد دوم رسید تخت عالی از دور نموده تسلیم کرده
برهنهپا روان شد."

سفارشی طرز کی ایک اور اطلاع:

"و مهتر خان بنده با اخلاصِ حضرت است. وجود
او دراین شهر لازم از احوال فقراء و مساکین شهر با خبر
است."

درج بالا بیانات نہ صرف تاریخی اہمیت کے حامل ہیں بلکہ ان
میں فیضی کا بے داغ، پر جلال اور نرم گوشوں سے معمور اعلی ظرف بھی
اجاگر ہوکر نظر آتا ہے۔

دوم عرضداشت میں حاکم احمد نگر کے بارے میں لکھتا ہے:-

"حاکم احمد نگر چهار ماه کامل است که بزسر
جاگیر عادل خان رفته از احمد نگر مسافت هفتاد و پنج
کرده نشسته و بر کنار آب ... که آبی است بزرگ و سرحد
است. میان جاگیر هردو قلعه گلین ساخته و عادل خان حاکم
بیجاپور هنوز در قلعه بیجاپور نشسته و لشکر خود را با
شانزده هزار فرستاده هر روز جمعی از طرفین برآمده جنگ
میکند واز جانبین کشته می شوند."

فیضی نہ صرف جنگ و جدال اور کارگزاران کی کارکردگی سے
اکبر کو باخبر کرتا ہے بلکہ وہاں کی آب و ہوا پیداوار اور شہر کی حالت

بھی بیان کرجاتاہے۔ ملاحظہ ہو:

"بیرون شهر ضلابت خان بنایش باغ ساخته فرح بخش نام و سرو بسیار دارد و عمارتی درمیان حوض۔۔۔ و هوای این چندان گرم نیست در عین سرطان که تیر ماه الهی است شبها احتیاج به لحاف میشود. از خربزه خود اصلاً نیست، چیزی درشت بی مزه میشود که مردم اینجا میگفتند خربزه است. بنده خود باور نکرد ازهمه میوه ها انجیر اینجا بد نیست و انگور قمری دریك اقسام هم میشود. اما فراوان نه. اناناس از اطراف بسیار می آورند. نبرت پهل و کیله بسیار است. انبه اینجا بدنیست. گل سرخ بغایت کم و باوجود کمی، کم بوی هم۔۔۔ و دیگر گل های هندوستان بسیار است. درخت صندل در باغها نشان مید هند. درخت فلفل بسیار میشود ۔۔۔و پارچه بافان بی بدل اند. وازهمه چیز دکن پارچه است که بتوان گفت و کاغذ و پارچه خوب در دو جامی سازند و می بافند."

مندرجہ بالا عبارت میں دو چیزیں شدت کے ساتھ قاری کی توجہ اپنی طرف کھینچتی ہیں۔ لفظ "پہل" اور "کیلہ" کا استعمال جو اس بات کی علامت ہے کہ فارسی ادب اس وقت تک ہندی زبان سے متاثر ہوچکا تھا • اور اسی طرح ہندی معاشرت سے بھی۔ ملاحظہ ہو:

نشسته بود تو مجلس، پان و خوشبو حاضر ساخته شد•"

مطلب صاف ظاہر ہے کہ نہ صرف ہندوستانی الفاظ و کلمات بلکہ یہاں کی تہذیب بھی ان کی فطرت میں رچ بس گئی تھی۔ پان کی تواضع، جس کی جگہ اب معمولاً چائے نے لے لی ہے، بڑے بڑے کبار وقت

کے یہاں رائج تھی.

عرضداشتوں کے بیچ بیچ فیضی کی شاعرانہ فطرت بھی کارگر نظر آتی ہے. بض جگہ صرف دو ایک شعر اور بسا اوقات پوری کی پوری غزل نقل کردی ہے. یہ شرط بھی ملحوظ خاطر نہیں رکھی کہ کلام صرف اپنا ہو. عرضداشت دوم کے بیچ ملاحظہ ہو فیضی کی یہ غزل جس کا اپنا پس منظر ہے اور جس کہ مقطع و مطلع اس طور ہے:

باز یاران طریقت سفری در پیش است
ره نوردان بلازا خطری در پیش است
فیضی از قافله کعبه روان بیرون نیست
این قدر هست که از ناقدری در پیش است

ایک اور جگہ شعری ذوق ملاحظہ ہو:

ساقی و جام ومی توشه دیراست اینجا
اللّله الحمد که احوال بخیر است اینجا
نکته عشق مپرسید که هوشم باقیست
سخن از یار مگویید که غیر است اینجا

تیسری عرضداشت میں فتح کشمیر کی اطلاع دیتے ہوئے لکھتا ہے.

"مردم راتعین کرد که ارابۀ های شکر کرده درجای بازار شادمانی نواخته بخش کنند و با آواز بلند میگویند که شیرینیِ فتح کشمیر است که غلامان صاحب عالم فرمودند در این دیار رسم است والحق رسمی است شایسته."

شہنشاہ اکبر کے نام ایک عرضداشت کا آغاز فیضی ایک فطری و قلبی بیقراری، بے تکلفی اور بے ساختگی کے ساتھ کرتا ہے جو القاب و آداب کی روایت سے بوجھل نہیں:

"ذرۂ بیقرار و قطرۂ بی اختیار فیضی، ادای سجود پیشانی و تسلیم روحانی."

اسی طرح فیضی کے اکثر و بیشتر خطوط غالب کی طرح القاب و آداب کی قید سے بالکل بے نیاز ہیں. چند نمونے بطور مثال:-

"حضرت مولوی از اشتیاق شما سوختم. چون یاد شما میکنم، درد از نهاد من می آید. یارب امکان ملاقات هست یا نه؟"

ایک دوسری جگہ:

" محبت نامه گله آمیز، شکایت ریز که رقم پذیر شده، رسید. شبدیز مروت را تازیانه اخلاص زد. شوق مخمور انشای تازه بخشید. نسبت خواب آلود را بیدار ساخت."

مولانا شیخ عبدالحق کے نام دوسرے خط میں لکھتا ہے:

فریاد که دوریم از مطلوب دل خویش
چند انکه دراز است زبان طلب ما

"هرگز نسیمی بآنجانب نمی وزد که تراشه از جگر یاد همراهی نمی کند" (کبھی بھی کسی ایسی باد نسیم کے جھونکے وہاں نہیں چلتے که جس میں میرے جگر کے تراشے، ذروں کی مانند شامل نہ ہوں٭)

ایک اور جگہ خط کا آغاز شعر سے القاب و آداب ندارد:

تسلی دل من در فراق ممکن نیست
اگرچه نامه و قاصد هزار می آید

زبان و بیان کی کیسی دل آویزی اور محبت کی کیسی تڑپ اور کسک ہے که دل متاثر ہوئے بغیر رہ ہی نہیں سکتا.

لطیفہ چھارم کا پہلا مکتوب نواب نظام الدین احمد بخشی کے نام ہے۔ فیضی کی فطری بے تکلفی نمایاں ہے:

"ازضمیر شوق چه نویسد که روز افزون است و از رابطه معنوی چه گوید که از شرح بیرون است."

اسی خط میں آگے چل کر لکھتا ہے:-

"از یاران دمساز و غم خوارگانِ همراز که دلِ از صحبت او آب می خورد، مولانا عرفی شیرازی است:
نسیم صبح که دیوانه وار میگذری
ندانمت زکدامین دیار میگذری

شیخ مبارک کے خاندان پر اکثر و بیشتر دین سے بے بہرہ ہونے کا الزام آتا ہے۔ لیکن منطوقه سوم میں شیخ مبارک کا خط فیضی کے نام اس الزام کی تردید کرتا نظر آتا ہے:

"بعداز ادای دعای بقای ایمان کامل که اجل نعم الهی و سرمایه سعادت۔۔" منطوقات کا دوسرا خط ابوالفضل کا اپنے بھائی فیضی کے نام ہے:

"این نامه ایست از ابوالفضل که ناشکیبایی را فراهم آوره، هم غمزده هم غم گسار است بسوی آن برادر بزرگ صوری و معنوی که مزاجش مرهم ناسور جراحت روزگار مرهمش شفا بخش معلولان امید، گسسته هر دیار است."

تیسرا خط حکیم عین الملک کا شیخ فیضی کے نام ہے:

"نواب افادت و افاضت پناه رفعت و مکرمت دستگاه ملاذی ملک الشعراء در پناه خدا باشند."

چوتھا خط مولانا ظہوری کا شیخ فیضی کے نام ہے۔ پانچواں خط حکیم ھمام کا فیضی کے نام ہے۔ اس کے بعد ورق ۱۱۲ سے خاتمہ شروع ہوتاہے۔

بہرحال ان خطوط سے نہ صرف تاریخی، ادبی، معاشرتی معلومات حاصل ہوتی ہیں بلکہ ان حضرات کی شخصیات بھی ابھر کر سامنے آجاتی ہیں جن کا اپنے دور میں ایک خاص مقام تھا. اور ساتھ ہی اکبر کی ذات پر بعض تہمتوں کی نفی بھی ہوجاتی ہے. مثلاً اکبر کے سر بہت سے الزامات کے ساتھ ساتھ یہ فرد جرم بھی عائد کی جاتی ہے کہ وہ خود کو سجدہ کراتا تھا۔ فیضی کے خط سے صاف اس بہتان کی تردید ہوتی ہے. ملاحظہ ہو:-

"امام حکم اشرف بہ سجدہ نیست ھر گاہ خاصان درگاہ از فرط اخلاص سر بسجود برند منع امی فرمایند کہ سجدہ لایق درگاہ خداوندیست."

فیضی کے خطوط اس اعتبار سے بھی ایک خاص اھمیت کے حامل ہیں کہ یہ خطوط اس نقطہ نظر سے ضبط تحریر میں نہیں لائے گئے تھے کہ یہ چھپ کر عوام کے ہاتھوں میں پہنچیں گے یا اپنے دور کے شاھد عینی بنیں گے اس لئے ان کو سجاسنوار کر پیش کریں اور حقیقت سے دور کی باتیں کی جائیں. اس لئے ان خطوط کی سچائی اور معصومیت بھی اپنی جگہ مسلم ہے.

فیضی کے خطوط کا تقابلی مطالعہ اپنے بھائی ابوالفضل کے رقعات کے ساتھ اہم دلچسپ تجزیہ ہوگا، بشرط حیات و فرصت.

* * * * *
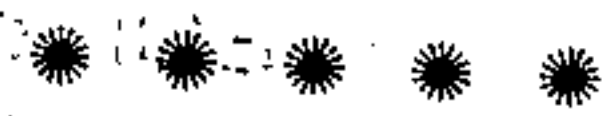
مقالاتیکه برای دانش دریافت شد

عنوان	نویسنده	زبان	شهر
۱- فارسی غزل کا ارتقا	نجیب جمال	اردو	ملتان
۲- امیر خسرو دهلوی اور نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت	پروفیسر ممتاز حسین	"	کراچی
۳- علامه سید نجی الله شاه	امام راشدی	"	لارکانه
۴- مساوات انسانی در انقلاب اسلامی ایران	دکتر مهر عبدالحق	فارسی	
۵- فارسی زبان و ادب پر عرب حملے کے اثرات	دکتر قمر غفار علیگ	اردو	دهلی
۶- فارسی زبان کی تدریس اورتحقیق کے مسائل	"	"	"
۷- پیدائش و گسترش سلسله چشتیه در دکن	سلیمان صدیقی مترجم محسن مدیر شانه چی	فارسی	تهران
۸- سهم عرفا در آداب اجتماعی مردم بنگال	دکتر کلیم سهسرامی	فارسی	راجشاهی
۹- برصغیر میں قرآن حکیم کا پهلا مکمّل فارسی ترجمه	دکتر وفا راشدی		
۱۰- سرائیکی پر فارسی کے اثرات	خاور نقوی		

۱۱- ڈھاکے کے فارسی‌گو شاعر سید محمد باقر طباطبائی، حیات و شاعری — کنیزبتول لیکچرر یونیورسٹی — اردو — ڈھاکه

۱۲- طنز و مزاح در شعر خاقانی — دکتر خواجه عبدالحمید یزدانی — فارسی — لاهور

۱۳- فارسی نثر میں اخلاق ناصری کا مقام — سید صفدر علی شاه — اردو — اوکاڑا

۱۴- وحشت کی فارسی شاعری — دکتر وفا راشدی — اردو — کراچی

کتابهائیکه برای معرفی دریافت شد

۱- ثلاثه غساله	حکیم حبیب الرحمن
ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد	
۲- تجلیات غوثیه	دکتر محمد اختر چیما
۳- عصری فارسی شاعری اور شعراء	ڈاکٹر سید احسن الظفر
۴- جدید فارسی شاعری	ڈاکٹر سید محمد تقی علی عابدی
۵- پروین اعتصامی حالات اور شاعری	ڈاکٹر سید محمد تقی علی عابدی
۶- فارسی شاعری میں طنز و مزاح	ڈاکٹر خواجہ حمید یزدانی
۷- زبان فارسی در آذربائیجان	دانشمندان و زبان شناسان
۸- غزل فارسی علامه اقبال	پروفسور محمد منّور

مهران نقش

○

ڈاکٹر وفا راشدی

مکتبہ اشاعت اردو کراچی

خانخاناں نامہ

ڈاکٹر حسن علی بیگ

فارسی شاعری میں

طنز و مزاح

○

○

نگارشات

○

میاں چیمبرز ۳ ٹمپل روڈ لاہور

زبان فارسی

در

آذربایجان

موضوعات قرآن

اور

انسانی زندگی

خواجہ عبدالرحید

ادارۂ تحقیقات اسلامی

الجامعة الاسلامية العالمية

(اسلام آباد — پاکستان)
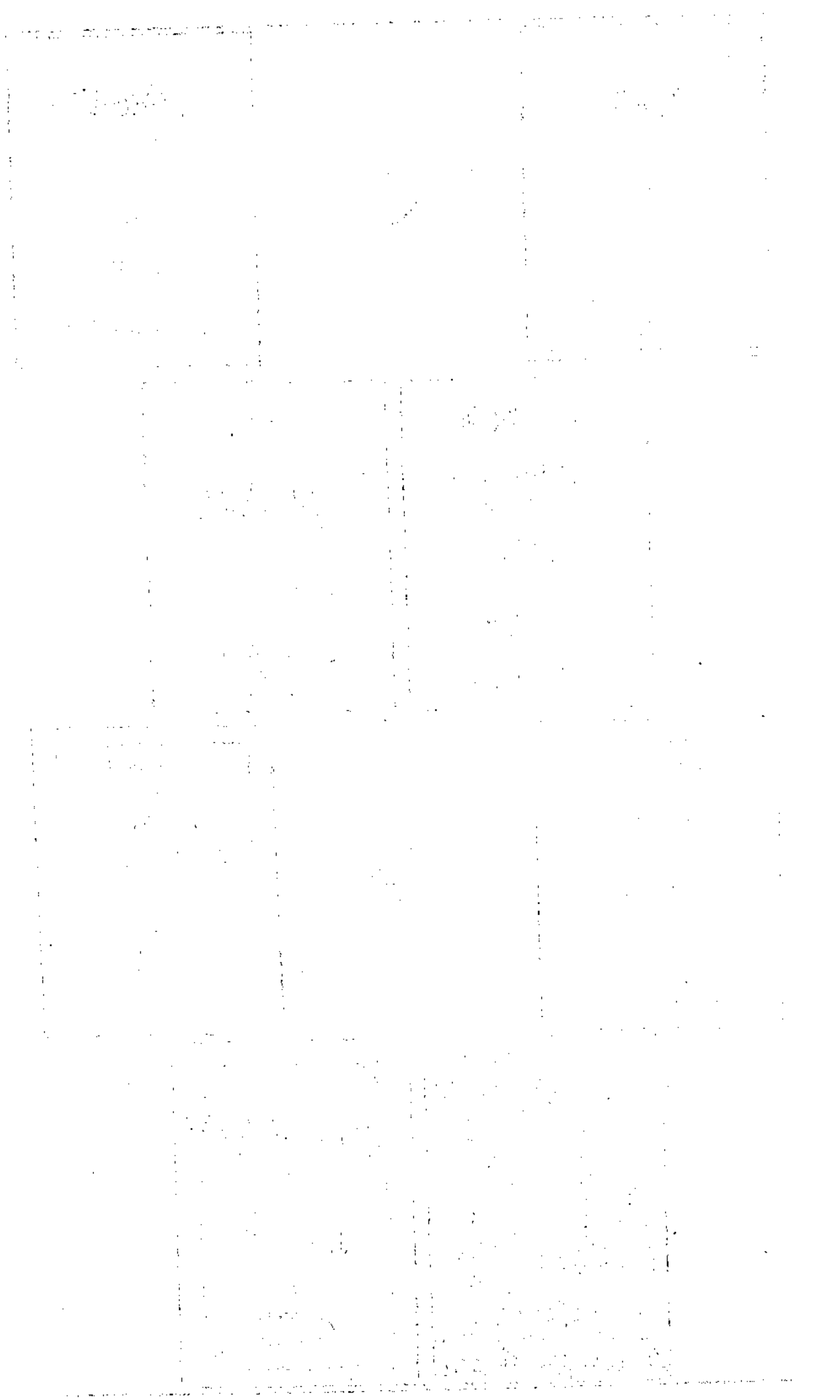
13. Saif bin Umar al Tamimi (d. 180 A. H). the writer of Futuh-ul-Kabira, Kitab-ul-Jamal and seerat-e-Ayesha wa Ali.

There had been a number of other too who belong to the categories of the scholars of history, Akhbar, Lineage and narration. Prof. Jawad Ali has made a mention about some of them by instal ments under the title of CASES OF THE TABARIS HISTORY in the Al-MAJMA UL ILMI AL IRAQI Magazine.

(Summary of the article presented in the international seminar on " Tabari " held on 13th to 15th September 1989 at Babulsar (Mazandaran) Iran.)

Kitab ul Avayil.(d. 204 or 206 A. H).

2. Abdullah Ibn-ul-Muqaffa (d. 140 A. H). out of the books translated by Ibn-ul-Muqaffa from pehalvi into Arabic, only a few have reached us. The important translation was that of Khudainama which is not available now. Other of his works are Aeen Namak, Kitab-e-Mazdak wat taj-e-Seerat-e-Anushirwan and Kalila Dimna.

3. Ibn-e-Qutayba Abu Abdullah Muhammad bin Muslim Al-Deenwari (d. 270 or 276 A. H). He wrote the Kitab `Uyun-ul-Akhbar and Al-Maarif'.

4. Seyar Muluk 1 Ajam.

5. Seyar ul Ajam

6. Qasas ul-Muluk-ul-Mazia Wal-umam ul Salefeh.

7. Nehayat-ul-Arab fi Akhbar-ul-Faras wal Arab.

8. Sha abi (d. between 103 to 150 A. H).

9. Abul Bukhtari (d. 200 A.H).

10. Kitab-ul-Tareekh by Ibn-e-Kharadbeh.

11. Al. Maisam bin Ady Abu Adbur Rehman (d. 206 or 207 A. H) - author of Kitab-e-Akhbar al Faras and Kitab-e-Tareekh-ul-Ajam and Kitab ul Tareekh ulus sineen, which is considered to be the oldest book relating to events given in a chronological order. This book is no longer available.

12. As Sirri Bin Yahya.

appears that the translation was done after fifty years of the writing of that book. There may be difference in the Year as to when the translation was completed but there can be no doubt that the work of translation was taken in hand during the Year 352 A. H. as described in the book MUJMA-UL-TAWAREEKH WAL QISAS.

DOCUMENTAL EVIDENCE IN PERSIAN PROSE.

After the booklet written by Hakim Abul Qasim bin Muhammad Samargandi (d. 343 A. H) expounding the Hanafi jurisprudence, and preface of SHAHNAMA-E-MUNSURI (TRANSLATION) the history of Tabari was translated.

INTRODUCTION TO SHAHNAMA-E-ABU MANSURI (compiled 346. A. H) is the oldest existing evidence in Persian prose. And after it comes the translation of Tabari, Which was completed in the Year 335 A. H.

(1) MUJML-UL-TAWAREEKH WAL QASAS, Compiled 520 A. H Edited by the late poet laureate Bahar. printed, Iran, 1318 A. H. pp. 180.

ii. Translation of Tabari's History by Abu Ali Muhammad al-Balami (Part concerning Iran). along with introduction and marginal notes, under care of Dr. Muhammad Jawad Mashkoor, print-Tehran 1337 A. H. Introduction page-25.

TABARI'S SOURCES.

1. Ibne-ul-Kalabi, the author of 140 books, most of which are extinct - also writer of Kitab-e-Muluk-Tawaif-wa-

as the 12th volume of Tabari's history. It contained the selection of the appendix of specified appendices written by the comrades and followers of Muhammad Jarir al-Tabari and was published at Egypt in 1236 A. H. A third time it was again published at Cairo with the above mentioned appendices in the year 1358 A. H under the supervision of a group of selected scholars.

Herblet has written in his "NATIONS OF THE EAST" that the credit of initially introducing Tabari goes to Erpinieus who translated the summary of Tabaris History in Latin. Zottenberg published the persian translation of this book rendered by Balami in four volumes.

Another German orientalist Lolakay translated a portion of this book relating to the history of the sasanids from Arabic into German Language and published the same from Lydon in 1179 A. D alongwith preface and marginal notes.

UTILIZATION.

Although Tabaris history has been an indispensable for almost all the historians who followed him, Yet Ibn-e-Miskwayh and Ibn-ul-Athir seem to have greatly benefitted in as much as they laid the foundation of their historical works on the ground prepared by Tabari.

Balami started translating this work during the reign of Sassanid monarch Malik SADID ABU SALEH MANSUR Ibn-e-NOOH (350-356 A. H) when he held the position of a minister. Tabari in his original history has dealt with the events upto 302 A.H and it was due to Balami that further events upto 355 A. H were also added to it. It is also possible that he might have completed the translation the same Year. Thus it

the pre-Islamic days of this history in German language along with its valuable appendices and the marginal notes. This book was published in the year 1979 A. D under the title "HISTORY OF THE IRANIANS AND THE ARABS UNDER THE SASANIDS." Happily, this most valuable book with its exact translation has been published in the series of INTESHARAT-E-ANJUMAN-E-ATHAR-E-MILLI through the efforts of Doctor Abbas Zaryab Khooyee, professor of Tehran University.

In Iran, the credit goes to the late poet lauraete Bahar who, for the first time, induced the Ministry of Education and Culture to publish the translation of Tabari's History ascribed to Balami, especially its portion dealt with pre-Islamic era which narrates the history of prophets and monarchs. It is a matter of great pity that the book could not come out of the press during the life time of Bahar and thereafter in the Year 1341 A. H it was printed under the able management of prof: Muhammad Parveen Gunabadi with preface and diligent corrections as well.

As to the last translation of Tabari's History attributed to Balami under the title TAREEKH NAME-E-TABARI was published at Tehran in the year 1366 A. H Comprising of three volumes under the supervision of Aqa-e-Muhammad Roshan.

Abu Ali Muhammad al-Balami, the sasanid minister rendered Tabaris history in Persian during the year 352 A. H Later it was translated into Turkish language and was published in 1260 A. H at Astana. This book was first printed by De-Goye, the Hollander orientalist in 13 volumes with the help of some orientalists from 1876 to 1901 A. D to the original text of the book he also added a preface, an index and marginal notes. T hen along with the printing of eleven volumes of Waslat-ul-Tareek-e-Tabari, this book was also got printed under the care of Yousuf Bay Mahmood to be termed

al-Katib al Qurtabi which was published at Lydon in 1897 A. D and at Egypt in 1327 A. H. It includes all those events and occurances which mark the end of Hijra Year 365.

TRANSLATIONS AND PRINTS.

In addition to the translation ascribed to Balaami, Another translation of Tabaris History, especially the part relating to Iran, was published and circulated in 1337 A. H along with the preface and marginal notes by Dr. Muhammad Jawad Mashkoor under the management of KITABKHANA-E-KHAYYAM. Apart from this, the portion concerning the History of Iran prior to Islam, from the very beginning upto the 31st year of Hijra being the translation of Sadiq Nishat was published by the BUREAM OF TRANSLATION AND BOOK PRINTING in the year 1351 A. H.

Similarly, the entire text of the TAREEKH-E-TABARI was first printed under the care of late Abul Qasim Payanda in 14 volumes during the year 1352-54 A. H through the support of Iranian Cultural foundation and after the Revolution it was again got published by the publication House of Modern Mythology.

Tabaris's History did not, however, escape the perview of the orientalists. De-Goye,the eminent orientalist of Holland has got its Arabic Text printed with the help or some his co-workers.

Even somewhat earlier to him, Erpilineus (d. 1584-1624 A. D) and Herrmann Zoltenberg had also managed to get some portions printed of the Tabaris History. The German. orientalist, theodore Noldoke had also got it printed. Being a close associate of De-Goye, he rendered the part concerning

renowned books written from the advent of Islam to his own times, Tabari has offered them in a most systematic and scientific manner and in this presentation, the author has tried his utmost to keep himself impartial. Undoubtedly this is one of Tabaris stupendous and monumental achievement due to which he enjoys a distinguished place among the historiograpghers. The qualities possessed by him are not found in any other historian of Tabari's time and that is why no historigrapher could succeed in his undertaking without benefitting from Tabari since Tabari is found so rich and abundant in the domain of event recordings. Tabari himself reviewing his book says:-

> "These are the very informants which were narrated to me and I am to describe the same. Informations regarding the predecessors were conveyed to us by the people who neither saw them nor knew any thing about the occurrences of those times. They were either informants or mere narrators. In their informations and narrations, if they had not made use of the philosophical extraction or intellectual deduction and something as a result there of appears in my book which has been quoted from predecessors and which is not accepted by the reader today, then it should be taken for granted that it was almost not baseless and it was conveyed to us by some of the narrators and we quoted it we got it."

Haji Khalifa, the author of KASHF-UZ-ZUNUN wrote that Abu Muhammad al-Farghani has written an Appendix on TAREEKH-TABARI which gained celebrity under the title of al-Silat. Another Annexture was also compiled by Abdul Hasan Abdul Malik Hamadani (d. 521 A. H.) in which he included the events relating to 487 A. H and it was named TUKMALA-E-TAREEKH-E-TABARI.. A supplement to the history of Tabari, the most important of all the appendices written on Tabari's history is the Kitab us Silat Tareekh Ul Tabari of Ibn-e-Saad

the person who participated in the event (under description) himself or had been a witness to it or possessed its first hand knowledge or the event had itself been confirmed by a group of the people. Besides this, Tabari has also mentioned few ordinary, unimportant and obviously unconcerned events here and there and yet the same are of a considerable importance for the student of history.

TAREEKH-E-TABARI does not stand only excellent in regard to its various capacities, it is also a compendium which contains extracts from some of the rare and valuable works of Islamic era, which are now extinct. Apart from this the best extracts derived from Kaab al-Ahbar, Abdullah bin Salam, Qatada, Mujahid, Abdullah Ibn-e-Abbas, Abu Mikhnaf, Al-Zahri and Ashjaits sayings have also been preserved in it. No other book can compete with Tabari history as far as the extracts of these golden sayings are concerned.

Annals is another branch of historiography whereby the author is bound to record the events chronologically. This is not a new way rather an old fashion of the yore. Apart from Bobylonions and Assyrians even the Egyptians made use of it and the historians of ancient Greece and Rome had also followed this system. In this system the historian has to be particular about the chronological order while writing events. Tabari has also followed this system and kept to it all through. If the event is a bit lengthy, Tabari had given its summary first and thereafter he described the part of that event in the year when it took place and so on and so forth till the year when that event came to its last end.

After all this discussion, we can easily conclude that TAREEKH-E-TABARI is rare collection of the writings and important historical source of the early period of Islam. Making out a great and deep research of the extracts of

him from ancestors or based it one what he got from the writings of predecessors. In the last portion, however, Tabari has refrained to mention the names of narrators not withstanding the fact that these events are either of his own time or a little earlier and thus they had been more authentic and dependable. It may be the demand of political situation or Tabari himself might have refrained to name the narrators because of their own liking.

TABARIS STYLE.

He adopted the method of having gathered together the principles and all those points on which the scholars differ have been supported by such traditions which happen to be authentic. This was indeed a very delicate situation and Tabari has thus been successful in the upkeep of his non-partiality. He has no responsibility for the tradition beyond reporting it. He recorded the traditions as he got from his Sheikh and in case he got the same traditions from certain other sources he quoted them in Verbatim without adding anything from his own side. This is a good way of dissertation. I could say, as it leaves a vast arena for the reader to adjudge, think and then decide himself. He has carved out a reflective path so that by keeping in view all the traditions relating to a particular event, the differences lying therein should be first clearly understood and then a conclusion is drawn. Quoting a number of traditions regarding a single event is indeed the function of a prolific writer like Tabari. The latter traditionists who followed in his work made him an outstanding personality of the historians world. This is the very fact that makes his book of history higher and superior in the eyes of the experts in historiography. He was himself a traditionist and started his education with learnings of Hadith. As such he is the original source of the traditionists style in writing history. He is very careful in the art of documentation while compiling traditions. The reliable narrator unto him is either

the patronage of the Government all turned against Tabari. There had also been a time that due to some differences arising out from the explanation of certain Quranic verses. A crowd of people had besieged his house and he had to keep himself within it until the Baghdad Police suppressed this tumult. Yet his opponents could not sit still and pronounced him as KAFIR which badly spoiled his name and fame. Yaquat-e-Hamvi has written Tabaris state of affairs in his book IRSHAD quoting from two other books - one written by Abdul Aziz bin Muhammad Tabari in memory of his father and the other one was written by a pupil Abu Bakr bin Kamil in memory of his teacher.

BOOKS AND COMPILATIONS.

He had such a strong desire for writing that he continuously wrote forty pages daily for forty years. All of his books are not available. What we have got is the Exegesis of the Holy Quran - JAME-UL-BEYAN FI TAFSIR UL QURAN, in which a good store of authentic AHADITH has been collected.

This commentary is a compendium of knowledge and sciences for historians and critics. Apart from this he has to his credit AKHLAQ-UL-FUQAHA, Tehzeeb-ul-Asar both relating to Hadith and Kitab-ul-Eteqad. Another of his stupendous work is the world's history which is entitled as TARIKH ul UMUM WAL MULUK and had become famous under the name of AKHBAR-UR-RASUL WAL MULUK. Thanks to Almighty Allah that this oldest book of history remained safe from the vicissitude of time. Almost all the matter concerning the subject has been collected in this book. It contains all that happened from the very creation upto 302 A.H i.e 915 A.D. Extracts of such rare books have also been preserved in it which are now extinct. In its compilation, Tabari has either relied upon those traditions which reached

age. Having received his primary education at his town place, his father sent him for further education to the famous educational centers of the Islamic world. He stayed at Ray for some time and then proceeded to Baghdad. He had learnt some Islamic literature from Muhammad bin Hameed Razi from whom Imam Ahmad bin Hambal, Ibn-e-Maja and Tirmizi had been benefitted. Al-Tabari had a likeness to see Imam Ahmad bin Hambal but as ill luck would have it, he could not meet him as he died a few days ago. Then he left for Basra and Koofa. Again he visited Baghdad and having stayed there for a few days returned to Egypt while on his way to Egypt he made a short so journ at Damascus for learning Hadith. Having equipped himself with the knowledge of Hadith when he reached Egypt, his fame and renown had reached far and wide. From Egypt he came back to Baghdad where he spent his entire life. During this period he visited Tabaristan twice and breathed his last at Baghdad in 923 A.D. i.e. 25th of the month of Shawwal 310 A.H.

TABARIS RELIGIOUS INCLINATION.

On his return from Egypt, Tabari remained a follower of Shafiite sect for about ten years. Thereafter he established his own religious jurisprudence of which the followers were termed as JARIRIYA after the name of his father. This sect was also known as TABARIYA in relation to TABARI. It is quite evident from his religious jurisprudence that Tabari has differed much in branches than in doctrines from Imam Shafii and the result was that the sect he introduced soon came to an end. It may be said that his differences with Imam Ahmad bin Hambel are more based on principles and that is why he acknowledges Imam Ahmad bin Hambal as MUHADDITH and not MUJTAHID. The result of holding such a strong difference to the way of Imam Ahmad was that the followers of Imam Hambal who were in majority at Baghdad and also enjoyed

COLLECTION OF TRADITIONS IN AN UNCRITICAL MANNER.

The histories above mentioned mostly contained a collection of traditions and events devoid of any personal opinion of the historians. It was left for the readers to draw out any conclusions no criticism of any kind was made by the writer. since Historiography was initiated by the traditionalists.

So, historical events were also recorded like AHADITH quoting from reliable narrators.

NOBLES MENTIONED NOT COMMONERS.

Moreover, these histories deal with people of high status as lords, sultans, chieftains and nobles hardly mentioning any thing about the common man. Those in power were dealt in full details and so poorly had been described the weakers as if they had no place in the history. To tell the truth, most of the historians led a life of adversity but the history they wrote was not their own - it was of their kings and Lords.

BIOGRAPHICAL SKETCH OF AL-TABARI.

Abu Jaffar Muhammad bin Jarir al-Tabari was born at Amul (Mazandran) of Taberistan province in 839 A.D i.e. end of 224 or the beginning of 225 A.H. From his very childhood he devoted himself towards seeking knowledge and committed to memory the entire Quran when he was only seven years of

rendered into Arabic. A number of books and magazines written in Hindi, Pehalvi, Latin, Greek and Syric were translated in Arabic which enriched the historical literature. Among these translators Abdullah bin Al-Muqaffa (d.140 A.H) stands the most renowned who rendered the non-Arabic events into Arabic language, (Al-Fehrist, PP. 172). Al-Balazri (d.279 A.H) translated the Ardsher period from Pehalvi language into Arabic verse, (Al-Fehrist, PP. 164). Then a time came when Islam having broken all the geographical and tribal limitations formed a vast brotherhood which brought it in contact with people of different nationalities who spoke different languages. thus the historians got a large quantity of events as historic reserve. The Quranic dictate, 'TRAVEL THROUGH LAND' and the saying of the Holy Prophet, 'SEEK KNOWLEDGE EVEN IF IT IS IN CHINA' and the like AYAT and AHADIDH increased the enthusiasm of travelling and touring among the Islamic world. This also helped the learned men and scholars to travel from one place to another to seek knowledge and preach religion. The scholarly people got themselves engaged with writing of history. Their social status enhanced and now they were no more termed as Akhbarees since this title was now reserved only for the story tellers.

Among the Scholars of third century after Hijra, we come across Ibn-e-Qutaibah (d.276 AH) Al-Balzari (d. 279. A.H), Al-Yaqoobi (d. 284. A.H), Deenawar (d.290 A.H) and Muhammad bin Jarir-al-Tabari, the author of TARIKH-UL-UMUM WAL MULUK (d. 310 A.H). Of all these al-Tabari was the outstanding. Besides being a historian, he was also Exegetist and Jurisconsult. In the world of Historiography, al-Tabari is followed by al-masoodi (d.446. A.H), Ibne-e-Miskwahy (d.421 A.H), Ibn-e-Athir (d.630 A.H), Abdul fida (d.273 A.H) Ibn-e-Khalladun (d.808 A.H) and this stands to the credit of Ibn-e-Khulldun, that first of all he discussed at length the philosophy of history. Similarly the person who recorded the Islamic events in a date-wise order was Haisam bin Ady (d. 207 A.H) and al-Tabari had also followed him in his work.

PP. 84).

Those who used to narrate the events of the pagan period were known as al-Akhbaress because those events were termed as AKHBAR. One who indulged in narrating tradition (hadith) was called MUHADDIS (Traditionalist) and this class was considered more dependable in comparison with Akhbarees. Some traditionalists also used to be Akhbarees and as historians were considered to have specialised themselves in some branch of history. For example, Abu Mikhnaf was taken as an expert and specialist as far as the events and news of Iraq were concerned. Similarly al-Madayani specialised in the affairs of Khurasan, Hind and Persia whereas al-Waqidi experted himself of the history of Hejaz and the seerat of the Holy Prophet.

EXPANSION OF THE SUBJECT OF HISTORY IN ISLAM.

History was constituted of the following three parts during the early days of Islam.

1. News relating to predecessors.

2. Conditions of the Arabs before the advent of Islam.

3. Seerat of the Holy Prophet of Islam.

But with establishment of an Islamic Government a fourth part was also included. i.e. Islamic Government

4. The news pertaining to Islamic government was also added and thus the scope had been further widened. Further, which added more strength to Historiography in the beginning of Islam was the translation of books in other languages

understanding. Thus the Islamic Revolution had opened new vistas of vision for the development of Historiography.

Among the new learning generated by Islam, one is that of the art of writing a connected historical account, prior to which no such account appears to have existed in any part of the world. In the third century after Hijra when Abu Jaffer Muhammad bin Jarir al-Tabari wrote Tarikh-ul-Umam wa'al-Muluk the compilation of Hadith literature by that time was at its Zenith. The well known traditionists like Bukhari, Muslim, Tirmizi, Nisaee and Ibn-e-Maja all belong to the third Century A.H. All of them are known as al-Akhbarees and al-Tabari among them was the greatest historian of his time.

It is an established fact that Historiography among Muslims started with copying down of the doings and the sayings of the Holy Prophet. So, the way which was prevalent for describing Hadith, the same continued for a long time to relate the historical events. This means that the recording of an event must be narrated by the evidence of an onlooker or the person who witnessed the event.

In Islam, the predecessors in this skill were the Holy Prophet of Islam in his Khutbat Ali Ibn-e-Abi Talib in his Nehj-ul-Balaga, Urva bin Zubair (d-93 A.H.) - (al-Alam - Zarkali, PP. 638), Abu Saeed Aban (d. 86. A.H.) (Fehrist' Ibn-e-Nadeem, PP. 45) and Wahab bin Munnubba (d. 110 A.H) (al-Alam-Zarkali, PP. 1140) behind them came Muhammad bin Ishaq, d. 152 A.H) (Al-Fehrist, PP. 136) who took to seerat writing. He was the very historian whose illustrious work was summarized by Ibn-e-Hisham (d.128 A.H.). He was followed by Omar-al-Waqidi (d. 207 A.H) who wrote something about seerat and from whom Ibn-e-Sa'ad had quoted some traditions. Besides them were the traditionist Abul Hasan al-Madayani (d.225 A.H) (Al-Fehrist, PP. 147) and Abu Mikhnaf (d. 157 A.H), the writer of the MUQTAL-E-HUSSAIN and other books ALKUNI and AL-ALQAB, Sheikh Abbas Qummi, (Vol. I

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

AL-TABARI

- A HISTORIAN

HISTORIOGRAPHY IN ISLAM

The art of Historiography had gained the attention of the Muslims during the First Hijra century. The introduction of Islam was, in fact, a great revolution which started from Mecca in Arbian peninsula. The early preachings of the Holy Prophet of Islam in Mecca which later transformed into Defensive Wars, Ghazwat and Saraya at Medina were such revolutionary events of which the news travelled far and wide. The people were eager to hear and know as to how this change was brought about. Moreover, the revelation of the Holy Quran and the occurrences according to its dictates as expressed by Hadith, sayings of the Holy Prophet, were all being committed to writing or memory for knowledge and

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
✆ 818204/818149

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SUMMER 1990
(Sl. No. 22)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage
of Iran, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.